



آیا سازمان همکاری شانگهای پایه‌گذار مشارکت بزرگ اوراسیایی خواهد بود؟
تولید قدرت و تثبیت اشغال‌گری با تجارت گاز
قدرت بڑی و بحری چگونه در نبرد برای نظم نوین جهان نقش ایفا می‌کنند؟
ردپای چین در نبرد ایران و پاکستان با هند و اسرائیل
گنبد طلایی ترامپ می‌تواند عرصه فضا را پرتنش کند
بازیگری انرژی ترکیه علیه منافع ایران و روسیه است
مکانیزم ماشه، درماندگی اروپا و تحول سیاست داخلی ایران
سند: گزیده پیام جیمز مونرو، رئیس‌جمهور ایالات متحده به کنگره معروف به دکترین مونرو









ایران

• حساب‌های دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب، بیانات ایشان دربارهٔ ظرفیت نقش‌آفرینی ایران و چین در صحنهٔ جهانی و لزوم عملیاتی نمودن توافق راهبردی دو کشور را به زبان چینی و در آستانهٔ سفر رئیس‌جمهور به این کشور منتشر کردند: «ایران و چین با سابقهٔ کهن تمدنی در دو سوی آسیا، قدرت تحول‌آفرینی در صحنهٔ منطقه‌ای و جهانی را دارند. عملیاتی نمودن تمامی ابعاد توافق راهبردی، این راه را هموار می‌کند.»

• مسعود پزشکیان در سفر به چین، پس از شرکت در دو اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای و اجلاس موسوم به شانگهای پلاس در تیان‌جین چین و دیدار و گفت‌وگو با چند تن از سران حاضر در این نشست از جمله رؤسای جمهور روسیه و چین، در مراسم رژه بزرگ روز پیروزی چین نیز شرکت کرد. آقای رئیس‌جمهور همچنین در حاشیهٔ اجلاس سران شانگهای اخیر با وانگ هونینگ، رئیس کمیتهٔ ملی کنفرانس مشورت سیاسی خلق چین (نفر چهارم در کمیتهٔ دائمی پولیتبوری حزب کمونیست چین) دیدار کرد. آقای وانگ یکی از ستون‌های فکری حزب کمونیست در سه دههٔ گذشته بوده است.

• علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی، در شبکهٔ ایکس به زبان انگلیسی نوشت: «راه مذاکره با آمریکا بسته نیست. آمریکایی‌ها فقط حرف از مذاکره می‌زنند و پای میز مذاکره نمی‌آیند و به غلط می‌گویند جمهوری اسلامی مذاکره نمی‌کند! در حالی که ما به دنبال مذاکره‌ی عاقلانه هستیم. آنان با طرح مسائلی که خود می‌دانند امکان تحقق

آن وجود ندارد مثل محدودیت‌های موشکی، مدلی را مطرح می‌کنند که عملاً مسیر مذاکره را منتفی کند.»

• بیانیهٔ نهایی ۱۶۵امین نشست وزرای خارجه کشورهای خلیج فارس، با اتهامات و عبارات تند در قبال کشورمان منتشر شد. علاوه بر تکرار ادعاهای مبتنی بر تعلق سه جزیره به امارات متحده عربی و انحصار حق بهره‌برداری از میدان آرش به کویت و عربستان سعودی، این شورا بر اهمیت ادامهٔ مذاکرات سازنده برای دستیابی به راه‌حل جامع در پرونده هسته‌ای ایران تأکید کرد و بیان کرد که این مذاکرات باید شامل تمامی مسائل و نگرانی‌های امنیتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس باشد.

مقاومت

• ریاست جمهوری یمن شنبهٔ گذشته با انتشار بیانیه‌ای از شهادت نخست‌وزیر این کشور احمد غالب الرهوی به همراه شماری از وزرای یمنی در روز پنج‌شنبه خبر داد. این نهاد یمنی در این زمینه گفت: اسرائیل، نخست‌وزیر و چند وزیر یمنی را در یک کارگاه که در حال انجام مأموریت بودند، هدف قرار داد. ریاست جمهوری یمن همچنین خبر داد که شماری از وزرای این کشور در نتیجهٔ این حملات زخمی شده و تحت مراقبت‌های پزشکی قرار دارند. • یک منبع فلسطینی به شبکهٔ العربیه گفت که ابوعبیده، سخنگوی شاخه نظامی حماس، در حملهٔ هوایی اسرائیل به شهادت رسیده است. این منبع گفت که اسرائیل یک آپارتمان در غزه را هدف قرار داد که گزارش شده بود ابوعبیده، سخنگوی تیپ‌های عزالدین قسام، در آن اقامت

داشته است. این منبع به العربیه گفت که اعضای خانواده ابوعبیده و فرماندهان تیپ‌های القسام پس از بررسی جسد، مرگ او را تأیید کرده‌اند.

• نیروهای مسلح یمن روز دوشنبه اعلام کردند که یک نفتکش صهیونیستی را در شمال دریای سرخ هدف قرار داده‌اند. یحیی سریع، سخنگوی نیروهای مسلح یمن در بیانیه‌ای اعلام کرد نیروی دریایی این کشور یک عملیات نظامی علیه نفتکش اسرائیلی SCARLET RAY در شمال دریای سرخ با موشک بالستیک انجام داد. وی افزود: این عملیات منجر به اصابت مستقیم به کشتی شد.

• جنبش الشیاب سومالی در بیانیه‌ای اعلام کرد که طی عملیاتی قاطع، نیروهای آمریکایی مستقر در فرودگاه کسمایو در جنوب سومالی را هدف قرار داده است. این جنبش اعلام کرد که این عملیات منجر به انهدام خودروهای نظامی و فروپاشی تأسیسات و همچنین کشته و زخمی شدن نیروهای آمریکایی شده است. این گروه اعلام کرد که این عملیات در حمایت از غزه و فلسطین انجام شده است و تا زمانی که آمریکا به اسرائیل کمک کند، حملات و عملیات این جنبش علیه آمریکا ادامه خواهد یافت.

• ناوگانی متفاوت با مأموریت شکستن حصر غزه از بندر بارسولونا به‌راه افتاده که نام خود را Global Sumud Flotilla («کاروان جهانی پایداری») گذاشته است. بیش از ۵۰ کشتی و قایق حامل صدها فعال از کشورهای مختلف، هم‌پیمان شده‌اند که هدفشان تنها رساندن دارو و غذا به ساکنان غزه نیست، بلکه شکستن دیوار سکوت پیرامون این فاجعه انسانی است. این حرکت با حضور چهره‌های شناخته‌شده جهانی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. رژیم صهیونیستی اعلام کرده که اجازه نخواهد داد این کشتی‌ها به سواحل غزه برسند و تهدید کرده آن‌ها را در آب‌های مدیترانه متوقف خواهد کرد.

• رئیس ستاد کل ارتش اسرائیل در نشستی پرتنش، وزرای کابینهٔ نتانیاو را به خاطر ناکامی امنیتی مورد انتقاد قرار داد و بر ضرورت پذیرش سریع پیشنهاد تبادل اسرا تأکید کرد.

چین

• هفتهٔ گذشته اجلاس سالانه سازمان همکاری شانگهای (SCO)، گروهی که توسط چین و روسیه در سال ۲۰۰۱ با تمرکز بر امنیت در آسیای مرکزی و منطقه وسیع‌تر تأسیس شد، و رژهٔ نظامی عظیم به مناسبت هشتادمین سالگرد پایان جنگ جهانی دوم، جایی که چین بر همسایه خود ژاپن پیروز شد، به میزبانی چین برگزار شد. مهمانان برجستهٔ شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین،



مصاحبه با دلی کالر گفت: «اگر بیست سال به عقب بازگردید، دورانی بود که اگر می‌خواستید سیاستمدار شوید، نمی‌توانستید علیه اسرائیل سخن منفی بگویید. آن‌ها کنترل کامل بر کنگره داشتند و اکنون دیگر ندارند. کمی برای من شگفت‌انگیز است که چنین چیزی را ببینم. اسرائیل قوی‌ترین بود. امروز دیگر آن چنان لابی قدرتمندی ندارد و این شگفت‌انگیز است.»

اروپا

- به گزارش بلومبرگ، فریدریش مرتس و امانوئل ماکرون در تلاش‌اند تا تحریم‌های ثانویه علیه شرکت‌های کشورهای ثالثی که از جنگ روسیه حمایت می‌کنند، اعمال شود. هدف آن است که توانایی مسکو برای تأمین مالی از طریق فروش نفت محدود گردد، به‌ویژه با تمرکز بر شرکت‌های خارجی که به روسیه یاری می‌رسانند.
- مذاکرات فرانسوا بایرو، نخست‌وزیر فرانسه، با رهبران احزاب چپ و راست افراطی شکست خورد و در حالیکه زمان زیادی تا نشست رأی اعتماد پارلمان فرانسه باقی نمانده است، هشدارهای این رهبران، احتمال فروپاشی کابینه بایرو را جدی نشان داده است. قائم‌مقام حزب راست افراطی فرانسوی به صراحت گفته است که دوره گفت‌وگو به پایان رسیده است. تلاش‌های بایرو و ماکرون برای حفظ ثبات کابینه تا روز نشست رأی اعتماد ادامه خواهد یافت.

۴۹ درصدی روس‌نفت (Rosneft) توسط روسیه، عرضه نفت خام به پالایشگاه نایارا در گجرات را متوقف کردند. این اقدامات اتحادیه اروپا با هدف محدودکردن بیشتر درآمدهای نفتی کرملین انجام می‌شود.

- ولادیمیر پوتین در گفت‌وگوی تازه خود با تهدید جدی نسبت به هرگونه همراهی ناتو با اوکراین، اعلام کرد که صبرش به پایان رسیده و پاسخ سهمگین ارتش او به حملات اوکراینی‌ها به تأسیسات نفتی روسیه در راه است.

آمریکا

- در روند فزاینده تنش‌های میان آمریکا و ونزوئلا، ترامپ ضمن انتشار تصاویری در دوم سپتامبر اعلام کرد که نیروهای نظامی ایالات متحده حمله‌ای مستقیم علیه تروریست‌های مواد مخدر وابسته به «ترن د آراگوا» در حوزه مسئولیت ستاد فرماندهی جنوبی انجام دادند. به گفته ترامپ این گروه که تحت کنترل نیکلاس مادورو فعالیت می‌کند، به‌عنوان یک سازمان تروریستی خارجی شناخته شده و مسئول قتل‌های گسترده، قاچاق مواد مخدر، قاچاق انسان و اعمال خشونت و ترور در سراسر ایالات متحده و نیمکره غربی است. بر اساس این ادعا این حمله زمانی صورت گرفت که ونزوئلایی‌ها در آب‌های بین‌المللی در حال انتقال مواد مخدر غیرقانونی به مقصد ایالات متحده بودند و در نتیجه حمله ۱۱ ونزوئلایی کشته شدند و هیچ آسیبی به نیروهای آمریکایی وارد نشد.
- دونالد ترامپ در واکنش به دیدار رهبران هند و روسیه و چین و در ادامه تنش تعرفه‌ای آمریکا و هند، در شبکه اجتماعی خود نوشته است: «آنچه کمتر کسی درک می‌کند این است که ما با هند تجارت اندکی انجام می‌دهیم، اما آن‌ها با ما تجارت عظیمی انجام می‌دهند. این رابطه تا امروز کاملاً یک‌سویه باقی مانده و برای دهه‌ها چنین بوده است. همچنین هند بیشتر نفت و محصولات نظامی خود را از روسیه می‌خرد و از آمریکا بسیار اندک می‌خرد. اکنون آن‌ها پیشنهاد داده‌اند که تعرفه‌های خود را به صفر برسانند، اما زمان دیر شده است. آن‌ها باید سال‌ها پیش این کار را انجام می‌دادند.»
- دونالد ترامپ در اظهارنظری کم‌سابقه در

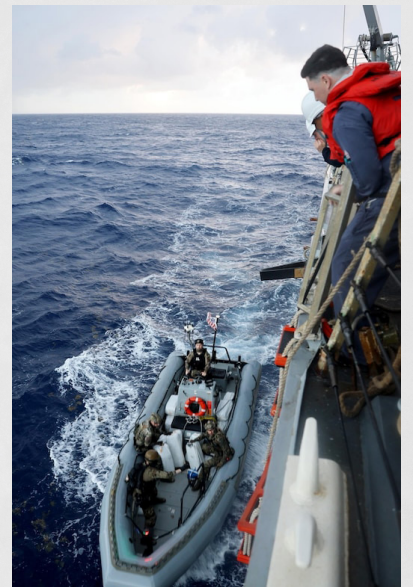
شامل رهبران روسیه و کره شمالی و همچنین رؤسای دولت و حکومت از اکثر کشورهای جنوب شرقی آسیا و آسیای مرکزی بودند.

- به گزارش پایگاه خبری شین‌هوا، چین برای اولین بار از سه‌گانه هسته‌ای خود در رژه رونمایی کرد. چین برای اولین بار در رژه نظامی روز چهارشنبه، از نیروهای استراتژیک زمینی، دریایی و هوایی خود به عنوان سه‌گانه هسته‌ای رونمایی کرد. این سه‌گانه شامل موشک دوربرد هواپایه J-10، موشک قاره‌پیمای J-16، قابل پرتاب از زیردریایی، موشک قاره‌پیمای زمینی DongFeng-21 و نوع جدید موشک قاره‌پیمای زمینی DongFeng-31 بود.

- شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، هنگام ریاست بر نشست سازمان همکاری شانگهای پلاس در بندر تیانجین، «ابتکار حکمرانی جهانی (GGI)» را پیشنهاد کرد و از کشورها خواست تا برای ایجاد نظام حکمرانی جهانی عادلانه‌تر و منصفانه‌تر با یکدیگر همکاری کنند. شی پنج اصل این ابتکار را مورد تأکید قرار داد: پایبندی به برابری حاکمیتی، رعایت حاکمیت قانون بین‌المللی، عمل به چندجانبه‌گرایی، ترویج رویکرد مردم‌محور و تمرکز بر اقدامات واقعی. «ابتکار حکمرانی جهانی» چهارمین ابتکار بزرگ جهانی است که شی در چند سال اخیر مطرح کرده و پس از «ابتکار توسعه جهانی»، «ابتکار امنیت جهانی» و «ابتکار تمدن جهانی» قرار می‌گیرد.

روسیه

- روسیه سرانجام توافق‌نامه‌ای الزام‌آور با چین در مورد خط لوله موسوم به Power of Siberia ۲ امضا



کرد؛ یک خط لوله ۵۰ میلیارد متر مکعبی که از طریق مغولستان از میادین یامال عبور می‌کند. برخلاف خط لوله فعلی که ذخایر سمت آسیا را استخراج می‌کند، این خط لوله، گازی را که زمانی برای اروپای غربی در نظر گرفته شده بود، مستقیماً به آغوش چین هدایت می‌کند. گازپروم سال‌ها برای نهایی کردن این قرارداد به مقامات چینی تلاش کرده است. با امضای Power of Siberia ۲ نقشه برای همیشه تغییر می‌کند. گاز قطب شمال روسیه، که به مدت نیم قرن شریان حیاتی کارخانه‌های اروپای غربی بود، اکنون از طریق مغولستان به شرق و چین جریان خواهد یافت.

- به گزارش رویترز، شرکت‌های سعودی آرامکو و SOMO عراق پس از تحریم شرکت هندی نایارا انرژی توسط اتحادیه اروپا در ژوئیه به دلیل مالکیت



گزارش مالی ایران و جهان

۱۱- ۴ شہریور ۱۴۰۴

(August 27– September 3, 2025)

چشم انداز کلی هفته:

مخاطرات اصلی اترگذار بر بازارها - به تعبیر و اعتراف بانک جهانی - در این هفته نیز برای چندمین ماه بعد از تشدید تنش‌های ژئوپلیتیک به خصوص در حوزه‌های نفتی جدید مانند ونزوئلا و «تعرفه‌های روز آزادی» همچنان عدم قطعیت‌های سیاست‌های تجاری هستند و عمده‌ترین اخبار اقتصادی نیز به تصمیمات ائتلاف‌های اقتصادی مانند شانگهای، شورای خلیج فارس و تصمیمات بانک‌های مرکزی برای مقابلهٔ کشورها با وضع بی‌ثبات فعلی باز می‌گردد. سهم اندکی به انتشار آمارها و شاخص‌های مهم اقتصادی مربوط می‌شود و مهم‌ترین عوامل در انتظار نگهدارندهٔ برخی بازارها نیز، مسئلهٔ مدیریت فدرال رزرو، اسنپ‌ک و تعویق برخی تعرفه‌ها میان چین و آمریکا برای چند هفتهٔ آینده است.

انتظار کلی از هفته بعد: قیمت فلزات، نشست اوپک پلاس، اخبار نهایی اجلاس شانگهای، انتشار اطلاعات و آمارهای جدید اقتصادی، عرضه اولیه سهام به طور گسترده در آمریکا، نتایج کشمکش ترامپ با فدرال رزرو، تعیین نرخ بهره توسط فدرال رزرو، تعیین تکلیف مکانیزم ماشه و ظاهرشدن پیامدهای بیشتر تعرفه‌های روز آزادی از مهم‌ترین عواملی هستند که انتظار می‌رود در هفته بعد اخبار بازارها را تعیین کنند.

۱- ایران

گزیده اخبار سیاست‌های پولی و مالی

در این هفته همچنان سیاست پولی مالی اعلام شده از سوی بانک مرکزی، انجام عملیات‌های متداول از جمله «بازار باز در قالب خرید توافقی بازخريد»، انتشار اوراق قرضه اسلامی سکوک بود و اخبار جديد خصوصاً اخبار متناسب با اسنپ‌ک يا ادامهٔ مخاطرات جهانی وجود نداشت.

گزیده سایر اخبار بانک مرکزی

۵ شهریور: جزئیات بسته حمایتی بانک مرکزی از صنایع آسیب‌دیده از جنگ ۱۲ روزه منتشر گردید. این تمهیدات شامل تمدید مهلت بازپرداخت تسهیلات بانکی، تعلیق موقت چک‌های برگشتی و بخشودگی وجه التزام تأخیر تأدیه دین تسهیلات (برای مدت معین).

۶ شهرپور: بانک مرکزی اعلام کرد سرمایه‌ی ثبتي بانک‌های کشور طی سه سال گذشته ۲۰۷ برابر شده و ۱۴ بانک کفایت سرمایه بالای ۸۰٪ را محقق کرده‌اند.

اخبار و آمارهای مهم بازاری

اخبار ارز

با قوت گرفتن اخبار اسنپ‌ک که گرانی ارز و طلا را در پی داشت، مقامات مسئول ارزش پول ملی، در مصاحبه‌های متعددی سعی کردند با تأکید بر ذخایر ارز و طلا و عدم تغییر نرخ ارز کالاهای اساسی و نهادهای دامی، ذهنیت مردم و بازار را آرام کنند. اما قیمت‌ها همچنان رو به افزایش است. آنچه در این سال‌ها خود را نشان داده است، این است که ذهنیت بازار و واکنش احساسات بازار بر اساس اخبار منفی به شدت سریع و اخبار مثبتی بر موضوع‌گیری‌های رسمی بی اثر بوده است. مشهودنبودن تلاش دولت‌ها در ساختن روابط اقتصادی-تجاری قوی و شرکای تجاری داخلی و خارجی، در کنار نامطمئن بودن فضای عمومی کشور از اثر اقتصادی طرح‌هایی مانند مشارکت در کمربندهای تجاری و ائتلاف‌هایی مانند شانگهای توسعه کسب‌وکارهای خرد یا صنایع مهم کشور، از مهم‌ترین دلایل اینگونه واکنش‌ها است.

در روز ۹ شنبه

دولت و بانک مرکزی مکلف شدند با هدف تقویت تولید ملی و کاهش نوسانات ارزی، سیاست‌های لازم برای تک‌رنجی‌کردن ارز و اجرای نظام شناور مدیریت‌شده را تدوین و اجرا کنند.

اخيار طلا

بعد از اخبار مکانیزم ماشه، طلا در اثر افزایش تقاضای داخلی و افزایش نرخ ارز در ایران، اندکی افزایش داشت اما به دلیل ثبات قیمتی در اونس جهانی، تعطیلات و اعلام اخبار جدی که سبب بانگ مرکزی و مشخص نشدن مکانیزم ماشه در کنار عدم تحرک جریح و روسیه در حمایت از ایران، هنوز می‌توان این بازار را در حالت انتظار، با نوسان، با دامنه محدود دیده کرد.

پورس

بورس تهران نیز متأثر از اخبار مکانیزم ماشه و ادامه ابهام در سیاست‌های اقتصادی متناسب با وضع کنونی از سوی دولت، هفته‌ای با نوسان بالا بین رنگ سبز و قرمز داشت. صنایع ارزآور کمترین اعتماد بازار را به خود جلب کردند و با خروج

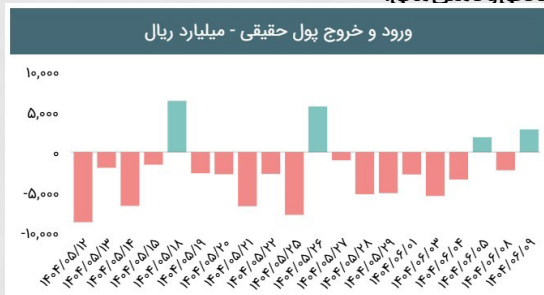
سرمایه‌فروشنده‌گان حقیقی و خرد بازار مواجه شدند. البته در همین بازه زمانی، برخی نمادها بازارساز و در روزهایی باعث سبز شدن تابلو شدند؛ مانند گروه فلزات اساسی و گروه شیمیایی. بر اساس آمار منتشرشده از سوی دیتابورس می‌توان تحولات جزئی بورس تهران بعد از اخبار اسنپ بک را در این نمودارها دید.

طبق این نمودار که آخرین اخبار تا ابتدای روز سه‌شنبه ۱۱ شهریور بوده است،

خروج پول حائیلی بر سهام		ورود پول حائیلی بر سهام		خروج پول حائیلی بر گروه		ورود پول حائیلی بر گروه	
1%	شماره ۱	۳۳۷	۱۰۰%	۱۰۰%	۳۳۷	۱۰۰%	۱۰۰%
۵%	شماره ۲	۲۸۵	۸۴%	۸۴%	۲۸۵	۸۴%	۸۴%
۱۰%	۳۳	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۱۵%	۵۳	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۲۰%	۶۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۲۵%	۷۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۳۰%	۸۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۳۵%	۹۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۴۰%	۱۰۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۴۵%	۱۱۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۵۰%	۱۲۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۵۵%	۱۳۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۶۰%	۱۴۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۶۵%	۱۵۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۷۰%	۱۶۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۷۵%	۱۷۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۸۰%	۱۸۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۸۵%	۱۹۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۹۰%	۲۰۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۹۵%	۲۱۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%
۱۰۰%	۲۲۴	۱۵۳	۴۶%	۵۵%	۱۵۳	۴۶%	۴۶%

همچنان فولاد و مس وضعیت بهتری به نسبت سایر همدریفان خود دارند. به نظر می‌رسد با توجه به نقش مس در اقتصاد کتونی و اقتصاد آینده، این فلز جزء مواردی است که در شرایط پایدار و ناپایدار بازار، می‌تواند رشد داشته باشد. فولاد که به شدت به بازار مسکن وابسته است، با وجود رکود در ساخت‌وساز و معاملات این بازار، فعلاً در بازار بورس وضعیت خوبی را نشان می‌دهد. «نمودار بعدی که می‌تواند اثر اخبار اسنپ‌بک را بر بورس تهران نشان دهد، نمودار زیر است که ورود و خروج پول حقیقی را به بازار سهام نشان می‌دهد. بر این اساس شاید بتوان گفت خروج اولیه در روزهای ابتدایی خبر و ورود دوباره در روزهای پایانی هفته گویای این است که بازیگران عمدتاً قصد ترک بازار را نداشته‌اند و شاید بتوان حدس زد که محل سرمایه‌گذاری‌ها جابه‌جا شده است.

بانک، و تأمین مال:



خبر مهم در حوزه نطارت بانکی این است که در طول روزهای گذشته، استفاده از ابزارهای نوین فناوریانه برای ایفای وظایف نطارتی بانک مرکزی الزام شده است. بر اساس این خبر، سامانه یکپارچه نطارت (سین)، ابزار گزارشگری مالی XBRL، سامانه شفق، اعتبارسنجی، فاز اول سامانه روابط اشخاص، سامانه املاک، مستغلات و سهامداری شبکه بانکی و سامانه سمات این هوشمندسازی نطارت که در سال‌های اخیر طراحی و به‌روزرسانی شده‌اند، باید به‌کارگیری شوند.

سایر

صنعت سیمان از ابتدای امسال با محدودیت ۲۵ تا ۵۰ درصدی انرژی و نیمه تعطیل شدن ظرفیت تولید روبه‌روست. صنعتگران در انتظار هستند که تا پایان شهریورماه با کاهش پیک مصرف برق، تولید و تجارت در این صنعت رونق بگیرد.

طبق گزارش معدن‌نیوز شرکت‌های بزرگ معدنی و صنایع معدنی با تسهیل‌گری امیدرو و حمایت‌های وزارت صنعت، معدن و تجارت، از ابتدای فروردین ماه تا پایان تیر ماه سال جاری توانستند ۴۱۸ مگاوات ظرفیت جدید تولید برق به کشور اضافه کنند.

پروژهٔ احداث کارخانه فاز ۲ تغلیظ مس میدوک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین طرح‌های توسعه‌ای شرکت ملی صنایع مس ایران، با پیشرفت فیزیکی ۷۳ درصدی در حال اجراست. همچنین عملیات اجرایی فاز ۳ تغلیظ میدوک

تاکنون به ۱۹ درصد پیشرفت رسیده است.

٢- سن الملل

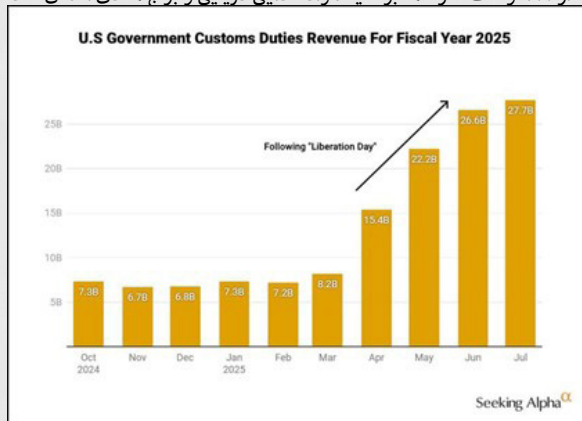
کامودیت ہا

هفته پرخبری را در بازار کامودیتی‌ها داشتیم. هم به علت اثر تعرفه‌ها و تحریم‌ها و هم به سبب آغاز بازارهای فصلی، اجبار برنامه‌های کرین صفر و البته به علت اینکه برخی کشورها مانند چین تصمیم به مقابله با وضع موجود جهانی دارند. در این قسمت به گذشته‌ای از مهم‌ترین اخبار این حوزه اثر و وضعیت

طبق گزارش بازرگراف، عوارض گمرکی به آرمی به یکی از بزرگترین ماشین های پول سازی واشنگتن تبدیل شده اند. پس از «روز آزادی» در آوریل، درآمد ماهانه تعرفه ها از ۸ میلیارد دلار به نزدیک ۲۸ میلیارد دلار در ژوئیه افزایش یافت. تعرفه ها اکنون ۱۳۶ میلیارد دلار از ابتدای سال تاکنون درآمد داشته اند و چهارمین منبع بزرگ درآمد فدرال پس از مالیات بر درآمد، تأمین اجتماعی و مالیات شرکت ها هستند.

با این حال، این مقدار به سختی تأثیری در تصویر کلی دارد: کسری بودجه آمریکا ۱.۶ تریلیون دلار است و تنها پرداخت های سالانه بهره ۸۴۱ میلیارد دلار می باشد. داستان بزرگ تر این است که اگر درآمدها به سمت سطح «نیم تریلیون تا یک تریلیون» که خزانه داری اشاره کرده است، ادامه یابد چه اتفاقی می افتد؟ نمودار بالا نمایشی از این افزایش درآمدها است.

از ۲۷ آگوست تعرفه ها بر علیه مواد غذایی دریایی و برنج هندی اعمال شد.



مهم ترین صادرات صدمه دیده هند در بازار آمریکا شامل میگو و برنج باسماتی است. گفتنی است سهم اعظم صید میگو در هند توسط تعاونی ها صورت می گیرد. این تعاونی ها اغلب برای رفع فقر و بهبود کیفیت زندگی فقرای هند تلاش می کنند. صیادان هندی جزو فقیرترین گروه های درآمدی این کشور هستند و این موضوع می تواند زندگی بخش مهمی از ساحل نشینان هند را با چالش مواجه کند و حجم زیادی از این محموله در بنادر هند دپو شده است که هزینه های نگهداری را بالا برده است و شرکت ها را به خطر زباندنی انداخته است. رقیب اصلی جایگزینی این دو محصول در بازار آمریکا، ویتنام و اکوادور و پاکستان هستند. کشورهایی که بنظر در نقاط مهمی از منازعات جغرافیایی آمریکا با جهان قرار دارند. با توجه به اعداد و ارقام مربوط به برنج و محصولات دریایی هند، به نظر می رسد بازار ارزشمندی برای جایگزین بعدی باشد. خصوصاً اینکه علاوه بر دولت، مردم محلی کشور جایگزین نیز می توانند از این صادرات منتفع شوند.

بانک جهانی گزارش از وضعیت کشورهای در حال توسعه، توسعه یافته و کمتر توسعه یافته تهیه کرده است که در آن گزارش به مشکلات و وضعیت هر دسته بعد از وضع تعرفه ها می پردازد. طبق این گزارش، افزایش موجودی انبارها و بارهای انبارشده در بنادر به علت موانع صادرات به آمریکا یا کاهش صادرات به مقصد آمریکا، برای کشورهای مختلف به اشکال مختلف زیان آور بوده است. کشورهای توسعه یافته با کاهش شدید بارگیری به مقصد آمریکا مواجه شده اند. در سه ماهه دوم ۲۰۲۵، تا حدود ۱۵٪ کاهش نشان داده شده است. این میزان برای کشورهای در حال توسعه حدود ۷٪ بوده است و کمترین زیان را کشورهای توسعه نیافته دیده اند. این به علت تفاوت در کالاهای صادراتی به آمریکا است اما نتیجه اش فشار بیشتر بر اروپا و چین و وابسته تر کردن آن ها به مذاکرات با ایالات متحده است.

به حوزه آگومینیوم، بازار برزیل مورد توجه صادرکنندگانی قرار گرفته است که به واسطه تعرفه ها بازار آمریکا را به صرفه نمی دانند. به گزارش فست مارکتز (Fast markets) سخنگوی شرکت آلو مار برزیل در آخرین روز آگوست اعلام کرده است برزیل آماده دریافت پیشنهادات جدید است.

بلومبرگ مدعی شد، در پی تعرفه های گمرکی که صادرات نفت هند را مختل کرده است، محموله های بیشتری از روسیه به سمت چین روانه شده است. توجه به تغییرات در روابط جدید پهنه های مختلف اقتصادی و سیاسی در پی تعرفه های روز آزادی و سایر تعرفه های آمریکا، یکی از خطوط اصلی تحلیل پیامد بازارها باید باشد.

تحریم یک سرمایه دار عراقی توسط آمریکا در پرونده نفت ایران یکی دیگر از اقدامات یادآورانه تحریمی این کشور بود.

ایران، اثر بر وضعیت رقبا و همکاران ایران و اثر بر وضعیت جغرافیای اقتصادی جهان می پردازیم. این شماره به جای بیان روند قیمتی، تلاش کرده است، تحلیلی از روند رفتار بازیگران اصلی و رخداد های اثرگذار در اختیار قرار دهد.

آخرین داده های گمرک چین نشان می دهد که صادرات فولاد نیمه تمام چین در ماه جولای به ۱.۵۸ میلیون تن رسید - بالاترین رکورد تاریخی - که نسبت به ماه ژوئن ۳۴.۴ درصد و نسبت به سال گذشته ۳۴۹ درصد افزایش یافته است. برخی از منابع تجاری انتظار داشتند که صادرات فولاد نیمه ساخته و نهایی چین در ماه های آگوست تا سپتامبر به بالاترین سطح تاریخی خود برسد. این انتظارات ناشی از اقدام احتمالی چین برای تشدید نظارت بر معاملات فرار مالیاتی از اول اکتبر است که صادرکنندگان را مجبور می کند تا پایان سپتامبر محصولات فولادی خود را صادر کنند. در بحبوحه هجوم صادرات، برخی منابع انتظار داشتند که صادرات فولاد به ویژه در ماه اکتبر کاهش یابد. با این حال، اکثر فعالان بازار انتظار داشتند که کل صادرات فولاد نیمه ساخته و نهایی در سال ۲۰۲۵ نسبت به سال گذشته افزایش یابد و رکورد جدیدی را ثبت کند.

پس از هفته ها گمانه زنی در مورد احتمال اعمال حداقل قیمت های وارداتی به عنوان بخشی از تحقیقات حفاظتی کمیسیون اروپا، سردرگمی اولیه در

China's exports of semi-finished and finished steel



Source: China Customs

بازارهای عمده فروشی فولاد از اروپا در حال فروکش کردن است. بازار آلایه های فله ای اتحادیه اروپا با عدم قطعیت مواجه است، زیرا کمیسیون اروپا تا ۱۹ نوامبر در حال بررسی حداقل قیمت های واردات، سهمیه های نرخ تعرفه با اقدامات قطعی است. حداقل قیمت های وارداتی پیشنهادی برای آلایه های فله ای اتحادیه اروپا می تواند قیمت فولاد را ۳۵٪ تا ۴۰ درصد افزایش دهد و نگرانی هایی را در مورد سطوح بالای قیمت در صنعت ایجاد کند. اختلاف آرا در میان کشورهای عضو، تصمیم گیری در مورد حفاظت از آلایه های فله ای اتحادیه اروپا را پیچیده کرده و بازار را در بلاتکلیفی قرار داده است.

رویتز در صفحه اقتصادی خود، در خصوص افزایش قیمت نفت در چند روز نخستین ماه سپتامبر تحلیلی ارائه داده است که طبق آن، تضعیف دلار، اختلافات عرضه نفت روسیه و همچنین تشدید اختلاف بین سه کشور اروپایی با ایران در مکانیزم ماشه به علت افزایش ریسک منطقه ای، علت اصلی افزایش نفت در این بازه زمانی بوده است. افزایش قیمت نفت در زمانی که دلار افت کرده باشد، برای خریداران نفت با ارزی به جز دلار که عمدتاً یوان و یورو است، سبب می شود که افزایش جزئی قیمت نفت عملاً تأثیر محسوسی نداشته باشد. این می تواند تمایل به استفاده از ارزهایی غیر از دلار را تقویت کند. البته با نزدیک شدن به تشکیل جلسه اوپک پلاس در ۷ سپتامبر، قیمت ها تا پایان روز سه شنبه، ثبات نشان دادند. تحلیلگران HSBC در یادداشتی اعلام کردند که با پایان فصل تابستان، موجودی نفت در سه ماهه آخر سال ۲۰۲۵ و سه ماهه اول سال ۲۰۲۶ افزایش خواهد یافت و در سه ماهه چهارم ۱.۶ میلیون بشکه در روز مزاد عرضه خواهد داشت.

طبق گزارش XTB فلزات گرانبها با آغاز ماه سپتامبر روند افزایشی گرفتند و در حال نزدیک شدن به اوج تاریخی خود هستند. طلا و نقره بیشترین رشد را در یک هفته اخیر داشتند که طبق برآورد تحلیلگران بازار طلا، ناشی از انتظارات برای کاهش قریب الوقوع نرخ بهره توسط فدرال رزرو و تقاضای قوی برای صندوق های ETF و همچنین رشد ریسک های ژئوپلیتیک با طرح مکانیزم ماشه و حل و فصل نشدن بحران اوکراین است.

قیمت واحدهای اعتبار کرین استرالیا در پلاتس، به دلیل افزایش تقاضای Safeguard پیش از سیاست های سختگیرانه تر انطباق با برنامه کرین کپچر مورد انتظار، به بالاترین سطح خود در بیش از هفت ماه گذشته رسید. تقاضای Safeguard از نظر تاریخی باعث افزایش قیمت ها بین اواخر سپتامبر و پایان نوامبر خواهد شد. از آنجایی که اکثر سیاست های آتی هنوز به بازار نیامده اند و به طور قابل توجهی بر تقاضا تأثیری نمی گذارند، تحلیلگران انتظار دارند قیمت های مرتبط و صنایع وابسته همچنان افزایش یابد.

جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا

در ۲ سپتامبر سوریه اولین محموله نفت خام خود را پس از ۱۴ سال صادر کرد.

در روزهای نخستین سپتامبر جاری شرکت های سرمایه گذاری متعددی در امارات بسته های پیشنهادی خود را برای مشارکت در طرح های شهر هوشمند سلطان هیثم، توسعه های پتروشیمی برای تبدیل ادنوک به بزرگترین غول صنایع پتروشیمی جهان، و منطقه فرهنگی در عیه شدند.

در همین بازه زمانی عربستان سعودی برنده قرارداد سرمایه گذاری مشترک و ساخت شهر صنعتی عمان شد.

پروژه اندازه گیری نفت لیبی در روز دوم سپتامبر به اتمام رسید و این کشور اعلام کرد امسال پروژه های نفتی اش آماده عرضه به بازار خواهند بود.

یک شرکت هندی در پروژه رأس الخلیفه، ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرد. کویت برای ساخت نیروگاه برق آبی الخیران مناقصه ای برگزار خواهد کرد. هدف اولیه ۱۸۰۰ مگاوات برق و ۳۳ میلیون گالن آب شیرین خواهد بود.

بندر و منطقه آزاد صحار اعلام کرد پروژه برق ساحلی را توسعه می دهد. برق ساحلی یک فناوری ویژه در تولید برق است که از اختلاف دمای آب برای تولید نیرو استفاده می کند.

شرکت بدهکار وودز که دفتر اصلی آن در لندن است، برای قراردادهایی در سیدرا و نیز کاهش مشعل سوزی گاز عراق قراردادهای سنگینی را امضا کرده است و به استخدام ۵۰۰ نفر در خاورمیانه برای پیشبرد طرح های توسعه ای خویش اقدام کرده است.

ساخت فیزیکی فاز جدید سایک عربستان در روز ۳ سپتامبر به اتمام رسید. پس از راه اندازی این منطقه، خط تولید متیل تریتوبیل اتر (MTBE) به ۱ میلیون تن در سال افزایش خواهد یافت و سایک را به بزرگترین کارخانه تک واحدی این محصول در جهان تبدیل خواهد کرد.

شرق آسیا و اقیانوسیه

طبق گزارش اس.پی. گلوبال (Sp Global) چین با وجود تعرفه ها، به دنبال ثبت یک رکورد جدید در صادرات فولاد نیمه ساخته است.

اینوست Alinvest به نقل از ژاپن تایمز گزارش داد که گروه مالی میزو هو Meezo hue به بهره برداری از معاملات فرامرزی و جذب استعدادها در حال تبدیل شدن به برترین بانک سرمایه گذاری آسیا است. از آخرین تلاش های این بانک می توان به سرمایه گذاری های ۵۰۰ میلیون دلاری در هند و ابوظبی برای با هدف توسعه بازار انرژی سبز ژاپن اشاره کرد. همچنین به آموزش گسترده متخصصان در هند و امارات نیز اقدام کرده است. در واقع به نظر می رسد یک خط سرمایه گذاری ژاپن-هند-امارات به شدت توسط این گروه تعقیب می شود.

رشد تولید ناخالص داخلی استرالیا در سه ماهه دوم سال جاری به بالاترین حد خود در دو سال گذشته رسید.

وزارت بازرگانی آمریکا در آخرین روزهای ماه آگوست از اعمال تعرفه «ضد دامپینگ» و «جبرانی» بر ۱۰ کشور صادرکننده محصولات حاوی فولاد ضد زنگ خبر داد.

اروپا، روسیه و حوزه دریای سیاه

سهام ترکیه پس از برکناری رهبر اپوزیسیون استانبول توسط حکم دادگاه سقوط کرد. بازارها در ترکیه نوسان زیادی را تجربه کردند.

کرمیلین اعلام کرده است که چین با احداث خط لوله بزرگ سیبری به چین موافقت کرده است.

با افزایش هزینه های استقراض بلندمدت بریتانیا به بالاترین حد از ۱۹۸۸ تاکنون، پوند این هفته کاهش ارزش داشت.

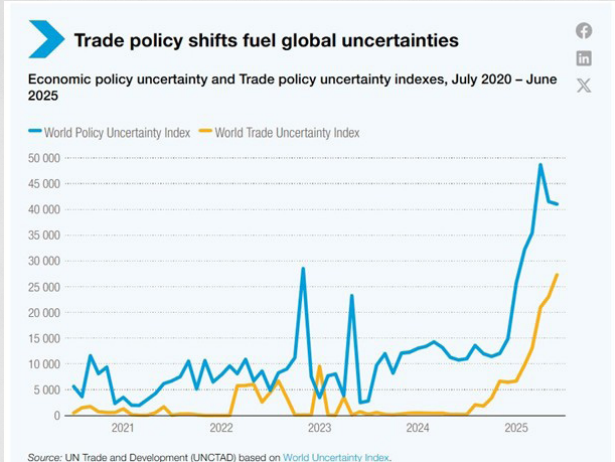
قاره آمریکا

حمله های سیاسی و تهدیدات نظامی ایالات متحده به ونزوئلا هر قدر افزایش می یابد، اخبار اقتصادی این منطقه نیز بیشتر مورد توجه واقع می شود. در روز ۴ سپتامبر آمریکا با گرفتن یک کشتی حمل مواد مخدر مدعی شد بخشی از تجارت دولتی ونزوئلا مواد مخدر است. ونزوئلا با تخمین ۳۰۳ میلیارد بشکه ذخایر نفت، بالاترین ذخایر نفت جهان را دارا ولی در عمل بین ده کشور نفتی اول دنیا کمترین میزان تولید نفت روزانه با حدود ۱ میلیون بشکه را داراست. بازار سهام ایالات متحده نیز با تشدید فروش ارواق قرضه جهانی سقوط کرد.

عمومی

این هفته بر اساس گزارش مفصل منتشرشده توسط بانک جهانی از اثر عدم قطعیت های ناشی از سیاست های تعرفه ای آمریکا بر اقتصاد جهانی، لازم است نگاهی نیز به اقتصاد عمومی جهانی داشته باشیم.

طبق برآوردها و محاسبات کارشناسان شاخص های عدم قطعیت سیاست های اقتصادی و سیاست تجاری، نشان از رشد شدید آن ها دارد. پیش از این تصور می شد کووید ۱۹ بدترین شرایط را ایجاد کرده است اما تعرفه های ترامپ بیش از کووید ۱۹ و برگزیت، عدم قطعیت ایجاد کرده است. در نمودار زیر جهش شاخص های مذکور را به خوبی می توان مشاهده کرد.



که عدم قطعیت بیشتر در حوزه تصمیمات دولت ها رخ داده است. بنا بر تحلیل برخی اقتصاددانان، سیاست های ترامپ و تا حدودی چین به عمد به دنبال ایجاد عدم قطعیت بوده اند.

برگزیده اخبار بانک های مرکزی

فدرال رزرو: با اینکه بازهای زیادی منتظر تصمیمات فدرال رزرو هستند، این نهاد، هفته به نسبت کم خبری داشت. تنها در یک سخنرانی از سمت یکی از رؤسای این بانک به نام پاول، بر کاهش نرخ اشتغال، افزایش تورم و مخاطرات بازار آمریکا در اثر عوارض تعرفه ها تأکید شد.

بانک مرکزی اتحادیه اروپا: مصاحبه با ایزابل اشناابل، عضو هیئت اجرایی بانک مرکزی اروپا، انجام شده توسط فرانچسکو کانپا و بلاژ کورانی در ۲۸ آگوست ۲۰۲۵ چند نکته در مورد سیاست های حوزه یورو را آشکار کرد. وی در بخشی از این مصاحبه طولانی، عنوان داشت که اروپا تمایل دارد برای کنترل عدم قطعیت سیاست های تجاری که مانع رشد اقتصادی هستند، مسیر توافق را همچنان در پیش بگیرد. در خصوص پیش بینی تورم ۲٪ و ادامه آن در ماه های آتی در اروپا نیز افزود که بانک مرکزی اتحادیه به این باور است که این تورم را نمی شود با صرف سیاست های پولی مدیریت کرد و باید برای تورم میان مدت و بلندمدت برنامه های بیشتری داشت. وی بابت انتظار برای یک تکانه مالی شدید در اروپا و تغییر ارزش یورو در برابر دلار نیز ابراز نگرانی کرد. همچنین تعرفه ها را راهی برای جایگزینی اروپا به جای چین در بازار آمریکا قلمداد کرد.

سرمقاله

مکانیسم ماشه و مرگ گفتار عادی سازی در ایران

محمد رضا هدایتی

۱- هفته پیش، سه کشور بریتانیا، فرانسه و آلمان، با ارسال نامه‌ای رسمی به شورای امنیت، فرآیند بازگشت خودکار تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، موسوم به «مکانیسم ماشه» را رسماً آغاز کردند. با آغاز این فرایند، که با استقبال فوری آمریکا و محکومیت شدید ایران روبه‌رو شد، تمامی قطعنامه‌های تحریمی سازمان ملل که با برجام تعلیق شده بود، به صورت خودکار احیا خواهد شد. این اقدام یک شمارش معکوس سی‌روزه را برای سیاست در ایران کلید زده و تلاش ایران برای توسعه صنعت هسته‌ای خود را وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود خواهد کرد.

۲- حسن روحانی در واکنشی تفصیلی به اقدام سه کشور اروپایی در فعال‌سازی مکانیسم ماشه، اقدام اروپا را غیرقانونی و غیراخلاقی خواند و گفت: آیا سه کشور اروپایی حق دارند چنین کاری را انجام بدهند؟ قطعاً از لحاظ حقوقی حق چنین کاری ندارند؛ به دلیل اینکه اسنپ‌بک طبق بند ۳۷ برجام و طبق بندهای ۱۰ به بعد در قطعنامه ۲۳۳۱ مبنایش این است که یک کشوری نقض آشکار کرده باشد. اما جمهوری اسلامی ایران از ابتدای برجام به تمام آنچه که در قطعنامه و همچنین توافق برجام آمده متعهد بوده است. آمریکا به همین دلیل یک‌جانبه از برجام خارج شد. قبلیش می‌خواست راه حقوقی پیدا کند، دید راه حقوقی وجود ندارد. ما هم بعد از اینکه ترامپ از برجام خارج شد به مدت یک سال، کاملاً به برجام متعهد بودیم؛ به این دلیل که اروپایی‌ها به ما قول داده بودند که در این یک سال، تحریم آمریکا را جبران می‌کنند؛ که متأسفانه کاری نکردند یا نتوانستند انجام دهند.

به نظر من تا جایی که می‌توانیم ما نباید بگذاریم این قطعنامه‌ها بزرگردد. باید تلاش کنیم و از این فرصت استفاده کنیم. اروپا نباید به خاطر مسئله اوکراین از ما انتقام بگیرد. به نفع همه ماست که یک بار دیگر پای میز مذاکره بنشینیم. هنوز هم فرصت هست که با سه کشور اروپایی یا با ۴+۱ مذاکره کنیم، تا موضوع اسنپ‌بک از دستور شورای امنیت خارج شود.

۳- علی‌رغم همه سروصداهایی که امروز بر سر

برجام به گوش می‌رسد، دیگر نمی‌توان تردید کرد که نه ایران و نه هیچ کشور دیگری در جهان، نمی‌تواند و نباید در مسائل حیاتی خود، صرفاً به معاهدات طرفینی و قوانین بین‌المللی تکیه کند. همه این معاهدات و قوانین، صرفاً تا جایی می‌توانند تعیین‌کننده و قابل‌اتکا باشند که اراده‌ای قدرتمند بر برقراری آن‌ها وجود داشته باشد. نیروی واقعی یک معاهده، هر قدر دقیق و منسجم و تفصیل یافته، نه در متن حقوقی آن، بلکه در قدرتی است که آن را اراده کرده و از آن پشتیبانی می‌کند؛ چنان‌که که احترام به چنین معاهداتی، اغلب نه از سر تعهد به قانون، بلکه از ترس هزینه‌های گزاف نقض آن، مثل جنگ، ناشی می‌شود.

جنايات غيرقابل چشم‌پوشی و افسارگسیخته رژیم صهیونیستی و تجاوزات مکرر این رژیم به کشورهای منطقه که برخلاف معاهدات طرفینی و قوانین بین‌المللی و با سکوت و حمایت کشورهای عضو سازمان ملل متحد صورت می‌گیرد، به‌تنهایی ثابت می‌کند که تکیه بر معاهداتی که ضمانت آن در دست دیگران است، چقدر سست و بی‌بنیان است. حمایت وقیحانه کشورهای اروپایی از حملات رژیم صهیونی و آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران، با وجود عضویت ایران در پیمان NPT و به رسمیت شناخته شدن حق تحقیق، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز در این پیمان، گواه دیگری بر غیرقابل‌اتکا بودن معاهداتی است که از پشتوانه سیاسی برخوردار نیستند.

۴- امروز دیگر همه گفتارهایی که تلاش می‌کنند با استناد به اجزا و بندهای حقوقی برجام، از محتوای آن دفاع کنند، اعتبار خود را از دست داده‌اند؛ نه صرفاً به دلایل حقوقی که مثلاً نواقصی در بندهایی از برجام وجود دارد؛ که اگر این بود، هنوز بحث بر سر منطق حقوقی برجام می‌توانست معتبر باشد؛ بلکه به این دلیل که توافق برجام، فارغ از اجزاء و محتوای حقوقی آن، روحی دارد که بی‌اعتباری آن در واقعیت به اثبات رسیده است. توافق برجام با این امید شکل گرفت که ایران می‌تواند با اثبات حسن نیت و جلب اعتماد آمریکا، روابط خود با غرب را عادی‌سازی کند و از تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل رهایی یابد و با قرارگرفتن در چارچوب نظم جهانی، به‌سادگی از مواهب تجارت جهانی و جذب سرمایه‌های خارجی بهره‌مند گردد. بحث بر سر آنچه بر روی کاغذ آمده، فارغ از این روح، مجادله‌ای بی‌پایان و بی‌نتیجه است که امروز بیش از همیشه بی‌اعتبار شده است.

امروز ایران امروز آزمون مهمی را پشت سر گذاشته، که فارغ از محکومیت این و آن و افرادی که در آن نقش داشته یا نداشته‌اند، می‌تواند عزم کشور را برای برداشتن گامی تازه در مسیر آینده خود جزم کند؛ که در غیر این صورت، این آزمون، علاوه بر شکستی که بر ایران تحمیل کرده، اراده ایران برای پیگیری سرنوشت خود را نیز سست نموده و ایران را دچار بی‌سرنوشتی می‌کند.

یک سو نخبگان ایرانی را در پروژه های بزرگ ملی به خود جذب کرده و در سرنوشت ایران شریک می کند و از سوی دیگر، می تواند پایه های توسعه اقتصادی کشور را نیز فراهم سازد. به تعبیر شهید دکتر فریدون عباسی:

تاکشور پروژه های بزرگ نداشته باشد، جوانان در کشور نمی مانند. جوانان باید ارضای علمی بشوند. ارضای علمی در مرزهای دانش صورت می گیرد؛ یعنی در پروژه های بزرگ. هزینه کردن در پروژه های بزرگ کشور، عین هزینه کردن برای دانشگاه هاست.

«ملتی که بر دانش تکیه می کند، اراده کرده تا بر قدرت مولد نیروهای جوان خود تکیه کند. تکیه بر دانش، تکیه کردن بر اموری از پیش داده شده، همچون منابع و موقعیت طبیعی و جغرافیایی نیست که ممکن است برخی کشورها از سر اتفاق از آن برخوردار باشند؛ بلکه تکیه بر امری است که داشتن و نگه داشتنش بر عهده نیروهای جوان و اراده مند یک ملت است. استقامت بر مقاومت و استقلال تنها برای ملتی ممکن است که مسلح به دانش باشد.»

۷- امروز هنوز هستند کسانی که تلاش دارند با امید به خارج کردن مکانیسم ماشه از دستور کار شورای امنیت، در فرصت کمتر از یک ماهه پیش رو، از طریق مذاکرات و توافقات جدید، ایران را به مدار نامولد پیشین بازگردانند. و چه بسا دستگاه فرسوده و متصلب بوروکراسی کشور، بعد از این یک ماه و نهایی شدن مکانیسم ماشه نیز با عناوین دیگر، اجازه این پیگیری را به آن ها بدهد؛ تا مگر نخواهد تکانی اساسی به خود بدهد. این امید و تکیه بر مذاکرات، همان روح برجام است که می خواهد مذاکره و عادی سازی روابط با دیگران و جایابی در نظم جهانی را تبدیل به طرح کلان سیاسی کشور کند؛ آنچه در دولت یازدهم و دوازدهم اتفاق افتاد و شد آنچه شد.

بنابراین بعد از فعال شدن مکانیسم ماشه و پایان عمر توافق برجام، دو جریان سیاسی در ایران در مقابل هم قرار می گیرند: جریان عادی سازی که همچنان گمان می کند می تواند به نحوی در نظم موجود غربی، ولو به عنوان خام فروش، جایی پیدا کند و معیشت و زندگی مردم را از طریق آن اداره کند؛ و جریان تولید که باور دارد جز با تکیه بر پای خود، هیچ موقعیتی در نظم جهانی نخواهد داشت و ایران برای استقلال و ایستادن بر پای خود، راهی جز تولید دانش و اقتصاد دانش بنیان پیش روی خود ندارد. امروز پیشبرد جریان تولید، که البته امروز موقعیت سیاسی محکمی در ساختار اداره کشور ندارد، جز با ائتلاف نیروهای نخبه بانگیره و اراده مند و پیگیری یک برنامه سیاسی قدرتمند در صحنه سیاسی کشور، امکان پذیر نخواهد بود.

۵- فعال شدن مکانیسم ماشه، نه صرفاً پایان برجام به عنوان یک توافق حقوقی، بلکه پایان گفتاری سیاسی است که آینده ایران را در عادی سازی روابط با غرب دنبال می کرد. این گفتار گمان می کرد ایران هم می تواند با جایابی در نظم موجود بین الملل، سهمی از چرخه اقتصاد جهانی را از آن خود کند؛ ولو صرفاً به عنوان صادرکننده انرژی و مواد خام و نیمه خام نفتی و معدنی. با این حال، با وجود همه تلاش هایی که از جانب ایران برای اثبات حسن نیت خود صورت گرفت، آمریکایی ها همین جایگاه نازل در نظم جهانی را هم برای ایران نپذیرفتند و در سال ۱۳۹۷، ترامپ با نقض تعهدات پیشین دولت آمریکا، به صورت یک طرفه از این توافق نامه خارج شد. بنابراین آنچه امروز شکست خورده، روح برجام است، نه جزئیات آن یا اصل هرگونه مذاکره. در نتیجه، دیگر دوگانه موافقان و مخالفان برجام یا موافقان و مخالفان مذاکره، دوگانه ای بی معناست که نمی تواند آرایش نیروهای سیاسی در ایران را به شکل قدرتمندی حول خود صورت بندی کند.

۶- اما چرا دانش و صنعت هسته ای، امروز در کانون کشمکش ها و منازعات سیاسی علیه ایران قرار گرفته است؟ چرا ترور دانشمندان هسته ای ایران سال ها در دستور کار دشمنان ایران قرار داشته است؟ چرا حمله به تأسیسات هسته ای ایران از جانب آمریکا و اسرائیل این گونه مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم کشورهای غربی و هم پیمانانش قرار می گیرد؟ آیا واقعاً ترس از ساخت بمب هسته ای توسط ایران و تغییر در تعادل های جهانی قدرت، این واکنش ها را در پی داشته است؟ به نظر می رسد آنچه دشمنان ایران، بیش از ساخت بمب هسته ای از آن هراس دارند، تولید جغرافیای تازه ای است که با دعوت به علم و مشارکت در فناوری و اقتصاد دانش بنیان در حال شکل گرفتن است. فناوری هسته ای ایران، امروز پیشگام تولید و ساخت اقتصادی متکی بر دانش است؛ چنان که دکتر فریدون عباسی، دانشمند شهید صنعت هسته ای کشور، در مصاحبه ای می گوید:

تعبیر صنعت مادر [برای صنعت هسته ای] بدین معناست که در این صنعت، امکان زایش وجود دارد و می تواند چیزهای بسیار دیگری را متولد کند. هر جزئی از صنعت هسته ای را شما بخواهید به آن وارد شوید، می بینید که آن جزء به خودی خود شامل زنجیره ای از تخصص هایی است که به کار گرفته می شود و این همان معنای زاینده گی و مادر بودن این صنعت است. صنعت هسته ای صنعتی است که می تواند به صنایع دیگر نیز سرویس بدهد و مشکلاتشان را حل کند. مثلاً در صنعت فضایی، شما هر کاری را که بخواهید انجام دهید، به نوعی به صنعت هسته ای ارتباط پیدا می کند.

فناوری هسته ای می تواند پیشگام حرکت به سوی اقتصاد مولد و دانش بیان ایران باشد؛ گامی که از



امروز دیگر همه گفتارهایی که تلاش می کنند با استناد به اجزا و بندهای حقوقی برجام، از محتوای آن دفاع کنند، اعتبار خود را از دست داده اند؛ نه صرفاً به دلایل حقوقی که مثلاً نواقصی در بندهایی از برجام وجود دارد؛ که اگر این بود، هنوز بحث بر سر منطق حقوقی برجام می توانست معتبر باشد؛ بلکه به این دلیل که توافق برجام، فارغ از اجزاء و محتوای حقوقی آن، روحی دارد که بی اعتباری آن در واقعیت به اثبات رسیده است.

قرن تحقیر اروپا

مکانیزم ماشه، درماندگی اروپا و تحول سیاست داخلی ایران

امیرمهدی عبدی

چه حد به آوای مرگ نزدیک است.

البته این ضعف تنها در برابر دشمنان چون پاشنه آشیل عمل نخواهد کرد بلکه محل هجوم نیرنگ دوستان نیز هست. قصه نبرد اوکراین با روایت اروپایی، صحنه منازعه ای میان ارزش های انسانی و ددمنشی سلطه جویانه توصیف می شود اما برای آمریکا طرحی از حفظ وابستگی اروپا به خود است. روسیه با تامین گاز اروپا از طریق پروژه «نورد استریم ۲» در حال شکل دادن جغرافیایی جدید و اتصال به غرب اروپا بود. این یعنی کشورهای صنعتی غربی با تامین پایدار انرژی می توانستند به امکان های جدیدی از طریق استقلال از آمریکا بیاورند. استقلال ای که می توانست با احیای تولید در اروپا، پیش زمینه خودکفایی امنیتی آن را نیز فراهم آورد. اما آمریکا با ابتکار خود در سال ۲۰۲۱ و همسایه ساختن ناتو با خاک روسیه، سبب آغاز جنگ اوکراین شد. این جنگ نه تنها وابستگی نظامی اروپا را به خود تشدید کرد، بلکه با آغاز صادرات مستقیم گاز آمریکا به این قاره، اتکای اروپا به یانکی ها کیفیت عمیق تری پیدا کرد. اکنون نیز با تغییر رویکرد در کاخ سفید و افزایش هزینه حمایت از اروپا، ترامپ قصد دارد که هزینه نبرد را به خود ساکنان قاره سبز واگذار کند. در واقع آن ها هزینه نبردی را می پردازند که در آینده آن هیچ سهمی ندارند.

اما اروپا در تلاش است تا این بازی باخته را به یک برد تازه تبدیل کند. بردی که می تواند در دو جبهه به نجات او بیاید و شعاعی از نور را بر سرنوشت تاریکش بتاباند. ایالات متحده با نگاهی جدید به دکترین امنیت خود، روسیه را از شمار دشمنانش خارج کرده و تلاش دارد با تمرکز بر فضای داخلی و محیط پیرامونی اش در آمریکای شمالی و جنوبی، اولویت های دیگری همچون «احیای توان داخلی آمریکا» را مدنظر قرار قرار دهد. پس واشنگتن با آگاهی عمیق نسبت به ضعف های اروپا، میلی به قمار بر سر بازنده احتمالی جنگ اوکراین ندارد و حتی تن دادن به شروط مسکو از سوی دولت ترامپ در شرایط فعلی بعید به نظر نمی رسد. البته در این میان اروپا در حال فعال کردن اهرم های فشار یا کارتهای جدیدی است که امکان تنفس را باز می گرداند. در این بین فعال کردن مکانیزم ماشه توسط انگلستان، آلمان و فرانسه می تواند شروع یک بازی امنیتی تازه و بدیع باشد.

امنیتی تر کردن پرونده هسته ای ایران توسط اروپا می تواند از دو جهت اهمیت بسزایی داشته باشد؛ اول اینکه اروپا امکانی برای معامله با

اروپا مطلع ظهور و بستر دوام قوانین حقوق بشری، استانداردهای جهانی و قواعد زیست محیطی است. اروپاییان می پندارند که ماموریت آنان، حفاظت از ساحات حقیقت و پاسداری از حریم ارزش هایی است که جهان بر آن ها بنا شده است. سازمان های حقوق بشری، نهادهای بین المللی و ائتلاف های جهانی همگی حامل ارزشی هستند و باید جایگاه جهان شمول و مقدس حقیقت را حفظ کنند و البته که بهترین ابزار نیل به این هدف نیز هستند. پس نهادها آمده اند که حق را حفظ کنند و تضمینی باشند که حق هرگز به خطر نخواهد افتاد؛ غافل از آنکه خطر کردن و به میدان آمدن، خود ضامن زنده شدن و حیات یافتن هر چیزی است. اروپا برای حفظ نظم موجود خطر نمی کند و مدام به قوانین و ارزش های جهانی بازمی گردد؛ علیه نقض اصول حقوق بشری ائتلاف می سازد و حتی ممکن است در این بین دست به تنبیه متحدان ژئوپلیتیک خود نیز بزند. او به این دلیل برای به رسمیت شناختن فلسطین تلاش می کند که مشروعیت خود را در خطر می بیند و این مشروعیت برایش مرادف زنده ماندن است. غافل از اینکه ارزش گذاری های مطلق و التزامات اخلاقی، خود چون مورانه ای به دل عمارت کهن و باشکوه اروپا افتاده و آن را از درون پوچ ساخته است. بدین ترتیب هرگاه اروپا تلاش کرده است تا با ابتکاری خارج از نظم آمریکایی عمل کند، راه به جایی نبرده است. زیرا خارج از نظم آمریکایی عمل کردن به معنای تغییر دادن مناسباتی است که از قضا اقتضائات قدرتمندی در شکل دادن به آن سهیم بوده اند و بدون حاضر شدن در صحنه توسط اروپا، تغییری در مناسبات ایجاد نخواهد شد. زمانی که صلح ارزشی مطلق است و تقابل را ضدارزش می دانید، سستی به هنگام رزم جزئی از معماری بنای سیاست شما خواهد بود و در نقطه ای که مجبور به جنگیدن برای بقای خود شوید درمی یابید واژه سستی تا



امنیتی تر کردن پرونده هسته‌ای ایران توسط اروپا می‌تواند از دو جهت اهمیت بسزایی داشته باشد؛ اول اینکه اروپا امکانی برای معامله با ایالات متحده و قدرت چانه‌زنی خواهد یافت. ضعف روایت آمریکا در حمله به تاسیسات هسته‌ای کشورمان و نابودی مقبولیت سیاسی رژیم صهیونیستی پس از جنایت‌های بی‌حد و حصر در منطقه، این دورا به کالایی نیازمند می‌سازد که بیش از هرجایی در جهان، نزد اروپا یافت خواهد شد. فعال ساختن مکانیزم ماشه بیش از آنکه اثر اقتصادی بر ایران داشته باشد، امنیت سازمان ملل، فشار حقوقی و دیپلماتیک بر ما وارد خواهد ساخت.

بزرگ تبدیل شود، توسط واقعیت‌های سیاسی و جغرافیایی به بن‌بست کشانیده شد و به نظر می‌رسد ایران با حرکت ناگزیر به سمت شرق، طرح جدیدی را در سر می‌پرواند. این موقعیت با تضعیف جناحی که سال‌ها تعیین‌کننده‌ترین نقش را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایفا می‌کرد، فضا را مستعد نظم سیاسی تازه‌ای کرده است. فضای سیاسی جدیدی که صحنه در انتظار آن است و می‌تواند مقدمه‌ای برای گام نهادن بر قله باشد.

ایالات متحده و قدرت چانه‌زنی خواهد یافت. ضعف روایت آمریکا در حمله به تاسیسات هسته‌ای کشورمان و نابودی مقبولیت سیاسی رژیم صهیونیستی پس از جنایت‌های بی‌حد و حصر در منطقه، این دورا به کالایی نیازمند می‌سازد که بیش از هرجایی در جهان، نزد اروپا یافت خواهد شد. فعال ساختن مکانیزم ماشه بیش از آنکه اثر اقتصادی بر ایران داشته باشد، با بازگرداندن تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل، فشار حقوقی و دیپلماتیک بر ما وارد خواهد ساخت. این کنش اهرم فشار جدیدی به آمریکا می‌دهد تا با استفاده از آن، جمهوری اسلامی ایران را به حضور بر سر میز مذاکره وادار کند و تلاش خود برای تسلیم دیپلماتیک تهران را منتج سازد. البته اگر چنین روشی به سرانجام نرسد، مشروعیت اسرائیل برای تجاوز مجدد به کشورمان افزایش خواهد یافت و دست واشنگتن برای حمایت از تل‌آویو در راه پاسداری از حریم دموکراسی و جهان آزاد، بسیار بازتر از گذشته خواهد بود. در این بین اروپا با اعطای این برگ مهم تلاش می‌کند تا نظر ترامپ را دربارهٔ ارائهٔ کمک‌های بیشتر به اوکراین جلب نماید و به نوعی با وجه‌المصلحه کردن ایران، خود را از مهلکهٔ بی‌دفاع ماندن رها سازد.

دوم با تعریف زمین مشترک تازه در فضای جغرافیای سیاسی جهان، پیمان آتلانتیک شمالی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این اتفاق به صف‌بندی بین‌المللی جدیدی احتیاج دارد که طی آن تقریب مواضع اروپا و آمریکا جز از طریق رژیم صهیونیستی ممکن نخواهد بود. انتظار می‌رود که در کنار به رسمیت شناختن فلسطین، اروپا با حفظ و ادامهٔ موضع سرسختانه در برابر ایران ناتو را به سرکوب امنیتی کشورمان تشویق کند. ادراک اروپا همچون اسرائیل و آمریکا این است که ایران ضعیف‌تر از همیشه است و با ایجاد نقطهٔ فشار جدید علیه تهران می‌توان از مواهب این درگیری به نفع جبههٔ اوکراین در نبرد با روسیه استفاده کرد. البته این بازی پایان نامشخص و مسیر نامتعینی خواهد داشت که باید دید آیا اروپا بدان تن خواهد داد یا خیر؟

البته فعال شدن مکانیسم ماشه تنها سوئهٔ بین‌المللی ندارد و با تحت تأثیر قرار دادن سیاست داخلی در ایران، شکل تازه‌ای به آن خواهد داد. در واقع این حادثه در کنار تجاوز ۱۲ روزه به کشورمان، دومین عامل شکست عناصر داخلی است که سال‌ها تلاش داشتند ایران را ذیل نظم غربی به هضم بکشانند. این پروژه که طی سازوکار برجام قرار بود به یک گذار

استعداد صلح طلبی آیا فعالیت های صلح طلبانه می تواند به تغییر در معادلات سیاسی منجر شود؟

سید علی کشفی

هستیم که موقعیت سیاسی حتی محتوای گفتارهایمان را هم تغییر می دهد. امروز دیگر مردم فلسطین در نزد همین فعالان مدنی حقوق بشر و کودک و محیط زیست، صرفاً قربانیان محتاج ترجم نیستند. آن ها به فلسطین به عنوان فرصت آزادی انسان می نگرند و این را می توان به دفعات در واکنش های رسانه ای و عمومی شان دید.

«آزادی انسان»، بدو آ و نهایتاً آرمانی انسانی است، اما این طور نیست که آرمان ها، برای همیشه در گوشه قلب ها باقی بمانند. امید و صبر آرمان ها را به واقعیت های عینی بدل می کنند و این همان لحظه عمیقاً سیاسی است که چشم انتظار به تغییر واقعی معادلات دوخته است. از این رو امروز هر مشارکتی، ولو مدنی و غیرخصوصی، برای (آرمان) فلسطین، ناگزیر به تغییر واقعی معادلات می تواند پیوند بخورد. طرفه آنکه هر دو سوی نزدیک این مخاصمه وجودی، چه حماس و چه رژیم، این واقعیت را به عین در دستور کار سیاسی خود قرار داده اند. حماس با حفظ فاصله در تجهیز و تأمین این گروه های مدنی می کوشد و رژیم فعالان حقوق بشر و محیط زیست را به عنوان حقوقی تروریست شناسایی می کند.

از این منظر مسئله اصلی پیش روی دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی عمومی، کوشش وسیع برای توسعه ارتباط با این گروه ها، عمدتاً چپ گرا، و سازمان دهی آن است. همان قدر که در یک تخصص ژئوپلیتیک ارتباط با چین و روسیه و کره شمالی، معقول است، استقبال از این گروه ها، که در بنیاد خواستار تغییر معادلات کلی اند، بخردانه است و نادیده گرفتن شان تضییع فرصت، حتی اگر بردارهایی در ایران برای تقلیل جهت مبارزه با اسرائیل و دور نگه داشتن کشور از تنش ها به شکل غیررسمی به استقبال این گروه ها برونند (به پیام ظریف و توییت کنعانی و فرستاده جلالی پور بنگرید)، و با برجسته کردن موقعیت اخلاقی حمایت از فلسطین خواسته و ناخواسته بر التهاب شدید جغرافیای سیاسی ما سرپوش بگذارند، پیوند با این قسم از فعالیت های مدنی در کانون دیپلماسی عمومی ما، در بهمن تغییرات شدید جغرافیای سیاسی درخواهد غلتید.

در اینجا می بایست درکی تازه از موقعیت اخلاقی پیدا کرد. قطعاً جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ دوازده روزه یک اقتدار کم نظیر اخلاقی پیدا کرده است. بسیاری از نیروهایی که علاقه ای به موضع گیری در میدان خصوصیت ذاتی غرب آسیا نداشته اند، از حملات نظامی جمهوری اسلامی ایران حمایت کرده اند و خاطری خوش دارند. این اقتدار اخلاقی، امروز نمی تواند فارغ از قدرت سیاسی باشد حتی اگر روزی می توانست این چنین باشد. سایه همین اقتدار اخلاقی است که می تواند میدان پیگیری ارتباط با گروه های مدنی باشد. شرط آن تحرک سیاسی در میدان های نوین و تازه و در استقبال از تغییرات جهانی و خروج از انزوای نشست در سایه دیوار فروریزنده نظم جهانی است. و از سوی دیگر اتخاذ گفتاری عمومی که مخاطبان آن دیگر دولت ها و سیاستمداران نیستند بلکه ملت ها و مردمانند. آن اقتدار اخلاقی امکان این مخاطبه است و جهد مردانه و دلیرانه، در همین قسم فعالیت های مدنی، از جمله اعزام کشتی ها برای شکست حصر غزه، نشان صدق آن مخاطبه.

همان قدر که حمایت از فلسطین با مبارزه با اسرائیل پیوند خورده، آن اقتدار اخلاقی هم به رهبری سیاسی در تغییر معادلات می تواند متصل شود. همچنان که کاروان شکست حصر غزه، صمود، می تواند به انسداد راه های تأمین کالا و انرژی رژیم منجر شود.

«این ها افراد بیکاری نیستند؛ کسانی نیستند که فاقد جایگاه اجتماعی یا شغل های سطح بالا باشند. بلکه بسیاری شان با وجود مشاغل بالا، در معرض از دست دادن جایگاه شغلی خود هستند؛ چون به محض بازگشت به کشورشان، به جرم همراهی در اقدام تحریک آمیزی علیه رژیم صهیونیستی، مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت. افراد عجیب و غریبی هستند: مخلص، شجاع و بارآزاده، که برای قضیه فلسطین با به میدان گذاشته اند.»

این جملات بخشی از روایت نزدیک یکی از معدود نمایندگان ایرانی حاضر در تجمع کاروان دریایی شکست حصر غزه، «صمود»، در تونس است. آن چنان که می دانیم حضور همین نمایندگان معدود نیز به ابتکار عمل نیروهای مردمی ممکن شده و خارج از دیدرس مستقیم سیاست رسمی بوده است.

تاکنون نمایندگان ۴۷ کشور دنیا در این کاروان حضور پیدا کرده اند. البته هسته طراحی و اداره و هماهنگی این کاروان از پذیرش کشتی های ایرانی به دلایل امنیتی امتناع کرده، هرچند در مقابل از حضور ایرانیان و رسانه هاشان در تونس استقبال کرده باشد؛ لایه به این دلیل که کلیت اقدام اعزام کشتی ها وجهه ای صلح طلبانه داشته باشد و از هرگونه نشانه ای که موجودیت اسرائیل را تهدید می کند عاری باشد. تصمیمی هوشمندانه است اما نمی تواند محتوای ناگزیر و صریح سیاسی اقدام را بپوشاند.

معمولاً در مقام مقایسه با چنین اقداماتی و دفاع از عملکرد جمهوری اسلامی ایران، بر فاصله میان «حمایت از فلسطین» و «مبارزه با اسرائیل» تأکید می شود. اینکه جمهوری اسلامی ایران هزینه سیاست ریشه ای و اصیل خود در کوشش برای نابودی اسرائیل و حمایت از گروه های مبارز را رژیم را می دهد و این بسی از آرمان حامیان فلسطین بلندتر است. در اینجا ممکن است یک اشتباه سیاسی رخ دهد همچنان که در ارزیابی تصمیم اداره کنندگان کاروان صمود.

شیب تند صحنه سیاسی امروز فاصله میان حمایت از فلسطین و مبارزه با اسرائیل را بسیار کم کرده است. آن قدر که حامیان فلسطین در خیابان ها و میادین و دانشگاه ها و فضا های عمومی و مجازی در اروپا و آمریکا، به جرم یهودستیزی و اقدام تحریک آمیز علیه رژیم صهیونیستی و حتی اقدام علیه امنیت ملی مورد مؤاخذه قرار می گیرند و یا دستگیر می شوند. در واقع گویا ما با واقعیت روز به روز یکه شونده ای مواجهیم که احتمالاً از دو زاویه مختلف به آن می نگرییم.

از این جهت تعریض به سیاست های جاری جمهوری اسلامی ایران، از جهت نادیده گرفتن پیشگامی در مبارزه با اسرائیل نیست. ما هر قدر در چارچوب مبارزه با رژیم صهیونیستی از گروه های مبارز و اسلامی حمایت کرده ایم و در توسعه ارتباط با آن ها و تجهیز و آموزش و ترغیب شان کوشیده ایم، در ارتباط با گروه های متنوع حامیان فلسطین که عمدتاً موجودیت های مدنی و بشردوستانه دارند قصور داشته ایم. خود نگارنده نسبت به این گفتارهای بشردوستانه، از آنجا که مردم فلسطین را به عنوان قربانی در نظر می گیرد، متعزز بوده است. اما، ما در حال تجربه لحظاتی

اتحاد مقدس

یخ زیر آفتاب یا تیری در چله کمان؟

آرش شمس

در میانه هفته دولت، که با شعار «۱۲ ماه تلاش، ۱۲ روز دفاع» آغاز شده، و درحالی که دولت وفاق در آستانه یک سالگی خود قرار دارد، ایران چهره‌ای بکلی متفاوت را تجربه می‌کند. در چنین شرایطی رهبر انقلاب در شام شهادت امام هشتم، همگان را به «اتحاد مقدس» فراخوانده و به محافظت از آن رهنمود می‌دهد.

پس از آن دوازده روز، در ضرورت اتحاد و همدلی و تقویت انسجام ملی، بسیار نوشته‌اند. لکن فقط اندک زمانی کافیست که همگان دوباره انسجام ملی را همچون یخی در معرض آفتاب ببینند و بار دیگر یکدیگر را به وحدت و «لاتفرقوا» دعوت کنند؛ درحالی که هرکدام کناری می‌ایستند که مبدا هزینه آب‌شدن این یخ به پای او نوشته شود.

البته که جای تعجبی هم ندارد؛ آن هم از زمین سوخته سیاستی که مبتنی بر حذف رقیبان است و در آن، دولت و قدرت همه چیز تعریف می‌شود جز بستری برای خدمت به خلق. در این ارض سیاست‌ورزی، انتظاری بیش از نشانه‌رفتن انگشت اتهام به سوی دیگران و چماق‌سازی از هر امر اجتماعی‌ساز نمی‌رود. لذا در طبیعت این سیاست، تجویزی جز «وفاق» هم نمی‌رود.

ایده وفاق، ایده دولت چهاردهم نیست؛ یک پرستیز سیاسی است؛ یک دام بزرگ برای تخلیه انرژی‌های سیاسی در سطحی خاص، که نه آن قدر جدی گرفته شود و نه آن قدر ناچیز که بتوان راحت از کنارش گذشت. نهایتاً مصرف داخلی و رسانه‌ای دارد برای حاشیه‌نگاری مصوبات و اساساً به همین دلیل است که در مقابل «اتحاد مقدس» رنگ می‌بازد. شاید وفاق بتواند نوعی سلیقه سیاسی باشد، ولی اتحاد مقدس، یک امر ملی و جامع است که همه ملت را در بر می‌گیرد. فراتر از ادعای «دعوا نکنیم»، اتحاد مقدس یک دعوت بزرگ درون خود دارد؛ چه بسا که دعوت آن را باید در وجه مقدس بودن آن جست‌وجو کنیم.

بنابراین اگر از قید بلایی که بر سر این مفاهیم می‌آید بگذریم، باید به این پرسش مهم پاسخ دهیم: وجه قداست این اتحاد چیست؟ چه چیزی این همبستگی ملی را مقدس می‌کند؟ برای درک آنچه از پی اتحاد مقدس می‌آید، ابتدا باید به وجه تقدس آن توجه داشت و بیش از گذشته، مسیر تاریخی ملت ایران را، که مبتنی بر فرهنگ و هویت او و تکمیل‌کننده آن بوده است، پیش چشم گذاشت. بدون این ملاحظات، تعبیر و تاویل از اتحاد مقدس، ممکن است غلط‌انداز باشد و بعید نیست که برخی، گونه‌های تقلیل‌یافته آن را

همچون جوجه‌رنگی به جای قناری بفروشند. در پاسخ باید چنین گفت که مقدس بودن این اتحاد، در نسبی تنگاتنگ با موضوع آن قرار دارد. موضوع اصلی این اتحاد و آن چیزی که ملت ایران را به گرد یکدیگر جمع آورده، چیزی نیست جز «مقاومت و ایستادگی در برابر دشمن»؛ همان یگانه ارزشی که محور انسجام داخلی است و همه ملت ایران می‌توانند هویت خود را در آینه آن ببینند. چنین ایستادگی و مقاومتی، مقدس است. در پرتو همین «مقاومت» است که زمینه‌های صیانت از اتحاد مقدس آشکار می‌شود. اگر برآیند گفتارهای جامعه، این مقاومت را تقویت کند، از خود بداند و راه پیشرفت خود را در مسیر آن تعریف کند، این اتحاد مقدس محافظت خواهد شد.

البته محافظت از این اتحاد مقدس، مستلزم شناخت تهدیدکنندگان آن است. این روزها، جدال و کشمکش میان تسلیم‌خواهان کشور و استیضاح‌خواهان دولت، بازار جراید را داغ کرده و ذهن مردم را از بیانی‌ها و تیت‌های خود لبریز کرده است؛ ولی گراف نیست اگر گفته شود که دشمن اتحاد مقدس را نباید لزوماً در این منازعات حزبی و جناحی جست‌وجو کرد. دشمن اتحاد مقدس، هر چیزی است که ریشه‌های این مقاومت مقدس را تضعیف کند؛ گفتارهایی که هزینه‌های بی‌تدبیری در اداره مملکت را به پای این مقاومت حواله می‌دهند، بر طبل دوگانه‌های کور و هویت‌سوز با هدف جداکردن هویت دینی از مقاومت مردم می‌کوبند و ملت ایران را ناشیانه به تسلیم در برابر خواست دشمن سوق می‌دهند، به‌راستی در تضاد با اتحاد مقدس گام برداشته‌اند.

دشمن دیگر اتحاد مقدس، دوگانه‌سازی‌های جعلی است که به‌دنبال اختلال در ذهن مردم و مسئولین است؛ در یک سطح، به‌دنبال القای غیرمنطقی بودن ایستادگی است و اصرار دارد که بگوید: «بفرمایید، این‌ها نتیجه مقاومتان است» و «هزینه امنیت همین است دیگر». در سطح دیگر، به‌دنبال جداکردن هویت دینی از کالبد مقاومت و ملت ایران است و هر آینه خود را در دوگانه‌های «امت-ملت» و «ایران-اسلام» بازیابی می‌کند.

غایت این دوگانه‌سازی‌ها، معرفی مقاومت به‌عنوان یک طرح هزینه‌زا، جنگ طلب و غیرمنطقی است؛ حال آنکه نه تنها ملت ایران، بلکه ملت‌های منطقه نیز عقلانیت طرح مقاومت و اندیشه پشتیبان آن را در وقایع اخیر به وضوح دیده‌اند. از دیگر مواردی که مقاومت ملت ایران را نشانه رفته است، انواع سناریو نویسی، یا بهتر بگوییم،

سناریوسازی‌ها درباره آینده کشور در ماه‌های آتی است. در این چارچوب، هر پدیده نگران‌کننده‌ای، از ناترازی بودجه تا مکانیسم ماشه و حقوق کارمندان، بهانه‌ای است تا تصویر ایرانی در لبه پرتگاه، متلاطم و ناپایدار را مخابره کند. چنان آینده هولناک و ایران خرابه‌ای را به ملت ارائه می‌دهند تا توان و انرژی برای ادامه مسیر باقی نماند و انگیزه‌ها کور شود. با ایجاد شوک روانی و فکری، اراده‌ها سست شده، تردید جای قطعیت می‌نشیند و فضا مسموم می‌شود. چنین نگاه‌های همیشه‌تهدیدمحوری برای جامعه‌ای که ویژگی‌اش ساختن فرصت از دل تهدید است، پیش‌برنده نخواهد بود.

در این بین اما وظیفه دولت چهاردهم خطیر و حساس است و اگر دارو و دواپی برای درمان دارد، باید اینجا به کار بیمار بگیرد. نخست آنکه در حد وسع خود تلاش کند هیزمی بر این آتش نیفزاید و از پراکنده‌گویی و انتشار درد به بهانه صداقت جلوگیری کند. صداقت، فقط شرح مسئله با مردم نیست؛ صداقت یک دولت، در عمل آن نهفته است. در این زمان، هر عمل بی‌ثمری که بر بهبود اقتصادی و پیشرفت کشور متمرکز نباشد، صادقانه نیست. آری، مردم به‌خوبی متوجه خواهند شد که کدام عمل بوی صداقت می‌دهد؛ تمرکز بر رشد تولید و سرمایه‌گذاری، زیرساخت‌های ریلی و جاده‌ای، و تسهیل کسب‌وکارها یا موتورسواری بانوان و رفع فیلترینگ!

و در آخر آنکه، دولت به‌خوبی بتواند این اتحاد مقدس را «استفاده» کند، نه «مصرف». نگاه فرصت‌محور را بر نگاه تهدیدمحور غلبه دهد. شکرانه حمایت رهبری از رئیس‌جمهور آن است که ایشان، دولت چهاردهم را در جهت استفاده از ظرفیت‌های متنوع مردمی، هدایت و بسیج کنند؛ به‌جای مخالف‌خوانی‌ها و دعوت‌های کوری با عنوان «چه کسی بلد است درستش کند؟ بیاید حلش کند!» که اگر دافعه نداشته باشد، جاذبه‌ای هم ندارد.

پیگیری شعار سال می‌تواند ظرفیت‌های جدی برای دولت و کشور فراهم کند. مطرح کردن چندین پروژه در مقیاس ملی و منطقه‌ای و تمرکز بر چند موضوع کلیدی در عرصه اقتصادی، صنعتی و علمی، راهی است تا بتوان جریان عمومی کشور را حول آن‌ها تجمیع کرد. بدین صورت، چنانچه دولت چهاردهم هنری داشته باشد، می‌تواند اتحاد مقدس را چونان تیری در چله کمان بگذارد تا مرزهای اقتدار کشور را به پیش ببرد؛ یا می‌تواند آن را چونان یخی در معرض آفتاب گذاشته، فرصت را از دست بدهد و هنگام غروب دوباره فریاد وامصیبتا سر دهد. آری، اکنون در میانه هفته دولت، توپ در زمین دولت است.

ضرورت آمادگی همگانی برای جنگ

چرا تاب‌آوری نمی‌تواند ایران را در برابر رژیم صهیونیستی مقاوم کند؟

حنانه رنج‌دیده، پژوهشگر مدرسه فلسفه و سیاست ایران



تاب‌آوری ما را در زمین دشمن نگه می‌دارد؛ زمینی که در آن همواره از دیدار با هیولا پرهیز می‌کنیم. جامعه‌ای تاب‌آور می‌تواند سال‌ها فشار و تحریم و تهدید را تحمل کند، اما همین تاب‌آوری ممکن است به بهای تعویق دیدار باشد. چونان که در ظاهر مثبت است، خود، در باطن مکمل استراتژی ناشناخته بودن هیولا است. این بدان معنا نیست که تاب‌آوری بی‌ارزش است؛ بلکه کافی نیست. تاب‌آوری اگر با لحظه‌ی دیدار همراه نشود، به انفعال بدل می‌شود؛ انفعالی که به طور ناخواسته بقای هیولا را تضمین می‌کند.

«شناختن» می‌شود. لمس او، تجربه‌ی مقاومت و آسیب‌پذیری‌اش، همه تنها در میدان نبرد عیان می‌گردند.

بدین‌سان جنگیدن همزمان با دو کارکرد همراه است: مقاومت در برابر تهدید و شناختن آن تهدید. جنگ هم آزمایشگاه شناخت است و هم صحنه‌ی بقا.

در این نقطه، اتخاذ رویکرد «تاب‌آوری» نیازمند تامل دارد. تاب‌آوری در معنای متداول، توانایی مقاومت در برابر فشارها و ضربه‌ها بدون فروپاشی است. اما این مفهوم، هنگامی که به سطح استراتژیک ارتقا می‌یابد، به دام خطرناکی می‌افتد.

تاب‌آوری ما را در زمین دشمن نگه می‌دارد؛ زمینی که در آن همواره از دیدار با هیولا پرهیز می‌کنیم. جامعه‌ای تاب‌آور می‌تواند سال‌ها فشار و تحریم و تهدید را تحمل کند، اما همین تاب‌آوری ممکن است به بهای تعویق دیدار باشد. چونان که در ظاهر مثبت است، خود، در باطن مکمل استراتژی ناشناخته بودن هیولا است. این بدان معنا نیست که تاب‌آوری بی‌ارزش است؛ بلکه کافی نیست. تاب‌آوری اگر با لحظه‌ی دیدار همراه نشود، به انفعال بدل می‌شود؛ انفعالی که به طور ناخواسته بقای هیولا را تضمین می‌کند.

اگر مسئله‌ی اصلی، دیدار است، پس استراتژی مؤثر چیزی جز «آمادگی همگانی» نمی‌تواند باشد. جنگ همگانی به معنای مشارکت همه‌ی لایه‌های جامعه در فرآیند شناخت و رویارویی است؛ از مردم کوچه و بازار گرفته تا نهادهای مدنی و بدنه‌ی دولت. هر فردی که وارد میدان می‌شود، تکه‌ای از نقاب هیولا را کنار می‌زند. هر تجربه‌ی مستقیم، هر ایستادگی، هر کنش اجتماعی و سیاسی، بخشی از چهره‌ی ناشناخته‌ی دشمن را روشن می‌سازد. بدین ترتیب، شناخت دشمن نه محصول دستگاه‌های اطلاعاتی یا تصمیم‌گیری‌های بالا، بلکه نتیجه‌ی پراکنده‌ی کنش‌های اجتماعی است که در مجموع چهره‌ی هیولا را آشکار می‌سازند.

بنابراین، جنگیدن همگانی نه فقط به‌مثابه‌ی یک وظیفه‌ی دفاعی، بلکه به‌عنوان راهبردی شناختی ضرورت می‌یابد. ما در جنگ می‌جنگیم تا زنده بمانیم، اما همزمان می‌جنگیم تا بشناسیم. اسرائیل در صحنه‌ی جهانی چهره‌ای دوگانه دارد: از یک‌سو می‌کوشد ناشناخته بماند تا قدرت‌ش را در پرده‌ی ابهام حفظ کند، و از سوی دیگر خواهان به رسمیت شناخته شدن است تا مشروعیت سیاسی خود را تثبیت نماید. راز بقای او در همین دوگانگی است.

پاسخ ما نه بسنده کردن به تاب‌آوری و نه پذیرش منفعلانه است. راهبرد اصلی، شکستن ناشناختگی است. جنگیدن در معنای گسترده‌اش. هم بقای ما را تضمین می‌کند و هم دشمن را شناختنی می‌سازد. استراتژی واقعی نه تحمل، بلکه دیدار است؛ دیداری که هیولا را از سایه‌ها بیرون می‌کشد و امکان تازه‌ای برای تاریخ می‌گشاید.

جنگ را نمی‌توان تنها به دوگانه‌ی تهاجم و دفاع فروکاست. این تقسیم‌بندی هرچند در سطح نظامی معنا دارد، اما افق اصلی استراتژی را نشان نمی‌دهد. در سطحی ژرف‌تر، مسئله‌ی اصلی «امکان دیدار» است؛ دیداری مستقیم و بی‌واسطه با دشمن که تنها در لحظه‌ی تماس و مواجهه تحقق می‌یابد، نه در محاسبات و برآوردها.

اسرائیل استراتژی خود را بر سلب همین امکان بنا کرده است؛ جنگیدن با خود جنگ.

او، به جای پذیرش رویارویی مستقیم، می‌کوشد میدان نبرد را به امری ناشناخته بدل کند. در چنین وضعیتی، لحظه‌ی بی‌بدیل اراده‌مندی انسان همواره در پرده‌ای از ابهام فرو می‌رود.

برای فهم این استراتژی، استعاره‌ی «هیولا» روشنگر است. هیولا موجودی است که حیاتش از ناشناخته ماندن تغذیه می‌کند. تا وقتی در سایه‌هاست، مهیب و شکست‌ناپذیر می‌نماید؛ اما به محض دیده شدن و لمس شدن، به موجودی محدود بدل می‌شود. اسرائیل نیز چنین است: هیولایی سیاسی-نظامی که بقایش در گرو ناشناخته بودن است.

این ناشناختگی دو سطح دارد: یکی سطح نظامی. جایی که داده‌ها، فناوری‌ها و جنگ‌های نیابتی میدان را پوشانده‌اند. و دیگری سطح روانی و اجتماعی. جایی که ترس، بازنمایی‌های رسانه‌ای و گفتمان‌های رسمی جایگزین اتفاق تجربه می‌شوند. اما هیولا را نمی‌توان با داده‌ها و آمار شناخت. شناخت او تنها در لحظه‌ی تماس رخ می‌دهد. همان‌گونه که در افسانه‌ها، هیولا تا زمانی که در سایه‌هاست مهیب و شکست‌ناپذیر می‌نماید، اما در لحظه‌ی دیدار و لمس، به موجودی محدود بدل می‌شود.

جنگیدن، در این چارچوب، معنایی تازه می‌یابد. جنگیدن صرفاً به معنای تبادُل آتش یا حرکت ارتش‌ها نیست؛ جنگیدن لحظه‌ای است که انسان یا جامعه با ناشناخته روبه‌رو می‌شود و آن را اندازه‌گیری می‌کند.

تمامی ابزارهای محاسباتی، از تحلیل داده‌ها تا برآوردهای اطلاعاتی، به‌رغم ارزششان، هیولا را شفاف نمی‌سازند. چرا که ناشناختگی بخشی از ذات اوست. تنها در کنش و جنگیدن است که دشمن

رصد اندیشکده‌ای

ابتکار ایران

درباره مفهوم امنیت اقتصادی

عصر جهانی سازی به پایان رسیده و پارادایم نوینی بر حکمرانی جهانی حاکم شده است که می توان آن را با «امنیتی سازی سیاست های اقتصادی و اقتصادی سازی سیاست های راهبردی» توصیف کرد. در این دوران جدید، مفاهیمی چون کارایی اقتصادی، تجارت آزاد و زنجیره های ارزش جهانی، جای خود را به تفوق امنیت بر کارایی، سیاست های صنعتی تهاجمی دولت ها، و تلاش برای ایجاد زنجیره های تأمین امن و پایدار داده اند. این تحول یک نظریه انتزاعی نیست، بلکه واقعیتی است که در اقدامات قدرت های بزرگ جهان متبلور شده است. از «قانون ارتقای امنیت اقتصادی» ژاپن و فرمان های اجرایی ایالات متحده که سیاست اقتصادی را مستقیماً به امنیت ملی گره می زنند، تا تکرار پر شمار مفهوم امنیت اقتصادی در اسناد سیاستی چین و تعریف حوزه های «ریسک زدایی» در اتحادیه اروپا، همگی نشان دهنده یک چرخش راهبردی هستند.

امنیت اقتصادی در این چارچوب جدید، به معنای تبعیت اقتصاد از نهادهای نظامی نیست، بلکه پارادایمی است که در آن، زیرساخت های حیاتی، فناوری های پیشرفته و منابع انرژی به میدان های اصلی رقابت بین المللی تبدیل شده اند. اهداف اصلی این پارادایم شامل کاهش نوسانات اقتصاد کلان از طریق پایدارسازی زنجیره های تأمین، ارتقای بازآرندگی در برابر تحریم ها، افزایش جذابیت برای سرمایه گذاران راهبردی و تقویت نوآوری داخلی در راستای ائتلاف با شرکای امنیتی است.

برای ایران، درک و انطباق با این پارادایم یک انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت وجودی است. تحولاتی چون ظهور نفت شیل، تلاش برای تحمیل نظم منطقه ای جدید با محوریت رژیم صهیونیستی، و رقابت های ژئوپلیتیک میان قدرت های بزرگ، امنیت اقتصادی ایران را مستقیماً هدف قرار داده است. بحران های مزمن داخلی مانند ناترازی، تورم و افول سرمایه گذاری، ریشه در همین عدم انطباق سازمان حکمرانی ایران با شرایط نوین جهانی دارد. از این رو، «امنیت اقتصادی» برای ایران به معنای یک گذار پارادایمی است: عبور از استراتژی های منسوخ شده ای چون «تلاش برای بازگشت به نظم ازبین رفته از طریق دیپلماسی سیاسی و بخشی نگر» و «دورزدن تحریم ها که به تضعیف بازوهای رسمی دولت و تقویت عاملیت های غیرشفاف منجر شده است».

در مقابل، راهبرد نوین باید بر ایجاد درهم تنیدگی های اقتصادی-امنیتی با شرکای راهبردی از طریق کلان معاملات، بازتعریف برنامه های توسعه منطقه ای بر اساس مسیرهای تأمین امن، و حرکت ساختار دولت از یک حکمرانی توزیع شده و سلبی به سمت ائتلاف های نهادی چابک و تصمیم گیر متمرکز شود. تنها با این تغییر بنیادین می توان از وضعیت بحرانی کنونی خارج شد و جایگاه ایران را در نظم نوین جهانی تثبیت کرد.

راهبرد ثبات داخلی چین و الزام بازنگری در الگوی توسعه ایران

راهبرد جدید چین برای مقابله با فشارهای خارجی، که بر «تثبیت» اقتصاد داخلی از طریق اهرم هایی چون اشتغال، بنگاه ها و بازار استوار است، نه تنها یک مکانیسم دفاعی، بلکه یک پاتک راهبردی برای کاهش وابستگی و تقویت استقلال عمل این کشور در صحنه جهانی است. این رویکرد که در پاسخ به اقدامات یک جانبه آمریکا تدوین شده، با اولویت بخشی به «چهار تثبیت کننده»، اشتغال، بنگاه ها، بازار و انتظارات، یک چرخه بسته داخلی ایجاد می کند که موتور اقتصاد را حتی در شرایط بحران جهانی روشن نگاه می دارد. موفقیت چین در این زمینه با انتقال موتور محرک اقتصاد خود از بخش املاک و مستغلات به حوزه های فناوری و انرژی های نوین در پنج سال اخیر، به اوج خود رسیده است.

این استقلال فزاینده اقتصادی چین، یک پیام هشدارآمیز برای کشورهایی چون ایران دارد: به میزانی که موتور داخلی اقتصاد پکن قوت یابد، وابستگی های متقابل آن با شرکای خارجی کاهش یافته و در نتیجه، اهمیت راهبردی این شرکاتنزل پیدا خواهد کرد. در چنین جهانی، تکیه بر الگوی منسوخ شده صادرات نفت برای تضمین آینده، دیگر کارساز نیست. از این رو، ایران با یک ضرورت فوری برای بازاندیشی در الگوی توسعه خود و یافتن موتورهای محرک جدید و پایدار برای اقتصاد ملی مواجه است.

راهبرد امنیت-محور غرب و ضرورت بازتعریف جایگاه ایران

تحلیل مارینا ماژوکاتو از راهبرد صنعتی جدید بریتانیا، که در واکنش به بحران های ژئوپلیتیک مانند تنش های اخیر ایران تدوین شده، نشان دهنده یک تحول پارادایمی در غرب است. بر اساس این دیدگاه، استقلال انرژی از طریق منابع پاک، دیگر یک انتخاب زیست محیطی نیست، بلکه یک الزام حیاتی برای امنیت ملی و تابآوری اقتصادی است. این رویکرد، دولت ها را از نقش سنتی رفع شکست های بازار فراتر برده و به آن ها جایگاه «شکل دهنده» به مسیر اقتصاد را برای تضمین امنیت ملی اعطا می کند.

این تحلیل، واجد دلالت های روشنی برای ایران است و ضرورت بازنگری در تصورات

سنتی از جایگاه کشور در اقتصاد جهانی را آشکار می سازد. در جهانی که قدرت های بزرگ، زنجیره های تأمین خود را بر مبنای امنیت ملی و نه صرفاً منطق هزینه-فایده بازاریابی می کنند، بازگشت ایران به نقش سنتی خود به عنوان صادرکننده نفت به غرب و شرق، به یک خیال اندیشی تبدیل شده است. جهان امروز، با جهان یک دهه پیش تفاوت بنیادین دارد.

اتخاذ یک راهبرد امنیت-محور، همان طور که در نمونه بریتانیا دیده می شود، نیازمند هماهنگی عمیق بین بخشی است. این امر در تضاد مستقیم با رویکردهای جزیره ای و ناهماهنگ کنونی در میان دستگاه های اجرایی و بازوهای اقتصاد سیاسی ایران قرار دارد. بنابراین، تنها از طریق یکپارچه سازی حوزه های قدرت، از انرژی و ترانزیت تا صنعت و فناوری، و اجرای یک دستور کار منسجم ملی، می توان جایگاهی امن و پایدار برای ایران در نظم نوین جهانی تعریف کرد.

کانال یک کلمه

لزم تغییر رویکرد در تعاملات اقتصادی با چین

حبیب الله ظفریان / عضو هیئت علمی مرکز پژوهشی های مجلس

شورای اسلامی

رویکرد فعلی ایران در تعاملات اقتصادی با چین، که مبتنی بر تجمیع پراکنده پروژه های دستگاهی و فاقد یک چشم انداز کلان توسعه است، باید جای خود را به یک چارچوب راهبردی و منسجم بدهد. مدل کنونی که در آن نیازهای واگرا، مطالبات محلی و توان چانه زنی دستگاه های اجرایی مبنای انتخاب پروژه ها برای مذاکره با طرف چینی قرار می گیرد، به بسته ای نامنسجم و فاقد عمق راهبردی منجر شده است. این شیوه، فرصت های ناشی از توافق های کلان مانند سند همکاری ۲۵ ساله را تضعیف کرده و تعاملات را در سطح پروژه های منفرد و فاقد هم افزایی نگه می دارد.

رویکرد جایگزین باید در دو گام اساسی تعریف شود: نخست، تدوین بسته پیشنهادی بر اساس یک طرح جامع توسعه ملی که پروژه ها را از نگاه کل به جزء جابجایی کند. دوم، اولویت بندی پروژه هایی که علاوه بر توجیه اقتصادی، برای چین نیز دارای دلالت های کلان سیاسی-امنیتی باشند. پروژه هایی که در طرح «یک کمربند-یک راه» قابل تعریف بوده، در تأمین پایدار انرژی چین نقش آفرین باشند، یا به حضور پررنگ تر پکن در غرب آسیا منجر شوند، می توانند مبنای تقویت واقعی روابط راهبردی دو کشور قرار گیرند. توافق بر سر این چارچوب در سطوح عالی و پیگیری جزئیات در سطوح کارشناسی، تعاملات اقتصادی را از سطح فعلی فراتر برده و به ستون فقرات یک شراکت راهبردی پایدار تبدیل خواهد کرد.

از چابهار تا سرخس

پیشبرد خط ریلی چابهار-زاهدان با تکیه بر منابع داخلی، یک چرخش راهبردی در توسعه کریدور شرقی کشور است که ایران را از بن بست انتظار برای سرمایه گذاری هند یا چین رها کرده و ابتکار عمل را در شکل دهی به یک مسیر اقتصادی بین المللی جدید به دست تهران داده است. این کریدور که چابهار را در اقیانوس هند به سرخس متصل می کند، ظرفیت آن را دارد که به مسیر اصلی اتصال هند به روسیه و آسیای مرکزی و همچنین یک شاخه جدید برای کمربند-راه چین تبدیل شود.

باتکمیل قطعه چابهار-زاهدان در آینده نزدیک، اتصال اولیه به شبکه سراسری ریلی برقرار می شود؛ اما این مسیر به تنهایی از ظرفیت بار محدود برخوردار بوده و با مسیر بندرعباس رقابت پذیر نیست. بنابراین، تحقق کامل ظرفیت های این کریدور، اکنون در گرو تکمیل قطعه میانی (زاهدان-یونسی) با سرمایه گذاری بیش از یک میلیارد دلار است. اقدام ایران در پیشبرد این پروژه، چشم اندازی جدی برای توسعه چابهار و پس کرانه آن ایجاد کرده و کشور را در موقعیتی قرار داده است که اکنون می تواند از موضع فعال، فرصت های سرمایه گذاری در این کریدور راهبردی را به قدرت های منطقه ای و جهانی ارائه دهد.



مدیریت رشد فزاینده تقاضای برق، بدون تمرکز بر این دو حوزه، تأمین کامل نیاز مصرف و کاهش پایدار ناترازی امکان پذیر نخواهد بود.

رصد شاخص های بخش صنعت (۲): منتهی به شش ماهه دوم

۱۴۰۳

سحر بشیری

شاخص های کلان بخش صنعت، ورود این بخش به رکود از زمستان ۱۴۰۲ را تأیید می کنند؛ وضعیتی که در شش ماهه دوم سال ۱۴۰۳ با رشد منفی تولید در شرکت های صنعتی بورسی، تعمیق و تثبیت شده است. این رکود، ماهیتی مبتنی بر عرضه دارد؛ چراکه کاهش تولید شدیدتر از وضعیت فروش بوده و نشان دهنده موانع ساختاری در فرآیند تولید است. رکود مذکور در صنایع مهمی چون «خودرو و قطعات»، «فلزات پایه»، «دارو»، «سیمان» و «محصولات کانی غیرفلزی» نمایان شده است. کاهش مستمر سرعت رشد ارزش افزوده بخش صنعت از سال ۱۴۰۰ و افت شاخص مدیران خرید (شامخ) که بیانگر بدبینی فعالان اقتصادی است، این روند را تأیید می کند. نااطمینانی های سیاسی، نوسانات نرخ ارز، و محدودیت در دسترسی به منابع مالی و انرژی، از مهم ترین عوامل تشدیدکننده این وضعیت هستند.

هم زمان، با وجود کاهش تعداد پروانه های بهره برداری صنعتی در سال ۱۴۰۳ نسبت به سال قبل، سرمایه گذاری برای ایجاد هر شغل صنعتی به شکل معناداری افزایش یافته است که نشانگر گرایش به سمت فعالیت های سرمایه بر است. این امر در کنار کاهش ۲۳ هزار نفری تعداد شاغلان بخش صنعت در نیمه دوم سال، نشان می دهد که پتانسیل اشتغال زایی این بخش کلیدی بالفعل نشده است. تداوم این رکود عرضه-محور، ضرورت بازبینی فوری سیاست های صنعتی و اقتصادی را برای جلوگیری از فراگیرتر شدن آن و تحقق اهداف برنامه هفتم پیشرفت ایجاد می کند.

اندیشکده راشا

تحلیل جامع وضعیت و روندهای صنعت انرژی کشور

صنعت انرژی ایران طی دو دهه اخیر، علی رغم رشد کمی چشمگیر در ظرفیت های تولید و زیرساخت ها، با بحران عمیق ناکارآمدی، سیاست گذاری ناپایدار و هدررفت گسترده منابع مواجه است. دستاوردهایی چون گسترش شبکه گازرسانی به سطح اشباع و افزایش ۴۵ درصدی ظرفیت پالایش نفت، در سایه چالش های ساختاری چون هدررفت بیش از ۶۰ درصدی انرژی، بهره روری پایین در بخش های خانگی و صنعتی، و فرسودگی زیرساخت های حمل و نقل و پالایش قرار گرفته است.

نوسانات شدید در شاخص بهره روری انرژی و وابستگی مستمر به خام فروشی، نشان دهنده فقدان یک چارچوب ملی یکپارچه و پایدار برای بهینه سازی مصرف است؛ به طوری که اصلاحات قیمتی نیز بدون حمایت های فناورانه و نهادی، اثربخشی بلندمدت نداشته است. مصرف بی رویه و ناکارآمد در ساختمان ها، غلبه حمل و نقل جاده ای پرهزینه بر روش های بهینه تر مانند ریلی، و فرسودگی پالایشگاه های سنتی، از دیگر موانع کلیدی بر سر راه توسعه بهینه این بخش استراتژیک هستند.

ادامه مسیر توسعه پایدار و تضمین امنیت انرژی کشور، نیازمند یک گذار راهبردی از تمرکز صرف بر افزایش عرضه به سمت مدیریت هوشمند مصرف و تقویت زنجیره ارزش داخلی است. اصلاح نظام انرژی، تدوین سیاست گذاری های باثبات، نوسازی و هوشمندسازی شبکه ها، و توسعه هدفمند انرژی های پاک، محورهای اصلی این تحول بنیادین برای تضمین آینده اقتصادی کشور خواهند بود.

اندیشکده توسعه صادرات ایران (اتصا)

زنجیره های ارزش منطقه ای؛ مسیر اصلی توسعه مستمر صادرات صنعتی کشور تحولات ژئوپلیتیک و روند فزاینده منطقه ای شدن زنجیره های ارزش جهانی، یک فرصت تاریخی برای اقتصاد ایران فراهم آورده است تا از الگوی سنتی «خام فروشی» و «تولید برای بازار داخل» فراتر رفته و به شبکه تولید و تجارت منطقه ای پیوندد. در حالی که حدود نیمی از تجارت جهانی در قالب زنجیره های ارزش صورت می گیرد، اقتصاد ایران به دلیل ضعف های ساختاری و فشارهای تحریمی، از این شبکه عظیم تجاری محروم مانده است. این انزوا در عملکرد تجاری با همسایگان آشکار است؛ با وجود یک بازار وارداتی ۱۷۱۹ میلیارد دلاری در ۱۵ کشور همسایه، سهم ایران تنها ۶/۱ درصد است و در بازارهای اصلی منطقه مانند امارات، روسیه و عربستان حضور معناداری ندارد.

بحران های جهانی اخیر، از همه گیری کرونا تا رقابت های ژئوپلیتیک، زنجیره های تأمین جهانی را به سمت بلوک های منطقه ای سوق داده است. این تغییر پارادایم، برای کشوری با نفوذ منطقه ای ایران، مسیری راهبردی برای توسعه پایدار صادرات صنعتی و افزایش ارزش افزوده تولیدات فراهم می آورد. تحقق این هدف، مستلزم یک بازطراحی جدی در سیاست های تجاری و صنعتی کشور است. تقویت زیرساخت های لجستیکی و کریدورهای حمل و نقل، ایجاد پارک های صنعتی و فناوری مشترک در مرزها، و حمایت هدفمند از شرکت های کوچک و متوسط از طریق صندوق های تضمین صادرات، اقدامات زیربنایی و ضروری هستند. این رویکرد، نه تنها به توسعه صنعتی منجر می شود، بلکه با تقویت همکاری های اقتصادی، به افزایش اعتماد و ثبات در منطقه نیز کمک می کند.

مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

رویکرد چین نسبت به حکمرانی جهانی

محمد جعفر ذاکر، سید محمد امین علوی شهری

رویکرد چین به حکمرانی جهانی بر یک راهبرد دو مسیره و عمل گرایانه استوار است: افزایش نفوذ و اصلاح ساختارهای موجود از درون، و هم زمان، ایجاد نهادها و ائتلاف های موازی برای بسترسازی نرم جهت اصلاح نظم بین المللی. این رویکرد، ریشه در مؤلفه های تمدنی عمیق این کشور، به ویژه فلسفه کنفوسیوسی دارد. مفاهیمی چون «هماهنگی» (نظم مبتنی بر همکاری)، «سلسله مراتب» (پذیرش جایگاه طبیعی کشورها در نظم غیرتقابلی) و «گوانشی» (شبکه ای از روابط مبتنی بر اعتماد)، چین را به سوی دیپلماسی صبورانه و پرهیز از رویارویی مستقیم سوق می دهد. این مبانی، در کنار تجربه تاریخی «قرن تحقیر» که به شکل گیری رویکردی دفاعی و مبتنی بر عدم مداخله منجر شده، استراتژی کنونی پکن را شکل داده است.

در عمل، این استراتژی در دو سطح پیاده سازی می شود: از یک سو، افزایش وزن در نهادهای موجود مانند سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی برای نمایندگی گفتمان «جنوب جهانی»؛ و از سوی دیگر، رهبری ساختارهای نوظهور مانند بریکس، سازمان همکاری شانگهای و ابتکار «پهنه و راه». این مدل، که به دنبال جایگزینی کامل نظم موجود نیست، بلکه بر اصلاح آن متمرکز است، فرصت های راهبردی مهمی برای ایران فراهم می کند. کنشگری فعال در هر دو دسته از نهادهای سنتی و نوظهور، عملیاتی سازی برنامه همکاری ۲۵ ساله، عضویت فوری در بانک توسعه نوین (NDB) و ایفای نقش محوری در ابتکار پهنه و راه، از جمله الزاماتی است که می تواند به تأمین منافع ملی و ارتقای جایگاه ایران در نظم نوین جهانی منجر شود.

پایش بخش حقیقی اقتصاد ایران: برآورد تولید ناخالص

داخلی ماهانه (تیرماه ۱۴۰۴)

عالیه ناظمی، علیرضا آذربایجانی

اقتصاد ایران در تیرماه ۱۴۰۴، انقباضی معادل ۳/۰ درصد را نسبت به ماه مشابه سال قبل تجربه کرد. رشد اقتصادی بدون نفت نیز با ثبت رقم منفی ۶/۰ درصد، وضعیت نامساعدتری را نشان می دهد. این برآورد که با هدف ارائه تصویری بهنگام از تحولات اقتصاد کلان صورت گرفته، تصویری متفاوت از آخرین آمار رسمی سالانه مربوط به سال ۱۴۰۳ (رشد ۱/۳ درصدی) به دست می دهد و نشانگر بروز چالش های جدی در بخش حقیقی اقتصاد است.

این انقباض عمدتاً ناشی از عملکرد منفی و قابل توجه در دو بخش کلیدی «کشاورزی» و «صنایع و معادن» است. ارزش افزوده بخش کشاورزی به دلیل کاهش تولید محصولات زراعی و دامی با افت شدید ۸/۱ درصدی مواجه شد و گروه صنایع و معادن نیز، متأثر از کاهش شاخص تولید صنایع بورسی و فروش نهادهای ساختمانی، رشدی منفی معادل ۳/۴ درصد را به ثبت رساند. در مقابل، این روند نزولی تا حدی توسط عملکرد مثبت بخش «خدمات» با رشد ۳/۳ درصدی (عمدتاً در بخش های اداره عمومی، عمده فروشی و املاک) و بخش «نفت خام و گاز طبیعی» با رشد ۲/۹ درصدی جبران شده است.

نتایج این پایش ماهانه، زنگ خطری برای سیاست گذاران جهت توجه به آسیب پذیری بخش های تولید محور اقتصاد محسوب می شود. ضرورت اتخاذ تدابیر مؤثر برای حمایت از بخش های کشاورزی و صنعت، پیش از تعمیق رکود در این حوزه ها، بیش از پیش احساس می شود.

پایش شاخص های کلان بخش برق (۳): سال ۱۴۰۳

سیده مریم موسوی، رضا شریفی

با گذشت یک سال از اجرای قانون برنامه هفتم پیشرفت، اهداف تعیین شده برای بخش برق به طور متوسط تنها ۵ درصد محقق شده است. این عملکرد نشان دهنده فاصله ای چشمگیر با وضعیت مطلوب و کندی حرکت در مسیر رفع چالش های بنیادین این صنعت است. ناترازی فزاینده میان تولید و تقاضای برق، که به اعمال مدیریت مصرف به ویژه بر بخش صنعت انجا امیده، همچنان به عنوان معضل اصلی باقی است. این در حالی است که قانون برنامه هفتم، افزایش ظرفیت نامی نیروگاه ها به ۱۲۴ هزار مگاوات، شامل ۱۲ هزار مگاوات نیروگاه تجدید پذیر، و تبدیل تراز منفی ۱۷،۵۵۷ مگاوات به تراز مثبت ۱،۶۳۳ مگاوات را هدف گذاری کرده است.

علی رغم افزوده شدن حدود ۲،۲۰۰ مگاوات ظرفیت جدید به شبکه در سال ۱۴۰۳، رشد ۷/۸ درصدی و کنترل نشده تقاضا، عملاً دستاوردهای بخش تولید را خنثی کرده و پیش بینی می شود که ناترازی در تابستان پیش رو شدیدتر از سال گذشته باشد. عملکرد سال اول برنامه در افزودن ظرفیت نیروگاهی تنها معادل ۳۴ درصد از هدف سالیانه بوده است که این امر دستیابی به اهداف نهایی را با تردید جدی مواجه می کند.

ادامه این روند، تحقق اهداف برنامه هفتم را دور از انتظار می سازد. ریشه ای کاستی ها را باید در دو عامل کلیدی جست و جو کرد: رشد اندک ظرفیت جدید نیروگاهی، به ویژه در حوزه نیروگاه های تجدید پذیر، و عدم موفقیت در

هستند؛ رویکردی که در کشورهایی چون سنگاپور و کره جنوبی به ارتقاء معنادر تاب آوری اقتصادی منجر شده است.

تحقق این تحول بر سه ستون اصلی استوار است: بومی سازی، ظرفیت سازی انسانی و یکپارچه سازی داده ها. نخست، توسعه الگوریتم های بومی که با شرایط منحصربه فرد اقتصادی و حقوقی ایران سازگار باشند، برای امنیت داده و کاهش وابستگی های فناورانه حیاتی است. دوم، جذب نخبگان و آموزش نیروی انسانی گلوگاه اصلی این گذار است. در نهایت، تأسیس یک «شورای ملی هوش مصنوعی مالی» برای پایان دادن به پراکندگی داده ها میان نهادهای مختلف و ایجاد زیرساخت داده یکپارچه و امن، پیش شرط اساسی برای هرگونه تحلیل هوشمند و قابل اتکا محسوب می شود.

اجرای یک نقشه راه مدون، با اهداف کمی مشخص، می تواند این فرآیند را از حالت «واکنشی» به «پیش نگر» ارتقا دهد. اهدافی چون رساندن سهم فناوری بومی به ۵۰٪، کاهش ۲۰ درصدی ریسک اعتباری و صادرات خدمات مالی هوشمند به ۵ کشور منطقه تا سال ۱۴۰۰، چشم اندازی قابل دسترس است. این رویکرد، ضمن افزایش شفافیت و اعتماد سرمایه گذاران، ایران را قادر می سازد تا با وجود تهدیدهایی چون تحریم و رقابت منطقه ای، در بازارهای مالی هوشمند منطقه جایگاهی پیشرو کسب کرده و تاب آوری اقتصادی خود را در برابر شوک های آتی تضمین کند.

گروه زاویه

کاربرد دوقلوهای دیجیتال در مدیریت مصرف آب

در شرایطی که جهان با بحران فزاینده کم آبی و کسری ۴۰ درصدی منابع آب شیرین تا سال ۲۰۳۰ مواجه است، فناوری «دوقلو دیجیتال» به عنوان یک ابزار راهبردی برای مدیریت هوشمند و تاب آورانه منابع آب ظهور کرده است. این فناوری که ریشه در صنایع تولیدی و هوافضا دارد، یک بازنمایی مجازی و پویا از یک سیستم با زیرساخت واقعی است که به آن اجازه می دهد تا عملکرد همتای فیزیکی خود را شبیه سازی، تحلیل و پیش بینی کند.

عملکرد دوقلو دیجیتال بر پایه یکپارچه سازی داده های لحظه ای استوار است که از حسگرهای نصب شده بر روی زیرساخت فیزیکی (مانند لوله ها، پمپ ها و مخازن) جمع آوری می شود. این داده ها به یک مدل تحلیلی پیشرفته وارد شده و تصویری زنده و دقیق از وضعیت سیستم ارائه می دهند. در واقع، دوقلو دیجیتال همچون یک «آزمایشگاه مجازی» عمل می کند که در آن می توان سناریوهای مختلف را بدون صرف هزینه های سنگین و ریسک های عملیاتی آزمون کرد. این قابلیت به مدیران اجازه می دهد تا کل چرخه تأمین و مصرف آب را از منبع تا مصرف کننده شبیه سازی کرده و نقاط ضعف و فرصت های بهبود را با دقتی بی سابقه آشکار سازند.

کاربردهای عملی این فناوری به نتایج ملموسی در مدیریت ریسک و بهینه سازی زیرساخت ها منجر شده است. به عنوان نمونه، با ایجاد دوقلو دیجیتال از رودخانه های شهری، مدیران می توانند سناریوهای مختلف بارش شدید یا سیلاب را شبیه سازی کرده و پیش از وقوع بحران، تدابیر پیشگیرانه اتخاذ کنند. در حوزه بازسازی زیرساخت ها، شرکت تأمین آب «لوشان» در چین با بهره گیری از این فناوری توانست ضمن کاهش چشمگیر هدررفت، روزانه ۲۵ هزار تن آب را به چرخه بازگرداند و هزینه های عملیاتی خود را به شکل محسوسی کاهش دهد.

برای ایران، با اقلیم خشک و بحران فزاینده آب، سرمایه گذاری بر فناوری دوقلوهای دیجیتال تنها یک پیشنهاد فناورانه نیست، بلکه یک الزام راهبردی برای حفظ تاب آوری ملی، تأمین امنیت غذایی و مدیریت پایدار منابع برای نسل های آینده محسوب می شود.

روش های هوش مصنوعی برای یادگیری بهبود خود

گذار هوش مصنوعی از یک ابزار به یک مشارکت کننده فعال در بهبود و توسعه خود، روندی تحول آفرین با فرصت ها و ریسک های بنیادین است. این پدیده، موسوم به «هوش مصنوعی خود-بهبودبخش»، در حوزه های متعددی در حال ظهور است: از بهینه سازی زیرساخت های سخت افزاری مانند طراحی تراشه و الگوریتم های نرم افزاری گرفته تا خودکارسازی فرآیند پرهزینه آموزش مدل ها از طریق تولید داده های مصنوعی و جایگزینی بازخورد انسانی با مدل های «قاضی». فراتر از این، سیستم های هوش مصنوعی اکنون قادر به طراحی و اصلاح عامل های هوشمند و حتی ورود به عرصه پژوهش علمی از طریق طرح سؤال، اجرای آزمایش و تدوین نتایج هستند.

این سرعت فزاینده پیشرفت، شکاف میان پیشتازان جهانی و کشورهای مانند ایران را که با محدودیت های دسترسی به سخت افزار و سرمایه مواجه اند، عمیق تر می کند. از این رو، رقابت مستقیم در ساخت مدل های زبانی بزرگ، راهبردی واقع بینانه نیست. در مقابل، راهبرد ایران باید بر حوزه هایی متمرکز شود که با منابع محدود، ارزش افزوده بالایی ایجاد می کنند. تأسیس یک «آزمایشگاه بهینه سازی مبتنی بر هوش مصنوعی» برای حل مسائل صنایع راهبردی کشور، و سرمایه گذاری متمرکز بر تولید «داده های مصنوعی» تخصصی برای زبان فارسی و توسعه مدل های «قاضی» برای ارزیابی کیفیت، دو مسیر راهبردی برای خلق مزیت رقابتی و بهره برداری هوشمندانه از این تحول فناوری است.

اندیشکده روابط بین الملل

عواقب فعال سازی مکانیسم ماشه و راه های برون رفت ایران

حمزه علیپور

فعال سازی مکانیسم ماشه، ایران را در برابر یک بحران چندوجهی با پیامدهای گسترده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی قرار می دهد که می تواند به انزوای بین المللی بیشتر و تشدید فشارهای داخلی منجر شود. بازگشت خودکار تحریم های شورای امنیت، در حوزه اقتصادی به کاهش شدید درآمدهای نفتی، جهش نرخ ارز و تورم، و توقف تقریباً کامل سرمایه گذاری خارجی خواهد انجامید. محدودیت های تجاری، دسترسی به کالاهای اساسی و فناوری های پیشرفته را دشوار کرده و با قطع ارتباط با زنجیره های جهانی، صنعت ICT کشور را در معرض آسیب های جدی و ریسک های امنیت سایبری قرار می دهد. این وضعیت، روند نگران کننده مهاجرت نخبگان و متخصصان را نیز تشدید خواهد کرد.

با این وجود، مسیرهای متعددی برای برون رفت از این بحران وجود دارد. استفاده از فرصت ۳۰ روزه برای مذاکره فوری، ارائه طرح های مرحله ای به جای تقابل کامل، و تقویت همکاری راهبردی با قدرت هایی چون روسیه و چین، محورهای اصلی دیپلماسی فعال ایران را تشکیل می دهد. هم زمان، توسعه مکانیسم های مالی جایگزین و سرمایه گذاری در زیرساخت های بومی می تواند تاب آوری اقتصادی کشور را افزایش دهد. در چشم انداز پیش رو، با توجه به عدم تمایل طرفین به تشدید کامل بحران، همچنان فضا برای یافتن راه حل های دیپلماتیک وجود دارد. موفقیت ایران در مدیریت این چالش، به توانایی آن در ترکیب دیپلماسی فعال، مقاومت اقتصادی و انعطاف پذیری راهبردی بستگی خواهد داشت.

اندیشکده دیپلماسی اقتصادی

کریدور زنگرور؛ ابعاد حقوقی، موانع اجرایی و پیامدهای ژئوپلیتیکی

امیر رضا سوری

امضای اولیه تفاهم نامه کریدور زنگرور میان ارمنستان و آذربایجان با مباحثی گری آمریکا، یک تحول مهم در ژئوپلیتیک قفقاز جنوبی است. این تفاهم نامه که اجرای نهایی آن مستلزم اصلاح قانون اساسی ارمنستان برای حذف ادعاهای ارضی است، با شناسایی تمامیت ارضی طرفین، نگرانی اصلی ایران مبنی بر تغییر مرزها را مرتفع می سازد. با این حال، مداخله مستقیم و واشنگتن و طرح ادعای واگذاری ۹۹ ساله کریدور به یک کنسرسیوم آمریکایی، معادلات منطقه را پیچیده کرده است.

این اقدام، ضمن برانگیختن حساسیت روسیه، نگرانی هایی را در تهران ایجاد کرده است؛ هرچند این ادعا می تواند بیش از یک واقعیت اجرایی، یک بازی رسانه ای برای نمایش قدرت آمریکا و ایجاد اختلاف در منطقه باشد. همچنین، با توجه به حضور ناتو در ترکیه و تمایل آمریکا به کاهش تنش، حضور نظامی مستقیم در این کریدور امری غیرمنطقی به نظر می رسد. مهم ترین پیام این تحول برای ایران، ضرورت گذار از دیپلماسی واکنشی به کنشگری فعال اقتصادی است. در شرایطی که کشورهای منطقه برای تحقق منافع خود مسیرهای جدیدی تعریف می کنند، جهان منتظر ایران نخواهد ماند. تثبیت قدرت منطقه ای و جلوگیری از انزوا، نیازمند فعال سازی فوری ظرفیت های تجاری و ترانزیتی کشور است، پیش از آنکه کریدورهای رقیب، فرصت ها را برای همیشه از بین برده و کشور را در معرض «خفگی ژئوپلیتیکی» قرار دهند.

اندیشکده سحاب

نفوذ نرم آمریکا در عراق با پوشش آموزش تجربه محور

ایالات متحده با بهره برداری از خلاهای نظام آموزشی عراق، برنامه های «آموزش تجربه محور» را به ابزاری مؤثر برای پیشبرد اهداف راهبردی و نفوذ نرم خود در این کشور تبدیل کرده است. این برنامه ها که از طریق سازمان هایی چون «وردلرنینگ» اجرا می شوند، با ارائه آموزش های مهارتی و جذاب، جوانان عراقی را جذب می کنند. با این حال، این محیط های آموزشی به طور نامحسوس شرکت کنندگان را در معرض ارزش ها و روش های غربی قرار داده و می تواند منجر به تضعیف هویت های ملی و بومی را در بلندمدت شود.

اهداف کلان این راهبرد، شامل تربیت نسلی از نخبگان همسو با سیاست های آمریکا، شبکه سازی برای ایجاد تغییرات اجتماعی، چنان که در اعتراضات ۲۰۱۹ مشاهده شد، و بازسازی تصویر منفی آمریکا در میان نسل جدید عراق است. در نهایت، این سرمایه گذاری آموزشی به تربیت نسلی از نخبگان همسو با غرب می انجامد که می توانند بر آینده سیاسی عراق تأثیرگذار باشند و این کشور را به صحنه ای پیچیده و بالقوه چالش برانگیز برای منافع راهبردی جمهوری اسلامی ایران تبدیل کنند.

اندیشکده راهبردی فناوری های مالی و اقتصادی

توسعه هوش مصنوعی برای تحول بازارهای مالی ایران

حسین ممبینی

بازارهای مالی ایران برای گذار از یک ساختار واکنشی و شکننده به یک نظام هوشمند و تاب آور، نیازمند یک راهبرد ملی جامع برای توسعه هوش مصنوعی



پرونده مقاومت

در زمانه‌ای که گفتارهای مرتبط با مسئله انرژی در ایران، اغلب درگیر بحث‌هایی با موضوعاتی نظیر قیمت‌گذاری، حذف یا حفظ سوبسیدها و جمع و تفریق میزان ضرر یا سود دولت است، بررسی طرح اسرائیل برای انرژی منطقه خالی از لطف نخواهد بود. تاریخ مبادله انرژی رژیم با همسایگانش به خوبی بیانگر این نکته است که نگاه صرفاً اقتصادی ممکن است ما را در دام وابستگی‌های درهم‌تنیده‌ای قرار دهد که بیرون رفتن از آن تقریباً به عملی غیرممکن شبیه باشد. مصر، اردن و قبرس زمانی که مبادلات گازی یا قراردادهای آبی و انتقال برق را با تل‌آویو امضا کردند، در بدترین تصوراتشان نیز نمی‌گنجید که در چه مسیری گام نهاده‌اند. طرح اسرائیل که در حال حاضر از همسایگانش فراتر رفته و محیطی از آذربایجان تا اروپا و حتی جنوب خلیج فارس را در بر می‌گیرد، در واقع نقشه‌ای است که ذیل ایجاد نیازهای متقابل، جایگاه رژیم صهیونیستی را به عنوان هاب انرژی منطقه تضمین کرده و با ادغام در این جغرافیا، حضورش را کاملاً طبیعی جلوه می‌دهد. در این بین انگار تنها ترکیه است که با وجود محدودیت منابع طبیعی - همچون اسرائیل - توانایی و اراده اجرایی کردن طرح دیگری را دارد. در این پرونده با تاریخچه، جزئیات و نقاط قوت و ضعف نقشه آنکارا و تل‌آویو برای تبدیل شدن به قلب تپنده انرژی در منطقه می‌پردازیم.



اسرائیل منزوی نیست نفتی ها دوستان خوبی برای رژیم صهیونیستی هستند

CRADLE

امتداد سواحل شامات تا کانال سوئز.

خط لوله تا نسل کشی

پس از آن، نفت و گاز به نحو غیرقابل توضیحی راه خود را می یابند تا جنگ نسل کشانه دولت اشغال گر علیه غزه را تأمین مالی کنند. سودها به جیب بانکداران سیتی لندن و سهام داران بریتیش پترولیوم سرازیر می شود؛ همه برنده اند، جز فلسطینیان.

خط لوله BTC به طول نزدیک ۱۸۰۰ مایل، یکی از سرخرگ های اصلی انرژی برای اسرائیل است. برآورد می شود حدود ۴۰ درصد نیاز نفت خام تل آویو را تأمین کند و اسرائیل ششمین واردکننده نفت آذربایجان باشد. گول دولتی انرژی آذربایجان، سوکار، یکی از شرکای کلیدی انرژی اسرائیل، همچنین بزرگترین سرمایه گذار خارجی در ترکیه است، چنان که مدیرعامل سوکار ترکیه نیز، تأیید کرده است.

پایه حقوقی خط لوله BTC بر دو توافق محوری استوار است. مهم تر از همه، توافقاتی که دولت میزبان میان کنسرسیوم BTC متعلق به BP و هر کشور ترانزیتی است که عملاً حاکمیت ملی را دور می زند. ماده ۲ توافق نامه بین دولتی، صریحاً تصریح می کند:

«هر دولت اعلام و تضمین می کند که طرف هیچ قانون یا مقررات داخلی یا هیچ موافقت نامه یا معاهده

در پهنه قاره ها، شریان های انرژی دولت اشغال گر با شبکه ای از قدرت های پشتیبان تغذیه می شود و ماشین جنگی آن را در سراسر غرب آسیا به کار می اندازد. نزدیک به ۱۰۰ کیلومتری شرق باکو، پایتخت آذربایجان، میدان نفتی آذری چراغ گونشلی در آب های عمیق واقع شده است؛ بزرگترین میدان در بخش آذربایجانی حوضه خزر که بهره برداری از آن با شرکت BP Exploration است و به طور مستقیم به خط لوله بدنام باکو - تفلیس - جیهان (BTC) متصل می شود.

در جنوب باکو، در پایانیل سنگاچال، نفت و گاز پیش از صادرات ذخیره می شود. بنا به اعلام BP، در نیمه نخست سال جاری، حدود ۱۰۶ میلیون بشکه نفت و میعانات از سنگاچال عبور کرده که عمدتاً از طریق خط لوله BTC بوده است. از آنجا، نفت از آذربایجان و گرجستان می گذرد و وارد ترکیه می شود و سرانجام به بندر مدیترانه ای جیهان می رسد. همان گونه که جیمز مریوت و میکا مینیو- پالولو در کتاب «جاده نفت: سفرهایی از دریای خزر تا شهر لندن» توضیح داده اند، نفت از جیهان دو مسیر اصلی را طی می کند: یکی به بندر ایتالیایی میجیا از رهگذر جزایر یونان و دیگری جنوب سو در



به نظر می رسد کشورهای عرب و مسلمان ترجیح می دهند نمایش خشم برپا کنند تا اینکه اقدام معناداری صورت دهند. این دورویی تضمین می کند تا در حالی که تل آویو بر غزه بمب می ریزد، نفتی که ماشین جنگی اش را سوخت رسانی می کند، بی وقفه جاری بماند.

تل آویو را عمیق تر ساخت.

لویاتان و خیانت عربی

شاید مهم ترین تحول، تبدیل خود اسرائیل به منبع انرژی باشد. در اوت ۲۰۲۵، مصر توافق گازی ۳۵ میلیارد دلاری با تل آویو امضا کرد که بزرگ ترین قرارداد صادراتی در تاریخ اسرائیل به شمار می رود و واردات گاز از میدان فراساحلی «لویاتان» را تقریباً سه برابر می کند. «نیومید انرژی» انتظار دارد تا ۲۰۴۰، ۱۳۰ میلیارد مترمکعب گاز به مصر منتقل کند.

علی رغم محکومیت های زبانی رهبران عرب، صادرات گاز طبیعی به مصر و اردن در ۲۰۲۴، ۱۳۰۴ درصد رشد کرد. الی کوهن، وزیر انرژی، این ارقام را ستود و مدعی شد که نشان می دهد بخش انرژی اسرائیل دارایی راهبردی و کلید ثبات منطقه ای است. رویترز نیز نوشت: «اسرائیل خود را در جایگاه یک قطب منطقه ای انرژی می نشانند و تعهد داده گاز طبیعی به اروپا برساند؛ اروپایی که پس از تهاجم روسیه به اوکراین در حال گسستگی از مسکوست.»

در سال گذشته، میدان لویاتان ۱۱.۳۳ میلیارد مترمکعب گاز تولید کرد و ۲۸۲ میلیون دلار درآمد داشت. میدان تمار بیش از ۱۰۰۹ میلیارد مترمکعب یعنی معادل ۲۳۲ میلیون دلار کسب کرد. تولید کل گاز ۸.۳ درصد افزایش یافت و حق الامتیازها با رشد ۱۱ درصدی به ۷۰۴.۵ میلیون دلار رسید. پیش بینی می شود درآمدهای دولتی از گاز امسال به ۱.۴ میلیارد دلار برسد و طی چند سال دو برابر شود.

نمایش تحریم ها

در ۲۱ اوت، رویترز گزارش داد که ترکیه به مقامات بندری خود اطلاع داده کشتی های مرتبط با اسرائیل از پهلوگیری منع خواهند شد و در نامه های ضمانت باید عدم ارتباط با اسرائیل یا محموله نظامی تصریح شود. آنکارا مدعی است پس از ۷ اکتبر، تجارت با اسرائیل را متوقف کرده است، اما واقعیت چیز دیگری می گوید. نفتکش ها غالباً در شرق مدیترانه سامانه رهگیری خود را خاموش می کنند، مقصدهای ساختگی در مصر یا جاهای دیگر اعلام می نمایند و تحویل را از رهگذر معامله گران کشورهای ثالث سامان می دهند.

کانال تلگرامی روسی «دوآ مایورا» در ۲۰۲۵، نفتکش های یونانی Seavigour و Kimolos را به درگیر بودن در این مسیرهای پنهان افشا کرد. تا ۲۲ اوت، نفتکش «نیسوس آنتیمیلوش» با پرچم جزایر مارشال، ۱۹۰ کیلومتری غرب حیفا و در انتظار یک نفتکش اسرائیلی برای انتقال در دریا دیده شد.

به نظر می رسد کشورهای عرب و مسلمان ترجیح می دهند نمایش خشم برپا کنند تا اینکه اقدام معناداری صورت دهند. این دورویی تضمین می کند تا در حالی که تل آویو بر غزه بمب می ریزد، نفتی که ماشین جنگی اش را سوخت رسانی می کند، بی وقفه جاری بماند.

بین المللی ای نیست و به اجرای آن مواردی که با این توافق نامه ناسازگار باشد، آن را تضعیف یا مانع آن شود یا توانایی دولت را برای ورود به یا اجرای این توافق نامه یا سایر موافقت نامه های پروژه مرتبط، متأثر یا محدود سازد، ملتزم نیست.»

حتی پس از زمین لرزه های ویرانگر جنوب شرق ترکیه در ۲۰۲۳، این BP بود که برای پایانه جیهان در آدانا - جایی که نفت آذربایجان حمل می شود، وضعیت اضطراری اعلام کرد. که این هشدار عملاً صادرات نفت را بر امداد فاجعه ترجیح می داد.

فرا تر از باکو

اما تمرکز صرف بر آذربایجان و خط لوله BTC، تصویر بزرگ تر را می پوشاند؛ دولت اشغالگر هم به عنوان واردکننده و هم صادرکننده، به نحو عمیقی در تجارت جهانی انرژی تنیده است. شرکت های خصوصی و سهامی نفت همدست اند. بنا بر گزارش سال گذشته «اویل چینج اینترنشنال»، این شرکت ها در مجموع ۶۶ درصد نفت اسرائیل را تأمین می کنند و ۳۵ درصد آن از سوی شش غول بین المللی - BP، شورون، اینی، اکسون موبیل، شل و توتال انرژی - در بازه اکتبر ۲۰۲۳ تا ژوئیه ۲۰۲۴ فراهم شده است.

در همان دوره، قزاقستان ۲۲ درصد نفت خام اسرائیل را تأمین کرده است. کشورهای آفریقایی، به ویژه گابن، نیجریه و کنگو ۳۷ درصد سهم داشته اند. حتی برزیل، با وجود لولا داسیلوا، منتقد پرسروصدای تل آویو، در ۲۰۲۴ به صادرات نفت ادامه داده است. در می ۲۰۲۵، اتحادیه های کارگری نفت برزیل در نامه ای مشترک به رئیس جمهور فاش کردند که ۲.۷ میلیون بشکه نفت خام در آن سال به اسرائیل صادر شده است.

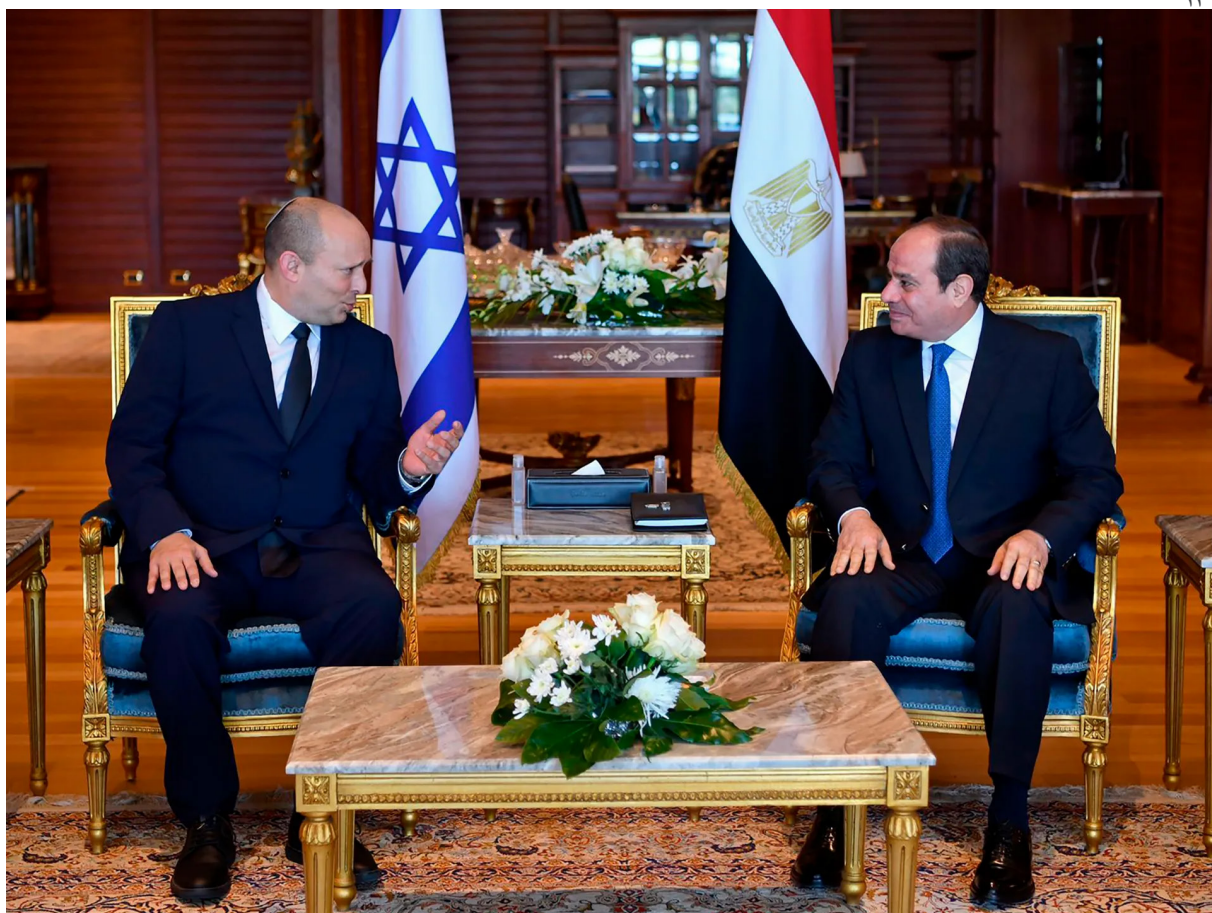
اسرائیل همچنین محصولات پالایشی حیاتی برای اشغال نظامی در فلسطین، لبنان و سوریه وارد می کند. کشورهای مدیترانه ای مانند قبرس، ایتالیا، یونان و آلبانی محموله های سوخت، دیزل و «نفتا» ارسال کرده اند. قبرس علاوه بر این، خدمات «انتقال در دریا» ارائه داده است. در همین حال، نفت «وکیوم گس اویل» (VGO) روسیه همچنان روانه پالایشگاه های حیفا است. یکی از منابع عمده نیز «CPC Blend» قزاقستان است که از طریق بندر روسی «نوروسیسک» در دریای سیاه صادر می شود.

با وجود چرخش به سوی گاز طبیعی، زغال سنگ در ۲۰۲۳ هنوز ۱۲.۷ درصد از سبد انرژی تل آویو را به گفته آژانس بین المللی انرژی تشکیل می داد که تأمین کنندگان برتر آن از میان کشورهای بریکس اند. کلمبیا ۵۰ تا ۶۰ درصد را پوشش می دهد؛ روسیه و آفریقای جنوبی نیز با وجود محکومیت های لفظی اسرائیل و شکایت نسل کشی آفریقای جنوبی در دیوان بین المللی دادگستری، در رتبه های بعدی اند. آمریکا و چین پنج تأمین کننده نخست را کامل می کنند.

کشورهای عرب و مسلمان نیز مستثنی نیستند. پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، بلوک اوپک به رهبری عربستان، درخواست ایران برای تحریم نفتی را رد کرد و تل آویو همچنان جریان های اندک، اما پایدار نفت خام را از خط لوله «سوید» (سوئز-مدیترانه) دریافت می کند که نفت عربستان، امارات، عراق و مصر را منتقل می کند. در ۲۰۲۰، شرکت «اروپا-آسیا پایپ لاین» اسرائیل با شرکت اماراتی «ردلند بریج» توافق حمل و نقل امضا کرد و پیوندهای دولت های خلیج فارس با



شاید مهم ترین تحول، تبدیل خود اسرائیل به منبع انرژی باشد. در اوت ۲۰۲۵، مصر توافق گازی ۳۵ میلیارد دلاری با تل آویو امضا کرد که بزرگ ترین قرارداد صادراتی در تاریخ اسرائیل به شمار می رود و واردات گاز از میدان فراساحلی «لویاتان» را تقریباً سه برابر می کند. «نیومید انرژی» انتظار دارد تا ۲۰۴۰، ۱۳۰ میلیارد مترمکعب گاز به مصر منتقل کند.



نشت منطقه‌ای اسرائیل تولید قدرت و تثبیت اشغال‌گری با تجارت گاز

در منطقه ادغام می‌کنند (مانند معامله آب) جغرافیای جدیدی فعالیت می‌یابد. در مقیاس جهانی، عادی‌سازی سازوکار شکلی از همسان‌سازی است که سازه‌های استعماری را تثبیت کرده و آن‌ها را به واقعیت‌های اقتصادی‌های سیاسی جدید تبدیل می‌کند. بدین‌سان، اسرائیل و متحدانش از توافقات عادی‌سازی برای طبیعی ساختن اشغال تاریخی فلسطین و نسل‌کشی فرساینده ۷۶ ساله بهره می‌برند. هم‌زمان همکاری اقتصادی-سیاسی با اسرائیل را عادی، مشروع، یا حتی موجب صلح نمایش می‌دهند و تصویر ژئوپلیتیکی اسرائیل را از اشغالگر خشونت‌ورز به شریک راهبردی قلب می‌کنند. توافقات انرژی و سیاست اقلیمی، ابزارهای محوری این روند بوده‌اند؛ چه در کسوت انرژی‌های تجدیدپذیر (آب‌و-عادی‌سازی) نام گرفته و چه با دیپلماسی گاز، منطق همان است؛ خلق وابستگی‌های جدید از طریق گره زدن اسرائیل به بازارهای انرژی منطقه‌ای و جهانی.

تاکنون عادی‌سازی عمدتاً در نسبت با کشورهای عربی بحث شده است. با این حال، عادی‌سازی انرژی‌محور به جهان عرب محدود نیست. چنین تلقی‌ای دامنه اثر را رقیق می‌کند و افق بلندپروازانه رژیم نیابتی غربی را دست‌کم می‌گیرد. در ژوئن ۲۰۲۲، اتحادیه اروپا با مقامات مصر و اسرائیل توافق امضا کرد که خرید چشمگیر گاز اسرائیل از مسیر پایانه‌های LNG مصر را وعده می‌داد. از آن زمان، اروپا در فواصل نامنظم، گاز اسرائیل

پیوند میان بخش انرژی اسرائیل، امنیت ملی آن و دستور کار توسعه‌طلبانه‌اش، محصول سلسله‌ای از توافقات است که دیپلمات‌های آمریکایی و اروپایی برای شتاب بخشی به ادغام اقتصادی اسرائیل در منطقه پیش رانده‌اند. این توافقات وابستگی‌ای را گزینش می‌کنند که طی آن، کشورهایی چون مصر و اردن هرچه بیشتر به وجود اسرائیل و صیانت از زیرساخت انرژی آن متکی و در آن شریک می‌شوند. این وابستگی از رهگذر فرایند سیاسی-اقتصادی «عادی‌سازی» نهادینه شده که در قالب انواع توافقات صلح میان اسرائیل و دولت‌های عربی شکل گرفته است. نهادینه‌سازی این امر ابتدا با فلسطینیان ذیل توافق اسلو آغاز شد و سپس به مراکش، امارات، سودان و دیگران گسترش یافت.

«سازمان مدیترانه شرقی» نمونه‌ای روشن از عادی‌سازی است؛ فلسطینی‌ها، اسرائیلی‌ها و اردنی‌ها را برای صلح ساختگی و خلق راه‌حل‌های مشترک آبی در منطقه‌ای کم‌آب گرد هم می‌آورد. این «باهم‌بودن» همان عادی‌سازی است، زیرا پروژه استعمار سرزمینی اسرائیل و نقش آن در بحران آب منطقه را نادیده گرفته و تثبیت می‌کند. فراتر از افراد و نهادها، باید دید عادی‌سازی چگونه از رهگذر «ابریزهای فراملی» که بازار اسرائیل را

لوله اشکلون-العریش و سپس GASCO را چند بار منفجر یا مسدود کردند و انتقال گاز را بارها متوقف ساختند. در آوریل ۲۰۱۲ شرکت EGAS لغو قرارداد صادرات به اسرائیل را اعلام کرد؛ مراجع بین المللی، مصر را به پرداخت ۱.۲۶ میلیارد دلار خسارت به شرکت برق اسرائیل محکوم کردند که زیانی مضاعف بر مردم مصر تحمیل کرد.

هم زمان اسرائیل، ذخیره های کلان در آب های فلسطین و مرز لبنان کشف کرد و به بازیگر مهمی در بازار گاز بدل شد. دیپلمات های آمریکا و اروپا فرصت را غنیمت شمردند تا «همکاری اقتصادی منطقه ای» را تسریع کنند؛ در ۲۹ قرارداد ۱۵ میلیارد دلاری جریان گاز را در خط العریش-اشکلون معکوس کرد؛ این بار از اسرائیل به مصر. آن زمان کشف میدان ظهر نیاز داخلی مصر را پاسخ می داد، پس واردات اسرائیل عمدتاً برای صادرات به بازارهای بیرونی بود؛ در نتیجه، توازن قدرتی ظریف و رقابتی پدید آورد که طی آن اسرائیل می توانست شیر گاز مصر را ببندد و مصر نیز زیرساخت مایع سازی و ارسال گاز را در مشت داشت. نمونه ای از همان پویایی که پیت مور درباره «مناطق صنعتی واجد شرایط» در اردن و مصر نشان داد؛ عادی سازی هم زمان اقتصادهای منطقه را در بازار اسرائیل-آمریکا جای گذاری می کند و رقابت و فرصت طلبی سرمایه دارانه میان رقیبان و متحدان منطقه ای را تشدید می کند.

بدین سان، عادی سازی انرژی محور نه فقط مرزهای فلسطین اشغالی را درمی نورد، بلکه اقتصاد سیاسی انرژی در مصر را از بن دگرگون می کند. اکنون که قاهره توافق دیگری برای افزایش ۲۰ درصدی واردات از اکتبر ۲۰۲۴ بسته است، سلسله این معاملات، گاز یا زیرساخت مصر را در خدمت حفظ پروژه توسعه طلبی صهیونیستی قرار داده است، گاز ارزان به اسرائیل، زیان های بی سابقه برای مردم مصر و هنگامی هم که فشار مردمی صادرات را متوقف کرد، مصر به پرداخت میلیارد ها دلار غرامت و تغییر الگوی تقسیم بندی تن خواهد داد؛ صادرکننده زیان ده به مایع ساز و صادرکننده به اروپا بدل شد و هر چه گذشت بیشتر در چاه وابستگی فرو رفت.

اردن؛ تسهیل گر تجاری

اگر مصر، مجرای زیرساختی صادرات گاز اسرائیل به اروپا را فراهم می کند، اردن تجاری ساز اولیه گاز به غارت رفته فلسطینی است. بدون این مولفه آغازین، صادرات به مصر و سپس صادرات مجدد به اروپا ممکن نمی شود. میادین عملیاتی اسرائیل برای جذب شرکت های جهانی به قرارداد صادراتی اولیه نیاز داشت تا تجاری بودن پروژه احراز شود. در آغاز، اسرائیل از بی رغبتی به سرمایه گذاری در منطقه اقتصادی انحصاری خود ناامید بود؛ غول های انرژی نگران از دست دادن بازار کشورهای عربی و ایران بودند، چراکه ایران یکی از بزرگ ترین ذخایر گاز جهان را دارد. چند سالی فقط نوبل انرژی (تکراس آمریکا) و دلیک (اسرائیل) فعال بودند. قرارداد با اردن همه چیز را عوض کرد، اما چگونه و به چه بهایی؟

در سپتامبر ۲۰۱۴، تنها پنج روز پس از حمله اسرائیل به غزه، شرکت ملی برق اردن یادداشت تفاهمی برای واردات گاز از اسرائیل امضا کرد. توافق، محرمانه و از افکار عمومی پنهان نگاه داشته شد. دو سال بعد، قرارداد نهایی شد: نوبل انرژی و دلیک متعهد به عرضه ۱.۶ تریلیون فوت مکعب گاز به اردن طی ۱۵ سال شدند که ۱۰ میلیارد دلار هزینه داشت و ۴۰ درصد تقاضای گاز اردن را پوشش می داد. در سپتامبر ۲۰۱۶ متن قرارداد به رسانه ها درز کرد و برای نخستین بار، افکار عمومی از مفاد آگاه شد. امتناع دولت از انتشار شفاف اطلاعات، نشان از اراده برای پیشبرد بی سروصدا عادی سازی اقتصادی داشت. این قرارداد سکوی پرشی برای قرارداد ۲۰۱۹ مصر و اسرائیل شد. توافق گاز با اردن نه تنها امکان سیاسی عادی سازی از مسیر گاز را برای اسرائیل گشود، که جذابیت تجاری میادین لویاتان و تامار را هم ارتقا داد و سرمایه جهانی را جذب کرد. در نخستین آزمون پمپاژ به اردن انجام شد و در همان سال شورون، نوبل انرژی را خرید و مالک و بهره بردار اصلی دو میدان و خط لوله العریش-اشکلون شد. سپس در ۲۰۲۳ شرکت های انی، بی پی، سوکار و دانا پترولیوم مجوزهایی در منطقه اقتصادی انحصاری اسرائیل (در حریم دریایی اشغال شده فلسطین) خریدند. به بیان دیگر، قرارداد اردن تسهیل گر تبدیل اسرائیل از سرمایه گذاری پریسک به گزینه ای راهبردی برای بازار جهانی شد. تقاضای داخلی اسرائیل به تنهایی کفایت

را با کشتی های LNG از مدیترانه عبور داده و در بنادر مختلف تخلیه کرده است.

به زعم ما فهم واردات اروپایی گاز اسرائیلی بدون زمینه گذاری در تاریخ عادی سازی انرژی محور با مصر و اردن ممکن نیست؛ بنابراین باید هم افزایی فزاینده بازارهای انرژی اسرائیل و اروپا را امتداد دستورکار عادی سازی و ابزاری امپریالیستی دانست که اشغال فلسطین را تغذیه می کند. این متن تلاش دارد سه مرحله مهم این فرایند را ترسیم و تحلیل کند و نشان دهد که در واقع ملت ها چطور از چنین شکل پیچیده ای از تولید وابستگی اثر می پذیرند: نخست نقش مصر به عنوان عنصر مهم گاز مایع برای اسرائیل، سپس اردن به عنوان تجاری ساز گاز اسرائیل و نهایتاً گسترش عادی سازی اقتصادی به قبرس و اتحادیه اروپا.

مصر؛ مایع سازی گاز اسرائیل

مصر گلوگاه کلیدی عادی سازی و حلقه حیاتی صادرات گاز اسرائیل به اروپاست. یگانه مسیر صادراتی اسرائیل، خط لوله زیردریایی ای است که از ساحل فلسطین اشغالی، اشکلون را به العریش در سینا وصل می کند. این خط لوله در اصل برای ارسال گاز مصر به اسرائیل ساخته شد، اما از ۲۰۱۹ جهت آن معکوس و واردات گاز اسرائیل برای تأمین تقاضای مصر آغاز شد. بخشی از این گاز از طریق «خط لوله گازی عربی» به دو پایانه LNG مصر-ادکو و دمياط-می رسد تا آنجا مایع سازی شده و با کشتی به اروپا برود. اسرائیل زیرساخت صادراتی مستقل ندارد؛ بنابراین مسیر مصر تنها گزینه صادرات مازاد تولید به بازار اروپاست، اما با افت ذخایر گازی داخلی، این صادرات هزینه گزافی بر دوش جامعه مصر گذاشته که به علت توافقات عادی سازی انرژی محور عملاً مشتری نخست گاز اسرائیل شده است.

در اکتبر ۲۰۲۳، توقف سکوی تامار به دلیل نگرانی های امنیتی آشکار کرد که مصر تا چه حد به واردات اسرائیل وابسته شده است. در پی توقف تامار، گاز میدان لویاتان که معمولاً برای صادرات می رفت، به مصرف داخلی اسرائیل معطوف شد و صادرات به مصر به طور معنی داری افت کرد. این برای کشوری که ذخایرش از ۲۰۱۷ رو به کاهش بوده، رویدادی فاجعه آفرین بود؛ تعطیلی گسترده صنعتی و خاموشی های فراگیر در تابستان ۲۰۲۴ اوج گرفت و گرمای ۴۹.۶ درجه و تداوم قطع برق ناشی از کمبود گاز، در کنار رهاسازی سازمان یافته از سوی دولت، جان فرودستان را گرفت و فقط در ۹ ژوئن ۲۰۲۴، چهل نفر در اسوان جان باختند. در چنین وضعی، اسرائیل اهرم فشار تعیین کننده ای بر طبقه حاکم مصر دارد: «باز و بسته کردن شیر گاز» که می تواند نارضایتی سراسری را شعله ور کند. این وضعیت چگونه ساخته شد؟

گزارش سه قسمتی احمد السید (خبرنگار حوزه انرژی) درباره توافقات های گاز مصر-اسرائیل نشان می دهد که این روایت از ابتدا زیان بار بود: توافق ۲۰۰۱ فروش ۷ میلیارد مترمکعب گاز طی ۱۵ سال به ارزش ۳ میلیارد دلار، با قیمتی پایین تر از قیمت جهانی و حتی قیمت تمام شده ۱.۵ تا ۱.۷ دلار در برابر هزینه تولید ۲.۶۵ دلار بر میلیون BTU. در ۲۰۰۵ نیز توافق تازه ای برای ۱۰۷ میلیارد مترمکعب دیگر طی ۲۰ سال بسته شد که ۴۰ درصد تقاضای اسرائیل را پوشش می داد و باز هم زیر قیمت بود و دوره ای طولانی تر را تحت پوشش قرار می داد. در بستری از سوءمدیریت مزمن و سرمایه گذاری ضعیف، مصر دیگر نمی توانست تقاضای داخلی را برآورده کند و خاموشی های مکرر تحت حکومت مبارک رخ داد. فراتر از زیان مالی، این توافقات خیانتی سیاسی به همبستگی مردم مصر با مقاومت فلسطین بود؛ دولت عملاً به تغذیه اشغال سرزمینی با منابعی که آن را دوام می بخشید، مشغول شد.

اما در ۲۰۱۹ این مناسبات دگرپرسی یافت؛ مصر واردکننده و اسرائیل صادرکننده شد؛ چرخشی که توازن قدرت را واژگون و مصر تضعیف شده را به اسرائیل وابسته کرد. خیزش علیه توافق ۲۰۰۵ با سرکوب مواجه شد، اما فروکش نکرد؛ اعراب بادیه نشین سینا خط



اردن، حلقه ای ضروری بود تا اسرائیل خود را به عنوان غول سوخت فسیلی به منطقه و اروپا غالب کند. اردن تسهیل گر تجاری گاز اسرائیلی شد، سرمایه و شرکت ها را جذب کرد، اقتصاد اسرائیل را تقویت و در عوض، استقلال انرژی و مالیات شهروندان خود را گرو گذاشت و زندگی سه میلیون فلسطینی ساکن اردن را نیز به گاز اشغالگران گره زد؛ همان تاکتیکی که سال ها بر غزه آزموده شد. این هزینه های اجتماعی-اقتصادی در مصر و اردن، شرایط و امکان قرارداد گاز اروپا-اسرائیل را ساخت.

پیومبینو، روانتوسا، فوس-سور-مر، میل فورد هیون و گاه روتردام، زبرداخه و ساگونتو بوده‌اند. مقادیر کم و نامنظم هستند و هیچ نسبتی با تقاضای کل اروپا ندارند؛ اسرائیل نه ظرفیت تولید دارد و نه از ثبات سیاسی لازم برای تغییر معنادر در وابستگی اروپا برخوردار است، پس کارکرد کاملاً سیاسی است. دسترسی به بازار اروپا بلیت طلایی اسرائیل برای مشروع سازی ادغام منطقه‌ای، جذب سرمایه شرکت‌های بزرگ و کسب درآمد صادراتی است. اروپا نیز با تسلیحات و کمک نظامی از زیرساخت‌های گازی اسرائیل صیانت می‌کند. برای نمونه ناوچه‌های ساعر-۶ و زیردریایی‌هایی که برای حفاظت از آب‌های اشغال‌شده فلسطین و زیرساخت گاز، توسط تیسن‌کروپ ساخته و بخشی از هزینه از سوی دولت آلمان تأمین می‌شود. پیام روشن این است که اروپا برای تداوم این جریان‌ها تا کجا پیش می‌رود.

بنابراین این توافق ستون دیگری است از دستورکار عادی سازی که معاملات انرژی غیراقتصادی برای گیرنده می‌سازد، اما تعهد سیاسی به آینده اسرائیل را تحکیم می‌کند. اگر معامله با مصر واردن از ادغام منطقه‌ای خبر می‌داد، اتحادیه اروپا نشانه ادغام جهانی و نشاندن اسرائیل در مقام یک شریک گریزناپذیر در عصر بحران انرژی است.

قبرس

با تعمیق ادغام انرژی اروپا-اسرائیل، باید به قبرس نیز چشم داشت؛ بازیگری که آماده نقد کردن گاز مصادره شده است. جمهوری قبرس که زمانی حامی سرسخت مقاومت فلسطین بود، پس از کشفیات گاز در حوضه لوانت، شتابان آرایش خود را تغییر داد. دو سال بعد، نتانیاهو نخستین نخست‌وزیر اسرائیل به قبرس سفر کرد؛ کشوری که امروز در گردشگری، فناوری، صنایع نظامی و املاک، از شرکای اصلی اسرائیل است. هجوم خانواده‌ها و کسب و کارهای اسرائیلی به قبرس جنوبی، زمزمه «اسرائیل دوم» و حتی «اشغال خاموش» قبرس شمالی را در پی داشته و هراس از توسعه طلبی صهیونیستی را برانگیخته است. در انرژی، قبرس خود را دروازه به اروپا معرفی می‌کند؛ این طرح پروژه‌های خط لوله و مایع سازی برای انتقال گاز شرق مدیترانه را پیش می‌برد.

برای اسرائیل نیز قبرس، مسیر مطلوب‌تری از مصر است؛ بازار داخلی کوچک‌تر (مصرف داخلی اندک و حداکثر سازی صادرات) و گاستن از اتکای ژئوپلیتیک به مصر امتیاز قابل توجهی است. در سپتامبر ۲۰۲۳، نتانیاهو در قبرس با نخست‌وزیر یونان و رئیس‌جمهور قبرس دیدار کرد که انرژی محور اصلی آن بود. با تعلیق «ایستمد»، همه نگاه‌ها به خط لوله ۳۰۰ کیلومتری اتصال سکوی گاز اسرائیل به ایستگاه مایع سازی در قبرس دوخته شد تا از آنجا به اروپا ارسال شود. هرچند گفت‌وگوها متوقف مانده اما پیام روشن بود؛ قبرس ترجیح زیرساختی نتانیاهوست. با رشد مناسبات اقتصادی و سیاسی اروپا-اسرائیل، نقش قبرس در پیشبرد پروژه توسعه طلبی از مسیر انرژی کانونی‌تر خواهد شد. جابه جایی قطب نمای سیاسی قبرس در سایه امکان یک معامله عادی سازی انرژی محور با اسرائیل اکنون مشهود است؛ پرسش این است که بر جمعیت جنوب و شمال قبرس چه خواهد رفت و اسرائیل تا کجا از اهرم انرژی برای تأثیرگذاری بر اقتصاد و سیاست قبرس بهره خواهد برد، چنان‌که در اردن و مصر دیدیم.

به این ترتیب که گفته شد، انحصار عادی سازی به جهان عرب از میان رفت و همان دستورکار در معاملات انرژی میان اسرائیل و اتحادیه اروپا نیز آشکار شد. الگوی تکرار شونده که طی آن عادی سازی انرژی محور، پروژه توسعه طلبی صهیونیستی را تقویت می‌کند و توان کنترل دسترسی جمعیت‌های جدید به انرژی و منابع طبیعی را می‌گستراند؛ در حالی که زیان‌های مالی بر طبقات کارگر سرریز می‌شود. این قاب بندی بدیل نشان می‌دهد خرید گاز اسرائیلی از سوی اروپا به همان اندازه تأمین سلاح، کنشی در راستای استمرار اشغال خاک فلسطین است. گاز خنثی نیست بلکه به شکلی نظام مند برای طبیعی سازی و مشروعیت بخشی به استعمار سکونتگاهی و شبکه‌های تجاری پیوسته با آن همچون سلاح استفاده می‌شود گاز طبیعی در نتیجه کالای سیاسی است؛ کانونی برای تکیه و تثبیت قدرت استعماری در فلسطین و قزاقز از آن.

سرمایه گذاری نداشت؛ این قرارداد طناب نجات بالقوه صادرات به شرق مدیترانه و قزاقز بود. وزیر انرژی اردن هم اذعان کرد: «اردن به اسرائیل امکان داد گاز خودش را تجاری کند».

بهای آن را چه کسی پرداخت؟ مردم اردن و فلسطینیان. در بند ۷.۹ قرارداد آمده که اگر اردن کشف گاز کند، تا پیش خرید ۵۰ درصد حجم قراردادی، حق کاهش واردات از اسرائیل را ندارد. پیامد آن چیست؟ محدود سازی ظرفیت بهره برداری از منابع داخلی تا ۲۰۳۱، گروگان گرفتن امنیت انرژی به واردات گران و بی انگیزه کردن سرمایه گذاری بالادستی؛ چنان‌که شرکت بی پی همان سال از پروژه کنار کشید. قرارداد به گونه ای طراحی شده تا بخش انرژی و اقتصاد اسرائیل را توانمند و اتکای اردن به سوخت فسیلی اسرائیلی را تحکیم کند. شروط لغو نابرابر هم به زیان طرف اردنی است. وزیر انرژی اردن صراحتاً گفت فسخ قرارداد «هزینه عظیمی» بر دوش شهروندان خواهد گذاشت.

نتیجه اینکه نوعی از پیوند ساختاری بین بخش های انرژی اسرائیل و اردن ایجاد شده که گسستن وابستگی آن برای اردن بسیار پرهزینه است. این وضعیت موجی از اعتراضات را برانگیخت؛ کارزار «توقف قرارداد گاز صهیونیستی» با شعارهای ضد عادی سازی و ضد استعماری، این قرارداد را محصول مهندسی آمریکا برای امنیت اسرائیل به بهای سلب خود مختاری اردن خواند.

خلاصه آنکه اردن، حلقه ای ضروری بود تا اسرائیل خود را به عنوان گول سوخت فسیلی به منطقه و اروپا غالب کند. اردن تسهیل گر تجاری گاز اسرائیلی شد، سرمایه و شرکت‌ها را جذب کرد، اقتصاد اسرائیل را تقویت و در عوض، استقلال انرژی و مالیات شهروندان خود را گرو گذاشت و زندگی سه میلیون فلسطینی ساکن اردن را نیز به گاز اشغالگران گره زد؛ همان تاکتیکی که سال‌ها بر غزه آزموده شد. این هزینه های اجتماعی-اقتصادی در مصر و اردن، شرایط و امکان قرارداد گاز اروپا-اسرائیل را ساخت.

اتحادیه اروپا

تا اینجا دیدیم عادی سازی گاز محور، چگونه بازارها و سرمایه های مصر و اردن را به سود اسرائیل باز ترکیب کرد و قرارداد اروپا-اسرائیل را شتاب بخشید. در ژوئن ۲۰۲۲، یادداشت تفاهم سه جانبه ای امضا شد تا برای نخستین بار، واردات چشمگیر گاز اسرائیل به اروپا ممکن شود و رئیس کمیسیون اروپا آن را تاریخی خواند. مذاکرات در چارچوب «مجمع گاز شرق مدیترانه» پیش رفت، ساختاری که ژانویه ۲۰۲۰ به ابتکار اسرائیل و مصر تأسیس شد و اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۱ جایگاه ناظر پیدا کرد. این نشان می‌دهد صحنه برای بهره برداری اروپا از عادی سازی انرژی محور از پیش پرداخته شده بود، اما چرا اروپا گاز اسرائیل را می‌خرد و معنای آن چیست؟

پس از تهاجم روسیه به اوکراین، اروپا یورش جهانی به گاز را از سر گرفت؛ راهبرد کلان، گسستن از گاز روسیه و تنوع بخشی مسیرها و منابع بود که در «برنامه بازتوانمند سازی انرژی اروپا» تصریح شد. واردات LNG از آمریکا اوج گرفت و اسرائیل کوشید خود را جایگزین بخشی از واردات روسیه جا بزند؛ سهمی جاه طلبانه که با توجه به ظرفیت محدود تولید و تنگناهای زیرساختی گامی بلند پروازانه به شمار می‌رفت. اتحادیه اروپا هم ۱۰ سال قبل، گزینه اسرائیل را به سبب هزینه های افراطی انتقال و تنش های مرزی و سیاسی غیر عملی دانسته بود و از خطوط و پروژه های متعددی مانند «ایستمد» سخن رفت، اما هیچ یک به مرحله ساخت نرسید؛ پس چرا اکنون واردات چشمگیر رخ می‌دهد؟

پاسخ، تعهد سیاسی اروپا به اسرائیل است. ولو در حجم اندک و نامنظم، از ۲۰۲۲ واردات LNG اسرائیلی به بنادر اروپایی جریان داشته است. رهگیری مسیر کشتی‌ها نشان می‌دهد که حداقل ۹ سفر از اکتبر ۲۰۲۳ انجام و شرکت هایی چون Seapeak و MaranGas مکرر به کار گرفته شده اند؛ بنادر مقصد شامل

مصر گلوگاه کلیدی عادی سازی و حلقه حیاتی صادرات گاز اسرائیل به اروپا است. یگانه مسیر صادراتی اسرائیل، خط لوله زیر دریایی ای است که از ساحل فلسطین اشغالی، اشکلون را به العریش در سینا وصل می‌کند. این خط لوله در اصل برای ارسال گاز مصر به اسرائیل ساخته شد، اما از ۲۰۱۹ جهت آن معکوس و واردات گاز اسرائیل برای تأمین تقاضای مصر آغاز شد.



به‌کندی حاصل شد، محبوبیت آن افت کرد و روابط اسرائیل و اردن به «صلح سرد» دیگری شبیه روابط اسرائیل و مصر تبدیل شد.

با وجود این، حتی در این واقعیت دشوار، همکاری آبی به‌عنوان یک داستان موفقیت استثنایی در چارچوب کلی رابطه برجسته مانده است. توافق‌های آبی نه تنها حفظ، بلکه توسعه یافته‌اند؛ برای نمونه، در ژوئیه ۲۰۲۱، اسرائیل سهمیه آب فروخته‌شده به اردن را به مدت سه سال به ۵۰ میلیون مترمکعب افزایش داد و در می ۲۰۲۴، این افزایش برای شش ماه دیگر تمدید شد. افزون بر این، در نوامبر ۲۰۲۲، دو کشور ذیل پشتیبانی امارات متحده عربی، تفاهم‌نامه‌ای برای پیشبرد پروژه «آب در برابر انرژی» تدوین کردند که بر اساس آن، اسرائیل سالانه ۲۰۰ میلیون مترمکعب آب شیرین‌شده به اردن می‌فروشد و در مقابل برق تولیدشده، از انرژی‌های تجدیدپذیر در اردن را خریداری می‌کند؛ هرچند به دلیل آغاز جنگ در غزه، اردن امضای توافق اجرایی پروژه را معلق کرده است.

وضعیت کنونی بحران آب اردن

اردن از کم‌آب‌ترین کشورهای جهان است؛ بحرانی که رفاه ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تهدیدی مستمر علیه ثبات اجتماعی و سیاسی است. در محله‌های امان، آب هفته‌ای یک بار به مدت ۲۴ ساعت توزیع می‌شود و ساکنان باید آن را در مخازن روی پشت‌بام ذخیره کنند تا برای نوبت بعدی کفایت کند. سرانه آب در اردن اکنون تنها ۶۱ متر مکعب در سال است که ۱۵ درصد پایین‌تر از خط فقر آبی جهانی (۵۰۰ متر مکعب به ازای هر نفر) است و انتظار می‌رود کمبود در سال‌های پیش‌رو وخیم‌تر شود.

ریشه‌های بحران ترکیبی است؛ رشد سریع جمعیت (حدود ۱۱.۵ میلیون نفر) فشار بر زیرساخت‌های موجود را بالا برده؛ موج‌های پناهندگی از همسایگان جنگ‌زده طی دهه‌ها (از ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ تا جنگ‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ و موج سوری‌ها پس از بهار عربی) سهم داشته‌اند؛ امروز حدود ۷۰۰ هزار پناهنده ثبت‌شده (نزدیک ۹۰ درصد سوری) در اردن زندگی می‌کنند. تغییرات اقلیمی نیز به کاهش ۲۰ درصدی بارش انجامیده و فشار بر

آب در برابر وابستگی روایت اسرائیلی از سلطه بر همسایه شرقی به بهانه آب

INSS

سه دهه پس از امضای توافق صلح با پادشاهی هاشمی، بخش آب همچنان به‌عنوان اهمی با ظرفیت بالا برای تقویت روابط میان تل‌آویو و امان برجسته است.

سه دهه پس از امضای توافق صلح میان اسرائیل و اردن، همکاری در حوزه آب همچنان ستون مرکزی رابطه این دو است. بحران آب اردن چالش‌های ایجاد می‌کند که می‌تواند به ناآرامی‌های اجتماعی و سیاسی داخلی، مهاجرت‌های گسترده و حتی بی‌ثباتی نظم منطقه‌ای بینجامد. این سناریوها برای اسرائیل نیز پیامد دارد؛ اسرائیلی که ثبات اردن و منطقه را نگرانی مهم برای امنیت خود می‌بیند. در این چارچوب، هر دو باید همکاری آبی را نه صرفاً مسئله‌ای انسانی و اقتصادی، بلکه یک منفعت متقابل در سطح امنیت ملی تلقی کنند. به رسمیت شناختن اهمیت راهبردی توافق‌های آبی با اردن و پیشبرد گام‌هایی برای گسترش آن‌ها، به تقویت روابط صلح‌آمیز، کاهش تنش‌ها در طولانی‌ترین مرز اسرائیل و تحکیم نظم منطقه‌ای کمک خواهد کرد.

از زمان امضای توافق در اکتبر ۱۹۹۴، آب سنگ‌بنای رابطه اسرائیل و اردن مانده است. برخلاف توافق پیشگام صلح میان اسرائیل و مصر - که عمدتاً بر ترتیبات سرزمینی و امنیتی متمرکز بود - توافق با اردن بر همکاری‌های مادی متنوع، از جمله کاستن از کم‌آبی مزمین امان، تأکید داشت. ذیل این توافق و توافق‌های پیرو آن، اسرائیل تعهد کرد سالانه ۵۵ میلیون متر مکعب آب به اردن برساند؛ تعهدی که پابرجا مانده و به لنگری ثبات در روابط دوجانبه بدل شده است.

انتقال آب از اسرائیل در همان ابتدا، به ملک حسین کمک کرد تا مشروعیت توافق صلح را در چشم افکار عمومی تقویت کند. او در سخنرانی‌ای اندکی پیش از امضا، به آیه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (انبیاء: ۳۰) استناد کرد و ترتیبات آبی میان دو کشور را به مثابه وظیفه‌ای دینی صورت‌بندی نمود؛ آیه‌ای که در ویدئوی ترویج صلح پخش شده از تلویزیون اردن نیز تکرار شد؛ با این همه، ثمرات مورد انتظار صلح

حتی ظرفیت مازاد محتمل است؛ تغییری که می تواند به فروش آب بیشتر به اردن بینجامد.

آینده آب اردن

دولت اردن با هادایت و مداخله مستقیم پادشاه، برای کاستن از بحران آب می کوشد؛ راهبرد ملی آب ۲۰۲۳ تا ۲۰۴۰ در مارس ۲۰۲۳ تصویب شد؛ ارتقای بهره وری و صرفه جویی، بهبود زیرساخت، ساخت مخازن، تصفیه پساب کشاورزی، کاهش هدررفت شبکه و به کارگیری فناوری های پیشرفته. در قلب این راهبرد ملی، آب شیرین کنی در بندر عقبه و خط لوله ۴۵۷ کیلومتری تا امان برای تأمین سالانه ۳۰۰ میلیون متر مکعب، همراه با مرزعه خورشیدی تأمین کننده انرژی بهره برداری خواهد شد؛ با برآورد هزینه ۲.۵ میلیارد دلار و افق اتمام تا پایان دهه، با توجه به اینکه حدود ۴۰ درصد منابع آب اردن بیرون از مرزهاست، کشور در پی راه حل های مستقل برای کاهش وابستگی به همسایگان (خصوصاً اسرائیل و سوریه) است؛ راهبرد ملی آب تا حدی بدیل پروژه مشترک پیشین است که به سبب ملاحظات اقتصادی یا محیط زیستی از دستور کار اسرائیل خارج شد؛ گزایشی که هم از ناخرسندی اردن از تجربه های مشترک با اسرائیل و هم از فشار احزاب اسلام گرا (به ویژه جبهه عمل اسلامی) علیه عادی سازی و همکاری آبی ناشی می شود.

ثبات و رفاه اردن برای اسرائیل اولویت حیاتی است؛ شریک صلح با طولانی ترین مرز مشترک (بیش از ۳۰۰ کیلومتر، شامل کرانه باختری) و سپر شرقی در برابر محور رادیکال تحت رهبری ایران و همکاری های دوجانبه یا چندجانبه در آب، انرژی، گردشگری و تجارت. وخامت بحران آب می تواند ناآرامی های اجتماعی یا سیاسی را تشدید کند و با بیکاری و فقر هم افزا شود و هم زمان، از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تعرض های فزاینده نیروهای اسلام گرا و نیابتی های ایران به حاکمیت اردن برای تبدیل پادشاهی به «جبهه مقاومت» دیگری علیه اسرائیل ادامه یافته است.

در حالی که اردن ترجیح می دهد امنیت آب را مستقل از اسرائیل تأمین کند، فرصت های جدی در رویکردی یکپارچه وجود دارد که هم زمان ظرفیت های مستقل اردن را تقویت و همکاری دوجانبه را گسترش دهد:

- افزایش سهمیه آب تأمین شده برای اردن حدود ۵۰ میلیون متر مکعب افزون بر ۱۰۰ میلیون متر مکعب کنونی، مشروط به ذخایر آب شیرین شده در سامانه و تغذیه سالانه مخازن طبیعی اسرائیل در حد میانگین

- امضا و اجرای «توافق آب در برابر انرژی» در زمان مقتضی سیاسی، سنگ بنای ثبات اردن، تقویت همکاری با اسرائیل و پیشبرد همکاری های منطقه ای و خدمت به منافع مشترک ادغام منطقه ای از رهگذر پیوندهای شرقی و غربی در انرژی و تجارت؛ با محوریت اسرائیل و اردن

- یاری تخصصی اسرائیل به اجرای ابعاد راهبرد آب ۲۰۲۳ تا ۲۰۴۰ اردن، با اتکا به تجربه پیشرو در آب شیرین کنی، بازیافت آب، کاهش هدررفت شبکه و بهینه سازی آبیاری
- تقویت و گسترش تجارت کشاورزی دوجانبه، افزایش واردات میوه و سبزی از اردن امنیت غذایی اسرائیل را ارتقا می دهد؛ پیوندی که در وضعیت های اضطراری - مانند تحریم مستقیم تجاری ترکیه در واکنش به جنگ غزه - حیاتی است.

فراتر از کاستن از بحران آب اردن، این گام ها می توانند روابط صلح را استحکام بخشند و به ثبات منطقه ای یاری رسانند؛ چالش محوری، بازسازی اعتماد میان رهبران و ملت ها و پل زدن میان میل مشروع اردن به کاهش وابستگی آبی به اسرائیل و منافع همکاری فزاینده برای دو طرف است؛ بر پایه شفافیت، ثبات قدم و سرمایه گذاری در روابط، با لحاظ حساسیت های سیاسی داخلی اردن از سوی اسرائیل.

سی سال پس از امضای توافق صلح، بخش آب همچنان اهرمی با ظرفیت بالا برای تقویت روابط میان تل آویو و امان است؛ با پاسداشت توافقاتی موجود و جست و جوی راه های افزودن حوزه های جدید و ضروری همکاری. حتی می تواند به الگویی موفق بدل شود که اگر تکثیر گردد، به حوزه های دیگر تجاری، گردشگری و سرمایه گذاری (اسرائیل کند و به ثبات و شکوفایی منطقه ای مدد رساند؛ هرچه قابلیت رؤیت عمومی این همکاری آبی در اردن و اسرائیل بیشتر و بهبودهای ملموس تری در کیفیت زندگی دو ملت پدید آورد، ظرفیت آن برای تقویت درک ارزش و منافع صلح اردن و اسرائیل در میان تصمیم سازان و افکار عمومی دو کشور افزون تر خواهد شد.

منابع محدود را تشدید کرده است؛ هدررفت بالای شبکه (حدود ۴۸ درصد از کل عرضه) و پدیده سرقت آب که مهارش دشوار است و نیز تهدیدهای خردهای حدی و بالا آمدن سطح دریا علیه تاب آوری زیرساخت های ذخیره، تصفیه و انتقال نیز مزید علت اند.

پیامدهای بحران اجتماعی-سیاسی است؛ روستاهایی چون «مزار جنوبی» در استان کرک با قطعی های دو هفته ای یا بیشتر روبه رومی شوند و ناچارند آب را با قیمت بالا از تانکرهای خصوصی بخرند؛ امری که به اعتراض های محلی و احساس تبعیض دامن می زند و بیش از ۹۰ درصد خانوارهای کم درآمد را در آسیب پذیری شدید قرار می دهد و شکاف ها را عمیق تر می کند.

بحران همچنین بر کشاورزی (مصرف کننده حدود ۵۵ درصد آب)، صنعت و گردشگری اثر می گذارد، اشتغال کشاورزی پیرامونی و توان تولید غذای محلی را می کاهد، اتکا به واردات را می افزاید و در نتیجه آسیب پذیری اقتصادی و بی ثباتی اجتماعی را تشدید می کند.

تجربه سوریه و پیامدهای آن برای اردن

هشدارها درباره بی ثباتی بالقوه اردن سال ها تکرار شده، اما این رویدادها در کشورهای به ظاهر باثبات تر هم رقم خورده است؛ با این حال، پژوهش ها پیوند میان دگرگونی های محیطی و سیاسی، یا دست کم افزایش پتانسیل انقلاب ها در اثر تغییرات اقلیمی را برجسته کرده اند. خاورمیانه اقلیمی حساس است و دمای هوا ممکن است تا ۲۰ درصد فراتر از میانگین جهانی افزایش یابد؛ فشارهای اقلیمی، بسامد رخداد های حدی، کم آبی، گرمایش، آسیب به زیست بوم ها و بالا آمدن سطح دریا را بالا می برد. خشکسالی های شدید دو دهه اخیر در اسرائیل، سوریه، اردن، لبنان و عراق، بحث امنیت آب را تشدید و به مهاجرت های داخلی یا خارجی، فشار بر زیرساخت های شهری و تنش های اجتماعی انجامیده است. کاهش بهره وری کشاورزی، ناامنی غذایی و افزایش قیمت ها، ثبات اقتصادی و سیاسی را تهدید می کند.

جنگ سوریه از ۲۰۱۱، ویرانی گسترده، بحران انسانی و ۱۲ میلیون آواره یا جابه جاشده بر جا گذاشت. در کنار علل سیاسی و اجتماعی، خشکسالی های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ عامل مهمی بود: افت ۴۸ درصدی تولید گندم، فشار بر کشاورزان و کوچ ۱.۵ میلیون نفر به شهرها که زیرساخت ها را فرسوده کرد و قیمت ها را بالا برد. در سوریه، تغییر اقلیم با مدیریت ضعیف منابع و فساد هم افزا شد و عرضه آب و کشاورزی را تضعیف کرد و به بی ثباتی انجامید، نمونه ای از اثر اقلیم بر ثبات کشورهای کم بارش و کم منبع منطقه.

پدیده های مشابهی اکنون در اردن رخ می دهد و واقعیتی نگران کننده می آفریند، چراکه تهدید اقلیمی بر امنیت آب، چالشی منطقه ای است که در دهه های پیش رو تشدید و ثبات کشورهایی با کم آبی شدید و رشد بالای جمعیت (از جمله اردن) را تهدید خواهد کرد. وخامت کم آبی می تواند مستقیماً بر اسرائیل اثر گذارد؛ اگر پناهجویان اردنی به سوی مرزهایش روان شوند. مناطق روستایی اردن با چالش های زیست محیطی و کمبود سرمایه گذاری دست به گریبان اند و جوانان به مهاجرت به شهرها یا کشورهای همسایه سوق می یابند؛ بیکاری جوانان حدود ۴۰ درصد است و پاسخ های جامع می طلبد، وگرنه مانند سوریه، نادیده گرفتن چالش های محیطی یا اقتصادی می تواند ثبات کشور را فرسایش دهد.

خشکسالی اردن و سوریه، اسرائیل را نیز متاثر کرده، اما اسرائیل سرمایه گذاری زود هنگامی در آب شیرین کن ها کرد، آگاهی عمومی نسبت به صرفه جویی را بالا برد و فعالیت های اقتصادی را تطبیق داد: پنج آب شیرین کن ساحلی (اشکلون، پالمخیم، خدرا، سورک، اشدود) سالانه حدود ۵۹۷ میلیون متر مکعب تأمین می کنند؛ دو واحد دیگر (سورک B و جلیل غربی) با ظرفیت جمعاً ۳۰۰ میلیون متر مکعب تا دو سال آینده عملیاتی می شوند؛ بدین ترتیب کمبود پیش بینی نمی شود و



ثبات و رفاه اردن برای اسرائیل اولویت حیاتی است؛ شریک صلح با طولانی ترین مرز مشترک (بیش از ۳۰۰ کیلومتر، شامل کرانه باختری) و سپر شرقی در برابر محور رادیکال تحت رهبری ایران و همکاری های دوجانبه یا چندجانبه در آب، انرژی، گردشگری و تجارت. وخامت بحران آب می تواند ناآرامی های اجتماعی یا سیاسی را تشدید کند و با بیکاری و فقر هم افزا شود و هم زمان، از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تعرض های فزاینده نیروهای اسلام گرا ایران به حاکمیت اردن برای تبدیل پادشاهی به «جبهه مقاومت» دیگری علیه اسرائیل ادامه یافته است.

علیه شمال و جنوب

بازیگری انرژی ترکیه علیه منافع ایران و روسیه است

رسید.

این مسیر با تمرکز پیشین بر دیپلماسی، تجارت و تعامل فرهنگی فاصله بسیار داشت و آنکارا را در برابر کشورهای منطقه، متحدان غربی و حتی روسیه قرار داد. «تنهایی گران بها» لقبی بود که سخنگوی اردوغان بر آن گذاشت، اما در واقع، عمده این موارد تلاشی ناکام برای خودمختاری بود. سیاست‌هایی که باید ترکیه را مستقل می‌ساخت، وابستگی آن به دیگران برای تحقق اهدافش را عیان کرد.

یکی از قربانیان این رویکرد، رؤیای دیرین اردوغان برای تبدیل ترکیه به هاب انرژی بود؛ جایی که انرژی نه فقط ترانزیت، که خرید و فروش می‌شود و درهم‌تنیدگی با غرب و همسایگان ترکیه را افزایش می‌دهد و جایگاه منطقه‌ای ترکیه را تقویت می‌کند، اما سیاست خارجی تهاجمی، این بلندپروازی را ناممکن ساخت.

عراق به عنوان یکی از مهم‌ترین تأمین‌کنندگان نفت ترکیه با ذخایر قابل توجه گاز، نمونه‌ای است که در آن سیاست‌های آنکارا روابط دوطرفه را دچار مشکل کرده است. در سال ۲۰۱۳، ترکیه صادرات نفت اقلیم کردستان را بدون رضایت بغداد تسهیل کرد که نقض توافق خط لوله ۱۹۷۳ بود. پیش‌تر نیز یورش‌های برون‌مرزی علیه پ.ک.ک و رقابت با ایران در عراق، روابط را متشنج کرده بود. یک سال بعد، عراق در اتاق بازرگانی بین‌المللی (ICC) اقامه دعوی کرد؛ رأی به سود بغداد صادر شد و محکومیت ترکیه ۱.۵ میلیارد دلار غرامت بود. آنکارا در واکنشی تند، واردات نفت از عراق را متوقف کرد تا بغداد را به تمکین وادارد. نتیجه، وقفه‌ای دوساله در جریان نفت عراق از مسیر ترکیه بود که به اقتصاد همه لطمه زد، اما مناقشه سیاسی به سود بغداد و تهران تمام شد.

در شرق مدیترانه نیز خطاهای سیاستی، جبهه‌ای «ضد ترکیه» پدید آورد؛ حمایت از خیزش‌های عربی و هم‌سویی با اخوان المسلمین روابط با مصر را تیره کرد؛ مداخلات یک‌جانبه در سوریه و سپس لیبی و سیاست‌های جسورانه دریایی، نگرانی یونان، قبرس و مصر را برانگیخت. تفاهم‌نامه مرزی با دولت وفاق ملی لیبی، از نگاه آن‌ها چالشی برای منافع انرژی‌شان بود و به همکاری یونان، قبرس، مصر، امارات و گاه فرانسه علیه نفوذ آنکارا انجامید.

عدم قطعیت فزاینده در فضای چندقطبی، برای بسیاری از دولت‌ها روشن کرده است که اگر بخواهند آینده خود را با شرایط خویش تضمین کنند، «خودمختاری راهبردی» یک انتخاب نیست، بلکه ضرورت است؛ پرسش دشوارتر، اما چگونگی دستیابی به آن است. سال‌ها رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، خوداتکایی را مترادف تنها راه رفتن می‌دید. در پیگیری آنچه مقامات ترک «سیاست خارجی ملی جسورانه» می‌خواندند، آنکارا روابط خود با متحدان غربی و شرکای خاورمیانه‌ای را فرسود و ترکیه را برای تحقق اهدافش ناتوان‌تر ساخت. اکنون اردوغان دریافته است که مسیر خودمختاری راهبردی از طریق همکاری پیوسته با دوستان و دشمنان است، نه سوزاندن پل‌ها. یکی از میدان‌های آزمون این راه تازه برای ائتلاف‌سازی، بخش انرژی است.

ترکیه از مصرف‌کنندگان بزرگ انرژی در جهان است، اما از منابع طبیعی غنی بهره‌مند نیست. اتکای آن به روسیه و همسایگانی چون عراق و ایران، آسیب‌پذیری‌هایی ایجاد کرده است. برای غلبه بر آن‌ها و تقویت دست آنکارا، اردوغان کوشیده است ترکیه را به «هاب انرژی» بدل کند؛ حلقه وصل تولیدکنندگان گاز طبیعی در شرق و جنوب با بازارهایی در غرب. جایگاه جغرافیایی و زیرساخت‌ها مزیت قابل توجهی است، اما کافی نیست؛ بازگشت به رویکرد دیرینه «سیاست همسایگی» و ترمیم پیوند با غرب نیز لازم است. در متن دینامیک‌های دگرگون منطقه، آنکارا فرصتی می‌بیند تا این هدف را تعقیب و رؤیای هاب انرژی شدن را زنده کند.

کوشش ترکیه برای خودمختاری راهبردی

سیاست‌گذاران ترک مدت‌هاست در پی سیاست خارجی مستقل هستند. در دهه ۲۰۱۰ و خیزش‌های عربی، این جست‌وجو به اصل حزب عدالت و توسعه بدل شد. ترکیه نه تنها از غرب فاصله گرفت، که در منطقه هم داعیه نفوذ بیشتر داشت و رویکردی تهاجمی و یک‌جانبه در پیش گرفت؛ عملیات نظامی در سوریه، ارسال جنگ‌افزار و نیرو به لیبی، استقرار ناوگان در شرق مدیترانه برای تثبیت دعاوی و گسترش عملیات علیه پ.ک.ک در شمال عراق. تا ۲۰۲۰، ردپای نظامی ترکیه به بزرگ‌ترین مقیاس از روزگار عثمانی



سقوط بشار
اسد در دسامبر
۲۰۲۴، نقطه
عطفی در موازنه
قدرت خاورمیانه
بود. ضربات
اسرائیل به ایران
و نیابتی‌هایش
پس از ۷ اکتبر
۲۰۲۳، نفوذ تهران
را کاسته بود؛ جنگ
تمام عیار روسیه در
اوکراین نیز منابع
مسکو را فرسوده
کرد و تعهداتش در
سوریه را کاهش
داد. برانداختن
اسد، ضربه
مضاعفی به تهران و
مسکو بود.



مدارا و مجوز ضمنی مسکو نیاز داشت. اکنون با دولتی همسو در دمشق، اهم ترکیه پروتوان تر است؛ روسیه برای تداوم حضور نظامی در سوریه نیازمند «حسن نیت» ترکیه است و بخشی از سامانه هایش را به لیبی (عرصه نفوذ آنکارا) منتقل کرده است. در امتداد کاهش نفوذ روسیه و ایران، ترکیه گام دیگری برداشت. آوردن گاز ترکمنستان به اروپا از مسیر خود که مخالفت های مسکو و تهران سال ها مانع آن بود. در میانه فوریه، آنکارا و عشق آباد توافق تاریخی برای آغاز جریان گاز امضا کردند؛ انتقال از چارچوب موجود خطوط ایران، امری که تهران پیش تر نمی پذیرفت و جداگانه، پیگیری خط لوله «ترانس کاسپین» از ترکمنستان به آذربایجان و سپس ترکیه.

هاب انرژی شدن مدت ها است بخشی از جست وجوی «خودمختاری راهبردی» ترکیه است؛ هدفی بلندپروازانه برای کشوری کم برخوردار از سوخت های فسیلی. یک جانبه گرایی و نظامی گری این مسیر را دشوارتر کرد، اما آنکارا می اندیشد اکنون همه چیز دست به دست هم داده است. اردوغان دریافته که برای ایستادن روی پای خود باید با دوستان و دشمنان کار کند و زمینه بین المللی و منطقه ای کنونی چنین امکانی می دهد؛ با توقف فرایند عضویت در اتحادیه اروپا، روابط ترکیه اروپا رو به نزول بود، اما جنگ اوکراین انرژی را به محور همکاری بدل کرده است؛ اروپا گاز غیروسی می خواهد و آنکارا از معدود گزینه های آن ها است. سقوط اسد دست ترکیه را در برابر مسکو بازتر کرده تا سیاست هایی را پی گیرد که روسیه پیش تر نمی خواست. ایران تضعیف شده نیز باد موافق دیگری است و آن گاه که مسائل دوجانبه با عراق حل و فصل می شود، پیوندهای انرژی نیز شتاب می گیرد.

بازگشت دونالد ترامپ به کاخ سفید نیز به باور آنکارا تقویت کننده زمان مناسب برای تقویت همه جانبه روابط است. روابط ترکیه و آمریکا به دلیل همکاری واشنگتن با شبه نظامیان کرد سوری در جنگ با داعش، خرید اس-۴۰۰ از روسیه، تعلیق ترکیه از خرید اف-۳۵ و اختلاف بر سر تحریم های روسیه، پرتنش بوده است. تلاش ها برای حل این مسائل پیش تر ناکام بود، اما آنکارا اکنون امکان حل چند گره را با دولت جدید محتمل می داند. خروج نیروهای آمریکا از سوریه می تواند معضل اصلی را از میان بردارد، حتی مسئله اس-۴۰۰ شاید قابل حل باشد. صفحه ای تازه در روابط، به پیشبرد بلندپروازی های انرژی ترکیه یاری می کند، به ویژه اگر واشنگتن در پی «تنش زدایی بزرگ» با پوتین و گسترش پیوندهای اقتصادی و انرژی باشد.

با این همه، مسیر پرچالش است؛ نزاع ریشه دار ترکیه با قبرس و یونان که ریشه گرفته از کودتای ۱۹۷۴ قبرس و مداخله نظامی پسین ترکیه بود، اکتشاف و بهره برداری از گاز مدیترانه را دشوار کرده است. روابط با اسرائیل (بازیگر کلیدی انرژی شرق مدیترانه) بار دیگر با پیامدهای جنگ غزه سرد شد. تردید برخی کشورهای اروپایی نسبت به اتکا به ترکیه، اقتدارگرایی فزاینده داخلی و خطاهای گذشته سیاست خارجی نیز سایه انداخته است. هم زمان گذار سبز اروپا پرسش هایی درباره مقبولیت سرمایه گذاری های گازی طرح می کند و در نهایت، سیاست های ترامپ در قبال روسیه و ایران متغیر کلیدی دیگری است. معافیت های گذشته برای ترکیه در تحریم های گازپروم بانک یا نفت ایران تضمین شده نیست و ترامپ گفته که می خواهد صادرات نفت ایران را به صفر برساند؛ پس این بار شاید معافیتی در کار نباشد.

با وجود این موانع، مقامات ترک می گویند «راهی جز هاب انرژی شدن وجود ندارد». در جدال کنونی کشورها بر سر قدرت و نفوذ، انرژی به اندازه توان اقتصادی و نظامی حیاتی است. آنکارا می کوشد با بهره گیری از دارایی هایش، به بازیگری کلیدی در انرژی بدل شود و شاید زمینه کنونی منطقه، این بار به آن فرصت تحقق این هدف را بدهد.

این چالش ها نشان دادند که «خودمختاری واقعی» از مسیر «همکاری» و نه انزوا و یک جانبه گرایی می گذرد. آنکارا ترمیم روابط با چند کشور را آغاز کرده و با توجه به زمینه کنونی، فرصت را مناسب می بیند تا بر اساس آن عمل کند و کشور را هاب انرژی منطقه سازد؛ هابی که نه فقط از غرب، بلکه نسبت به روسیه نیز استقلال خود را فراهم آورد.

توازن تازه قدرت در منطقه

سقوط بشار اسد در دسامبر ۲۰۲۴، نقطه عطفی در موازنه قدرت خاورمیانه بود. ضربات اسرائیل به ایران و نیابتی هایش پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، نفوذ تهران را کاسته بود؛ جنگ تمام عیار روسیه در اوکراین نیز منابع مسکو را فرسوده کرد و تعهداتش در سوریه را کاهش داد. برانداختن اسد، ضربه مضاعفی به تهران و مسکو بود. گام های آمریکا نیز اثرگذار است. اعلام پایان مأموریت ائتلاف در عراق در سپتامبر ۲۰۲۵ و احتمال خروج از سوریه، از ترتیبی نو در قدرت حکایت دارد که با نقش کمزگرتر روسیه، ایران و آمریکا همراه است. آنکارا این را فرصتی برای پیگیری اهداف راهبردی، از جمله در زمینه انرژی می بیند.

در عراق، ایران تضعیف شده و خروج آمریکا دست ترکیه را بازتر کرده است. اختلافات متعددی مانع از سرگیری همکاری های انرژی بود؛ مانند رقابت حزب دموکرات کردستان نزدیک به ترکیه با اتحادیه میهنی نزدیک به ایران و اختلافات با بغداد. همچنین مخالفت تهران به عنوان بزرگترین تأمین کننده گاز عراق و رقیب آنکارا در کنار مسئله آب و حضور پ.ک.ک در شمال عراق نیز بر روابط سایه انداخته است. اکنون نشانه های پیشرفت جدی ای دیده می شود. بغداد گفته که منتظر چراغ سبز ترکیه برای از سرگیری صادرات نفت خام اقلیم پس از وقفه ای نزدیک دو سال است؛ توافق تاریخی «تقسیم آب» اعلام شد؛ ترکیه رهاسازی آب بیشتر و عراق برچسب «گروه ممنوعه» برای پ.ک.ک و همکاری نزدیک تر را پذیرفت. هم زمان، تلاش برای یکپارچه سازی نیروهای پیشمرگه دو حزب در جریان است و در ترکیه نیز گفت و گوی تازه با پ.ک.ک در حال پیشرفت است و عبدالله اوجالان فراخوان «زمین گذاشتن سلاح» داده است.

در سوریه و شرق مدیترانه، آنکارا امیدوار است از معادلات نو منتفع شود. گروهی نزدیک به آنکارا زمام دمشق را در دست گرفته و وزیر حمل و نقل ترکیه از امضای موافقت نامه «منطقه انحصاری اقتصادی» (EEZ) با سوریه سخن گفته است که گامی معنادار برای وارونه کردن سیاست های دوران اسد تلقی می شود؛ سیاست هایی که با نفی دعاوی ترکیه و اعطای حقوق اکتشاف به روسیه، منافع انرژی آنکارا را تضعیف می کرد. با EEZ جدید، ترکیه امید دارد حوزه صلاحیت دریایی خود را برای اکتشاف هیدروکربن گسترش دهد.

آنکارا همچنین به دنبال خطوط لوله تازه نفت و گاز از سوریه به پایانه های صادراتی خویش است. وزیر انرژی ترکیه ابراز امیدواری کرده که سقوط اسد پروژه خط لوله ترکیه قطر از مسیر عربستان، اردن و سوریه را احیا کند؛ طرحی که پیش تر با مخالفت روسیه و وتوی دمشق متوقف شد.

ترکیه خود را گزینه ای کلیدی برای کاهش وابستگی اروپا به انرژی روسیه می بیند؛ استفاده داخلی از گاز روسی و صادرات غیروسی به اروپا، پاسخ فنی و مالی جذابی به منطقه عرضه می کند. ترکیه از خلاهای حقوقی برای ورود محصولات نفتی مخلوط روسی به اتحادیه اروپا نیز بهره گرفته است؛ در فوریه ۲۰۲۳ تا فوریه ۲۰۲۴، «۵.۱۶ میلیون تُن» به اروپا فروخته شد. یک مقام ترک می گوید: «در طرح ما، همه برنده اند».

تحولات سوریه اعتماد به نفس تازه ای به آنکارا در برابر مسکو داده است. ترکیه هنوز در در بحث انرژی به روسیه وابسته است، اما سقوط اسد ورق را تا حدی برگردانده. پیش تر، آنکارا برای عملیات علیه SDF به



ترکیه خود را گزینه ای کلیدی برای کاهش وابستگی اروپا به انرژی روسیه می بیند؛ استفاده داخلی از گاز روسی و صادرات غیروسی به اروپا، پاسخ فنی و مالی جذابی به منطقه عرضه می کند. ترکیه از خلاهای حقوقی برای ورود محصولات نفتی مخلوط روسی به اتحادیه اروپا نیز بهره گرفته است؛ در فوریه ۲۰۲۳ تا فوریه ۲۰۲۴، «۵.۱۶ میلیون تُن» به اروپا فروخته شد. یک مقام ترک می گوید: «در طرح ما، همه برنده اند».



نوعثمانی گری در آفریقا

تلاش های ترکیه برای گسترش نفوذ در شمال آفریقا و ساحل دریای سرخ

CRADLE

در این میان، رجب طیب اردوغان، نخست وزیر وقت، خلاف جریان غربی عمل کرد. با سفر به موگادیشو (به عنوان نخستین رئیس دولت غیرآفریقایی در دو دهه) بیش از ۲۰۰ میلیون دلار کمک بشردوستانه تعهد کرد، سفارت را بازگشود و مسیرهای پروازی ترکیش ایرلاینز را به سومالی از سر گرفت؛ نخستین شرکت غیرآفریقایی که پس از حدود ۲۰ سال دست به چنین عملی زد. برخلاف غرب، این کمک ها به صورت مستقیم برای پرهیز از فساد و تقویت اعتماد رسانده شد و خیریه ها، مهندسان و بازرگانان ترک پس از آن روانه شدند. تا ۲۰۱۴، نیروهای سومالی بخش بزرگی از کشور را از الشباب پس گرفتند؛ خیزشی که سال ها پس از مداخله ۲۰۰۶ اتیوپی، با پشتیبانی آمریکا علیه «اتحادیه محاکم اسلامی» رخ داد؛ عملیاتی که خود بسیاری از جنگجویان را به صفوف الشباب راند. ترکیه بندر و فرودگاه موگادیشو را بازسازی کرد، بیمارستان رجب طیب اردوغان را گشود، راه های کلیدی را مرمت نمود و در ۲۰۱۷، نخستین پایگاه برون مرزی خود، «کمپ ترکسوم» را بنا نهاد؛ تاکنون نزدیک به ۵ هزار نظامی سومالیایی تحت فرماندهی مشترک سومالی ترکیه در آن آموزش دیده اند.

اوایل ۲۰۲۴، اقدام اتیوپی با به رسمیت شناختن سومالی لند خطر بی ثبات سازی شاخ آفریقا را بالا برد؛ ترکیه «بیانیه آنکارا» را میانجی گری کرد و گفت و گو ها را بازگشود که به بازسازی روابط دیپلماتیک میان سومالی و اتیوپی انجامید. در همان سال، آنکارا و موگادیشو «توافق دفاع دریایی ۱۰ ساله ای» امضا کردند که به تصویب کابینه و پارلمان سومالی رسید؛ به موجب آن، ترکیه مأمور آموزش و تجهیز نیروهای دریایی سومالی، بازسازی نیروی دریایی و گشت های مشترک برای مقابله با دزدی دریایی، تروریسم و مداخلات خارجی در آب های سومالی شد. رهبران سومالی این توافق را بخشی از تلاش برای صیانت

هم زمان با عقب نشینی آمریکا و فرانسه از آفریقا، ترکیه با پروژه های انسان دوستانه، گسترش نقش نظامی و صادرات تسلیحاتی پیش می رود؛ با این همه، جاه طلبی های آنکارا همچنان در چنبره واقعیت های سیاسی و برایندهای مناقشه برانگیز محدود می ماند.

سومالی

تعامل نوین ترکیه با آفریقا به طور قاطع در سومالی آغاز شد. در ۲۰۱۱، هنگامی که قحطی شاخ آفریقا را درنوردید و الشباب، گروه وابسته به القاعده بخش های بزرگی از جنوب سومالی را تصرف کرد، اغلب قدرت های غربی موگادیشو را ترک کردند. کمک ها از راه دور می رسید و غالباً توسط جنگ سالاران بلعیده می شد و خلأهایی پدید می آمد که قحطی را به برآوردی ۲۶۰ هزار نفر (نیمی کودک زیر پنج سال) کشته کشاند و جایگاه سومالی را در چشم غرب به عنوان دولت شکست خورده تثبیت کرد.

موافقت کرد و در آوریل همان سال، عبدالفتاح البرهان به ترکیه سفر کرد.

پشتیبانی از SAF با اهداف دیگر آنکارا در آفریقا و غرب آسیا همسوتر است. ارتش ملی لیبی از محدود حامیان نیروهای واکنش سریع است؛ با پیروزی SAF، ترکیه می تواند از سودان به عنوان نیروی نیابتی برای فشار بر LNA در مرز سودان لیبی بهره گیرد. ترکیه همچنین در سوریه جنگی نیابتی با امارات دارد؛ اولی متهم به حمایت از «حاکمیت ریشه دار در القاعده» و دومی متهم به پشتیبانی از «نیروهای دموکراتیک سوریه» مورد حمایت آمریکا؛ فشار بر RSF، امارات را از سوریه دور می کند. در مقابل، SAF نشانهای تعهد بلندمدت به آنکارا بروز داده و در آوریل به طور غیرمنتظره حاکمیت کوزوو را که متحد ترکیه است به رسمیت شناخت. با این وجود، هرچند پیروزی SAF می تواند حضور ترکیه را در ساحل دریای سرخ تثبیت کند، «اجاره ۹۹ ساله» جزیره سواکن به سبب حملات RSF متوقف مانده است؛ سواکن (بندر شکوفای روزگار عثمانی) در گذر نئوعثمانی آنکارا برجسته است، اما تا تبدیل شدن به بندر نظامی-تجاری کارآمد فاصله بسیار دارد.

ساحل صحر

«اتحادیه کشورهای ساحل» (CSS) که شامل بورکینافاسو، مالی و نیجر می شود، پس از کودتاهای ضد استعماری و اخراج نیروهای فرانسوی و آمریکایی شکل گرفت که هر سه با شورش های ریشه دار القاعده و داعش دست به گریبان اند. روسیه شریک امنیتی اصلی آن هاست و نقش ترکیه، به عنوان عضو ناتو، محدود مانده است که به تامین تسلیحات سبک، خودروهای زرهی، توافق های تجاری کوچک و پیشنهاد آموزش پهبادی محدود می شود. در ماه می در بورکینافاسو «توافق دفاع و تجارت» با آنکارا امضا شد و در ماه گذشته، نیجر اعلام کرد از همکاری در حوزه های امنیتی و انرژی استقبال می کند. تجارت با مالی از ۵ (میلیون دلار) در ۲۰۰۳ به ۱۶۵ (میلیون) در ۲۰۲۲ جهش کرده است و وزیر کشور مالی دعوت نامه ای از وزیر کشور ترکیه دریافت کرده است.

با این حال، دستاوردها محدود مانده اند؛ شبکه های القاعده و داعش همچنان گسترش می یابند و مزدوران سوری به کار گرفته شده در چارچوب قراردادهای ترکیه ای، تمایل اندکی به جنگ با همتایان جهادی خود نشان داده اند. پهبادهای بسیار تبلیغ شده (TB۲) نیز شکست ناپذیر نیستند؛ یکی از دو پهباد مالی بین اواخر مارس و اوایل آوریل ساقط شد. حضور ترکیه برخی شرکا را نیز رنجانده است؛ الجزایر از زمان ورود ترکیه به مرزهایش به CSS، روی خوشی نشان نداده؛ تنش ها پس از سرنگونی پهباد مالی توسط الجزایر بالا گرفت و باماکو الجزیره را به حمایت از تروریسم متهم کرد.

در میانه این نوسانات، گفته شد که نیجر در ژوئن همکاری اطلاعاتی با ترکیه را تعلیق کرده، هرچند یک ماه بعد با ادامه گفت و گوها از سر گرفته شد و دو طرف بر گسترش همکاری نظامی توافق کردند. بورکینافاسو پارسال حقوق اکتشاف دو معدن ترک را لغو کرد، اما اندکی بعد توافقی های تازه امضا شدند. برای آنکارا، رابطه با CSS همچنان ارزش راهبردی دارد؛ از دسترسی به اورانیوم و طلا تا ایفای نقش به مثابه کانال عضو ناتو برای منافع غربی که اکنون به دنبال ورود غیرمستقیم به پایگاه های ضد استعماری اند.

از موگادیشو تا طرابلس و خارطوم، ردپای آفریقایی ترکیه در حال رشد است، اما عمدتاً در کشورها و میدان های منازعه خیز. آنکارا نه نامنی دریایی آفریقا را کنترل می کند و نه جایگزین هژمونی غرب شده است. مناقشات داخلی (از جدل های حقوقی سوماتی تا نقد سیاست لیبی) بر اعتبار آنکارا سایه انداخته اند و در منطقه ساحل، هنوز هم مسکو شریک ترجیحی دولت های ضد استعماری مانده است.

تلاش های ترکیه در آفریقا آمیزه ای است از فعالیت های انسان دوستانه، چینش نظامی و ائتلاف سازی گزینشی و تا زمانی که فراتر از شرکای سنتی گسترده نشود و چشم انداز نئوعثمانی خود را به نفوذی پایدار بدل نکند، آنکارا بازیگری بلند پرواز خواهد ماند، نه قدرت هژمونی که خود آرزوی آن را در سر دارد.

از آب های سرزمینی و منطقه اقتصادی انحصاری در برابر صید غیرقانونی و دست اندازی خارجی توصیف کردند؛ هرچند برخی آن را واگذاری کنترل خلیج عدن به آنکارا می خوانند (آبراهی حیاتی که حدود یک سوم تجارت جهانی از آن به سوی کانال سوئز می گذرد). در عمل، امنیت دریایی آن پهنه با مشارکت مأموریت های چندملیتی از آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و هند تامین می شود.

در همان سال، سوماتی با «شرکت نفت ترکیه» (TPAO) توافق «اکتشاف فراساحلی امضا کرد. برخلاف برخی برداشت ها، این توافق مالکیت نفت سوماتی را واگذار نمی کند، بلکه به TPAO اجازه می دهد که تا ۹۰ درصد از عواید سالانه تولید را تا بازیافت هزینه های اکتشاف لیزه ای، حفاری فراساحلی و سایر مخارج عملیاتی برداشت کند. با توجه به محیط امنیتی ناپایدار سوماتی، بازیافت این هزینه ها ممکن است سال ها و حتی دهه ها به طول انجامد و زمان دستیابی سوماتی به سهم اکثریتی درآمد را به تأخیر اندازد؛ با این حال، با برآورد (۳۰ میلیارد بشکه) ذخایر که هم سنگ با برخی اعضای اوپک چون نیجریه است، امکان سودهای بزرگ برای هر دو طرف پابرجاست.

لیبی

پیش از جنگ تغییر رژیم ناتو در ۲۰۱۱، ترکیه و لیبی معمر قذافی روابطی نزدیک سیاسی اقتصادی داشتند و قراردادهای ساختمانی میلیاردی در جریان بود. مداخله ناتو کشور را به دولت های رقیب تجزیه کرد. دولت های همسو با غرب (از جمله مصر، فرانسه، اسرائیل، عربستان، امارات، بریتانیا و آمریکا) از «ارتش ملی لیبی» (LNA) در شرق پشتیبانی کردند؛ روسیه و سوریه به رهبری بشار اسد با مداخله ناتو مخالف بودند و نقشی در سقوط قذافی نداشتند.

پس از سقوط خشونت آمیز قذافی، ترکیه و قطر از «دولت وفاق ملی» (GNA) در طرابلس حمایت کردند. تا ۲۰۲۰، با محاصره GNA در طرابلس، آنکارا با اعزام پهبادهای «بیرقدار»، نیرو و مزدوران سوری، محاصره را در چند ماه شکست. امروز، ترکیه حدود ۳۰۰۰ نیرو در لیبی نگه داشته است.

در ۲۰۱۹، آنکارا با GNA «توافق تحدید حدود دریایی» را امضا کرد که بخشی از دکترین «میهن آبی» برای تثبیت جایگاه در آب های شرق مدیترانه بود که بیشتر بیانیه ای سیاسی است تا طرحی عملیاتی و اجرای آن به دلیل فشار ژئوپلیتیک و مناقشات حقوقی محدود مانده است. این توافق هم زمان با طرح های اسرائیل برای «ایجاد خط لوله گاز» به سوی رقبای ترکیه (قبرس جنوبی و یونان) ز صورت گرفت؛ با پدید آمدن «دالان دریایی لیبی ترکیه» که یونان را از بقیه غرب آسیا جدا می کند، آن طرح دیگر عملاً امکان پذیر نیست، هرچند وجاهت حقوقی آن به سبب مأموریت مورد مناقشه GNA و اعتراض های یونان، قبرس و مصر محل اختلاف است.

در ژوئن گذشته، «شرکت ملی نفت لیبی» (NOC) با TPAO یادداشت تفاهمی برای مطالعه زمین شناسی و ژئوفیزیک چهار بلوک فراساحلی امضا کرد و اداره رقیب در شرق نیز از «بازبینی» توافق ۲۰۱۹ سخن گفت. در ماه گذشته، GNA پیوندهای نظامی با ترکیه را تقویت کرد و نقش امنیتی و حضور بلندمدت آنکارا را رسمیت بخشید.

سودان

جنگ داخلی ۲۰۲۳ سودان، «نیروهای واکنش سریع» (RSF) مورد حمایت امارات را در برابر «نیروهای مسلح سودان» (SAF) مورد حمایت مصر و عربستان قرار داد. ترکیه به هر دو سلاح فروخت، اما جانب SAF را گرفت و «۱۲۰ میلیون دلار» پهباد «بیرقدار» با اپراتورهای ترک تحویل داد؛ در کنار پهبادهای ایرانی، این تسلیحات در کمک به ارتش محاصره شده برای بازپس گیری شهرهای کلیدی در ۲۰۲۴ تعیین کننده بود. در ژانویه ۲۰۲۵، سوماتی با آموزش نیروهای SAF در کمپ ترکسوم



از موگادیشو تا طرابلس و خارطوم، ردپای آفریقایی ترکیه در حال رشد است، اما عمدتاً در کشورها و میدان های منازعه خیز. آنکارا نه نامنی دریایی آفریقا را کنترل می کند و نه جایگزین هژمونی غرب شده است. مناقشات داخلی (از جدل های حقوقی سوماتی تا نقد سیاست لیبی) بر اعتبار آنکارا سایه انداخته اند و در منطقه ساحل، هنوز هم مسکو شریک ترجیحی دولت های ضد استعماری مانده است.

زنده ماندن در کنار مسیر نابودی تناقضات درونی IMEC و بازی جغرافیایی محور مقاومت علیه آن

غرب با دوزدن ایران، منزوی سازی چین و واداشتن اعراب به عادی سازی با تل آویو به شمار می رفت.

هند، شریک مؤسس و بزرگ ترین مبلغ IMEC، آن را فرصتی برای تعمیق رد پای تجاری و نمایش بلند پروازی های زیر ساختی دید، اما نزدیکی دهلی به تل آویو خاصه در میانه یورش ویرانگر اسرائیل به غزه (بازیگران کلیدی غرب آسیا را دچار مشکل کرده است. امارات، سعودی و اردن (سه ذی نفع رسمی) اکنون زیر فشار افکار عمومی اند تا از همکاری با دولت اشغالگر دوری کنند. سرمایه گذاری مشترک در کریدوری که از قلمرو اسرائیل می گذرد، در زمانی که تل آویو ایران، یمن و سوریه را بمباران و فلسطینیان را قتل عام می کند، به لحاظ سیاسی مورد تردید واقع شده است.

نقش اسرائیل به عنوان دروازه مدیریتانه ای IMEC، به پاشنه آشیل پروژه بدل شده و هیچ یک از تبلیغات غربی نمی تواند تنفر جهانی از تل آویو را بیوشاند. محاصره وحشیانه غزه، حمله به زیر ساخت های منطقه ای و جنگ گسترده با محور مقاومت، مشارکت اسرائیل را به خط قرمزی برای بخش بزرگی از غرب آسیا تبدیل کرده است. حتی پیش از این هم IMEC طوری چیده شده بود که چالش های عظیمی را پیش روی خود ترسیم می کرد؛ دور زدن ترکیه به نفع اسرائیل، نادیده گرفتن مصر و کانال سوئز و حذف کامل ایران، تحکیم و اگرایی در منطقه را رقم می زند.

روی کاغذ، IMEC شامل آمریکا، اتحادیه اروپا، هند، سعودی، امارات، فرانسه، آلمان و ایتالیا است، اما هر کدام دستور کار خود را دارند: هند به دنبال صادرات بیشتر، سعودی خواهان تبدیل شدن به قدرت لجستیک، فرانسه و ایتالیا در پی موازنه با برلین و آمریکا صرفاً می خواهد چین را مهار و ایران را به گوشه براند. تنها هدف مشترک، مهار پروژه های چند قطبی بدیل غیر غربی است. رقابت درون خلیجی نیز کار را دچار مشکل می کند؛ دو کشور مرکزی مسیر (سعودی و امارات) رقیبان ژئوپلیتیک اند؛ ریاض بر کالاهای اماراتی از مناطق آزاد تعرفه بسته و رقابت بن سلمان و بن زاید برای رهبری منطقه، هر را هبرد واحدی را متزلزل می کند.

این رقابت و تلاش ریاض برای جذب سرمایه به زبان دیگر اعضای شورای همکاری است و سامان دادن رژیم تعرفه ای مشترک و کریدور تجاری مشترک را دشوار

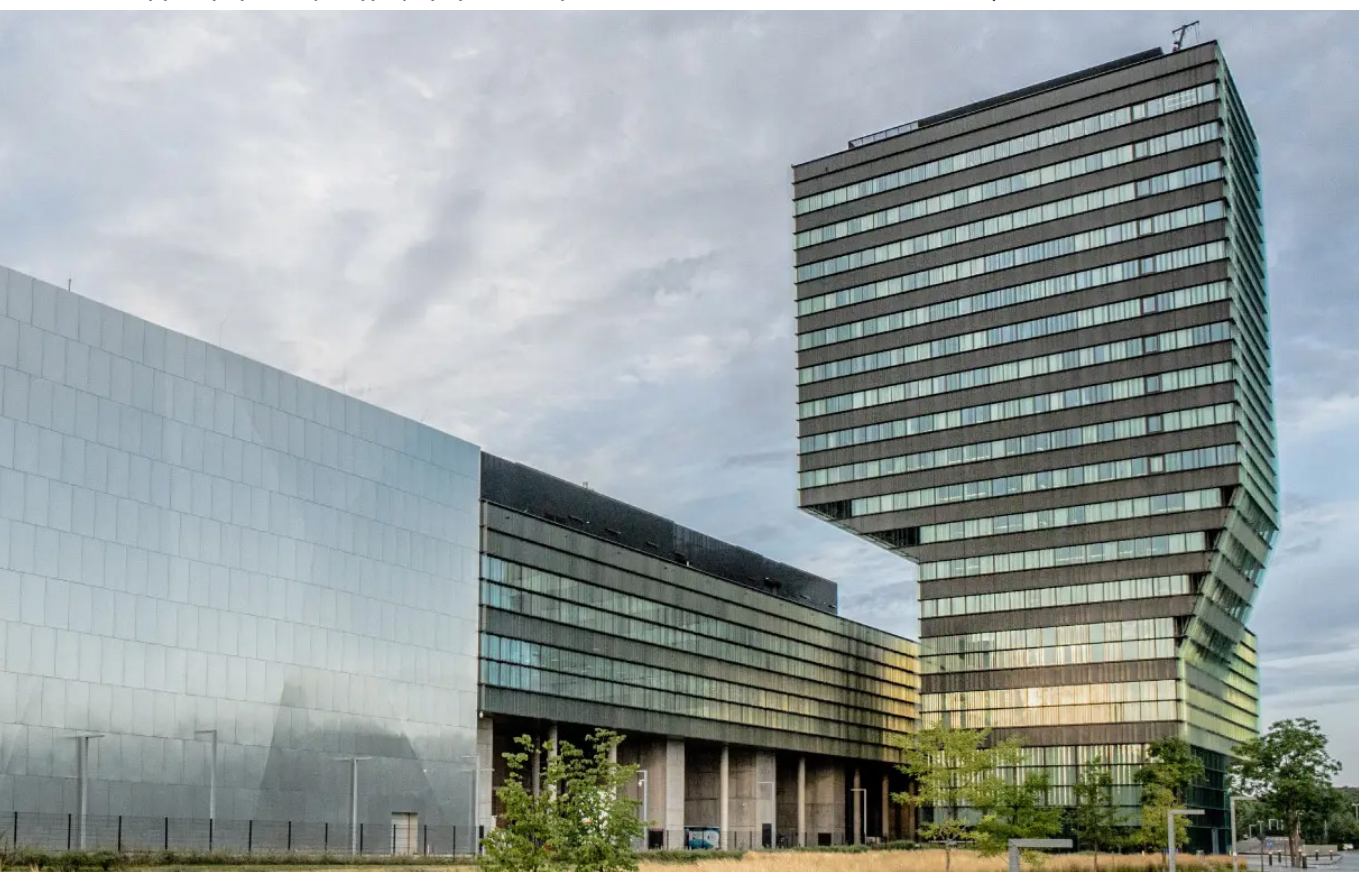
IMEC زیر نقاب توسعه زیر ساختی، تازه ترین کوشش آتلانتیکی ها برای باز اعمال کنترل بر غرب آسیاست، اما از غزه تا بریکس، بازیگران منطقه ای این در را بسته اند.

ابتکار «کریدور هند-خاورمیان-اروپا» (IMEC) که در اوایل ۲۰۲۴ با حمایت آمریکا احیا شد، از آغاز اسیر تناقضات بود. اما پس از جنگ اسرائیل با ایران و تداوم نسل کشی در غزه، این کریدور اکنون با موانع سیاسی و زیر ساختی بسیار مهمی روبه روست. در فوریه ۲۰۲۵، در سفر نارندرا مودی به واشنگتن، دونالد ترامپ با اشاره به IMEC گفت: «توافق کردیم با هم یکی از بزرگ ترین مسیرهای تجاری تاریخ را بسازیم؛ از هند تا اسرائیل و ایتالیا و سپس به ایالات متحده، با پیوند بندرها، راه آهن ها و کابل های زیر دریایی خیلی خیلی زیاد». بیانیه مشترک همان سفر نیز وعده داد که ظرف شش ماه، ذی نفعان IMEC و گروه I2U2 (هند، اسرائیل، آمریکا، امارات) گرد هم آیند و پروژه های تازه را اعلام کنند.

این همسویی، بازگشت تمام قد کریدور به دستور کار سیاست خارجی واشنگتن را رقم زد که بر همان محاسبه امپریالیستی قدیمی استوار بود. هنگام صدور این اظهارات، نه اسرائیل به ایران حمله کرده بود و نه بمب افکن های B-2 آمریکا سه تأسیسات هسته ای ایران را مورد هدف قرار داده بودند، و نه درگیری نظامی هند و پاکستان رخ داده بود.

IMEC نخستین بار در نشست G۲۰ دهلی نو (۲۰۲۳) به عنوان کریدوری دگرگون ساز برای اتصال بنادر هند به اروپا از مسیر امارات، سعودی، اردن و اسرائیل معرفی شد که بر روی کاغذ، بدیلی آراسته برای «یک کمربند و یک جاده» چین، همراه با مسیرهای دریایی، ریل و حتی خطوط هیدروژن و کابل های زیر دریایی به شمار می رفت. این کریدور اساساً دو بخش دارد: «کریدور شرقی» (هند تا خلیج فارس از دریا) و «کریدور شمالی» (پیوند بنادر خلیج به اروپا از ریل و دریا) که بازتابی از ترجیح دهلی برای گذر از جغرافیاهای نسبتاً با ثبات است. IMEC همچنین بخشی از شراکت G۷ برای سرمایه گذاری زیر ساختی (PGII) است که وعده بسیج منابع هنگفت دولتی یا خصوصی را می دهد؛ هر چند سازوکارها مبهم و اراده سیاسی ناکافی است.

در واقع، IMEC یک بدل نمایی ژئوپلیتیک نحیف است. واشنگتن آن را به عنوان ویتروینی از همکاری اقتصادی و «چند جانبه گرایی» هدایت شده توسط آمریکا فروخته، اما منطق پشتیبان آن هرگز با واقعیات منطقه ای سازگار نبود. این پروژه از ابتدا تلاشی نومیدانه برای باز اعمال نفوذ



شرکت چینی COSCO است که اهرم مستقیم پکن بر گره IMEC و تضاد منافع دیگر در قلب کریدور به شمار می رود. ایتالیا و فرانسه در نتیجه، مسیرهای بدیل برای دور زدن پیرائوس را طرح کرده اند که نشان از ضعف اجماع اروپایی دارد.

حتی اگر اراده سیاسی لازم نیز وجود داشت، جسم کریدور ناقص محسوب می شود؛ میان امارات، سعودی و اسرائیل، شکاف ریلی هزار کیلومتری در کویری ناهموار فاصله انداخته و حتی استاندارد مشترک برای عرض ریل، کانتینر و مقررات گمرکی هنوز تعیین نشده است. در این میان، جنگ اسرائیل در غزه همه چیز را آشفته کرده؛ حملات به ایران و سوریه، خصومت فزاینده در دریای سرخ و برآمدن انصارالله در صنعا، ریسک های جدی برای بخش های دریایی IMEC می سازد و محور مقاومت نشان داده که می تواند تجارت را در باب المندب خفه کند.

بازی دوگانه سعودی و امارات (دلدادگی به واشنگتن در کنار تعمیق پیوند با پکن و مسکو) انسجام کریدور را دچار تردید کرده است؛ مشارکت هر دو در نشست آسه آن چین و گام های تازه پکن برای تعمیق پیوند اقتصادی با خلیج فارس، میل به پیوستن به سامانه های بدیل تجاری را عیان می کند. در این بین ملی گرایی اقتصادی سعودی به حرکت های حمایتی علیه همسایگان کوچک تر انجامیده؛ بلندپروازی های امارات با «چشم انداز ۲۰۳۰» ریاض اصطکاک ایجاد می کند و هیچ یک سرمایه سیاسی پیشبرد کریدوری را که «بزار ادغام منطقه ای تل آویو تلقی می شود، در اختیار ندارند.

IMEC کریدور اتصال نیست، بلکه درباره اکره و اجبار است. هدف، بازتنظیم مسیرهای تجارت به گونه ای است که ادغام اوراسیایی و مقاومت در برابر نظم تحت رهبری آمریکا را دور بزند، اما با نادیده گرفتن جغرافیای سیاسی واقعی غرب آسیا، زیر وزن تناقضات خویش خطر فروپاشی را حس می کند. کریدوری که اسرائیل را دربرگیرد و ایران، ترکیه و مصر را حذف کند، نماینده منافع منطقه نیست؛ پروژه ای که بر زیرساخت اسرائیلی متکی باشد، در میانه جنایات جنگی ارتش اشغالگر کار نخواهد کرد و ابتکاری که بر وعده های مبهم ۶۰۰ میلیارد دلاری غرب تکیه زده باشد، یارای رقابت با رویکرد ریشه دار و بلندمدت پکن نسبت به توسعه را ندارد. IMEC در اتاق های هیئت مدیره واشنگتن طراحی شد، نه در پایتخت های منطقه و سرنوشتش بازتاب همان خیالات آتلانتیکی برای غرب آسیا و شمال آفریقا است.

می سازد.

اما بحث سرمایه گذاری؛ رهبران GY زیر چتر PGII از «۶۰۰ میلیارد دلار» سخن گفته اند، اما وعده ها محقق نشده است. هند علی رغم جهش، نمی تواند موتور مالی پروژه باشد؛ آن هم با تنش های دائم با پاکستان و چین که کارشناسان جنوب جهانی به طور مکرر به این شکاف ها اشاره کرده اند. به گفته مهمت پرینچک، همان انتقاد معروف آنجلا مرکل با عنوان «پول اجرای پروژه را ندارید»، ضعف پروژه های بزرگ برای حفظ قدرت هژمون غرب را عریان می کند. سیل کارابل نیز می گوید منابع مالی IMEC روشن و متمرکز نیست؛ اتحادیه اروپا وعده می دهد، اما مقدار و زمان آن نامعلوم است؛ سرمایه های هند و سعودی نیز هنوز شکل نگرفته است. برخلاف بریکس که بر منابع دولتی تکیه دارد، IMEC ظاهراً امیدوار به سرمایه خصوصی است؛ مدیریت هزینه ها و جلب تعهدات بلندمدت چند شریک، چالش کلیدی است. سعودی تاکنون «۲۰۰ میلیارد دلار» سرمایه گذاری را اعلام کرده که بخش ناچیزی از ۶۰۰ میلیارد دلار سرمایه مورد نیاز تا سال ۲۰۲۷ است؛ تفاهم نامه پروژه نیز هیچ تعهد مالی الزام آوری بر شرکا نمی گذارد و عمده بار، واقع بینانه بر دوش GY خواهد بود که خود با اقتصادهای راکد و بودجه های دفاعی متورم دست به گریبان اند. بدین سان، IMEC بیش از هر چیز به فهرست ناکامی های قبلی واشنگتن شبیه است.

حاشیه نشینی مصر به عنوان عضو بریکس و مالک کانال سوئز، مشکل ساختاری دیگری است؛ IMEC نه فقط یکی از حیاتی ترین گلوگاه های دریایی جهان را دور می زند، که بزرگ ترین منبع درآمد قاهره را تهدید می کند؛ سکوت دیپلماتیک مصر می تواند با کنش های عملیاتی به اصطکاک بدل شود. وضعیت یونان نیز پرتنش است و آتن چشم به رونق «پیرائوس» دوخته، اما سهامدار عمده بندر،



حتی اگر اراده سیاسی لازم نیز وجود داشت، جسم کریدور ناقص محسوب می شود؛ میان امارات، سعودی و اسرائیل، شکاف ریلی هزار کیلومتری در کویری ناهموار فاصله انداخته و حتی استاندارد مشترک برای عرض ریل، کانتینر و مقررات گمرکی هنوز تعیین نشده است. در این میان، جنگ اسرائیل در غزه همه چیز را آشفته کرده؛ حملات به ایران و سوریه، خصومت فزاینده در دریای سرخ و برآمدن انصارالله در صنعا، ریسک های جدی برای بخش های دریایی IMEC می سازد و محور مقاومت نشان داده که می تواند تجارت را در باب المندب خفه کند.



غرش اژدها از دهان دوستان

ردپای چین در نبرد ایران و پاکستان با هند و اسرائیل

اصول اخلاقی ادعایی‌اش، نمایان کرده است؛ حقیقت نه فقط در سکوت فراگیر در برابر جنایت‌ها، که در تداوم پشتیبانی از جنایت علیه فلسطینیان آشکار می‌شود. گذرا بودن این درگیری‌ها، ناظران اروپایی و آمریکایی را به پیش‌بینی افول «نظم مبتنی بر قواعد» سوق داده است که با برآمدن دینامیک‌های نو، بر چندجانبه‌گرایی و چندقطبی شدن مبتنی است. ندیم پراچا، تحلیلگر برجسته پاکستانی و ستون‌نویس Dawn، در ۲۰ ژوئیه یادآور شد که قدرت‌های غربی هنوز به چارچوب بساکنج جهانی دوم چنگ زده‌اند، حال آنکه زمین زیر پایشان بسیار سست است. در آوریل گذشته، کایا کالاس، مسئول ارشد اتحادیه اروپا، بیان کرد که نظم بین‌الملل با سرعتی بی‌سابقه از در حال دگرگونی است. با این همه، دکتر علی می‌افزاید که مشکل بزرگ‌تر «نبود الگوی بدیل روشن» است: «سیاست جهانی را اثر ملموس توان نظامی و ائتلاف‌های امنیتی شکل می‌دهد. چین که غالباً وزنه تعادل در برابر تسلط غرب دیده می‌شود، ذاتاً با ائتلاف‌های نظامی بیگانه است و بنا به سیاست، از ایجاد اردوگاه‌ها یا پیوستن به اتحادهای نظامی پرهیز می‌کند».

سفر مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور ایران، به پاکستان که نخستین سفر رسمی او بود، با استقبال شهباز شریف در اسلام‌آباد همراه شد. ظرف دو روز، دو طرف «۱۲ توافق همکاری» در حوزه‌های تجارت، انرژی، ترانزیت، فرهنگ، کشاورزی و امنیت مرزی امضا کردند. پزشکیان با آصف علی زرداری دیدار کرد و در لاهور بر مزار علامه اقبال، شاعر، فیلسوف و پدر معنوی پاکستان که سروده‌های بسیاری به زبان فارسی نیز دارد، ادای احترام نمود.

این سفر حمایت از برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز ایران و جنگ کوتاه آن با اسرائیل را تجدید کرد. مناسبات و زمان‌بندی این رویدادها این ادراک را تقویت کرده که دهلی‌نو و تل‌آویو، که زمانی به‌عنوان ضابطان منطقه‌ای و هژمون‌های بالقوه تصور می‌شدند، به دست اسلام‌آباد و تهران مهار تاکتیکی و دیپلماتیک شده‌اند. هند قرار بود دژ راهبردی مهار چین باشد و دولت اشغالگر برای تضعیف ایران و متحدان محور مقاومت تقویت شده بود.

اما آیا چین نقشی تعیین‌کننده در مقابله با جاه‌طلبی‌های هژمونیک هند و اسرائیل داشت؟ آیا جنگنده‌های پیشرفته و سامانه‌های موقعیت‌یاب ماهواره‌ای‌اش به اسلام‌آباد و تهران، مزیتی حیاتی برای برتری فناوریانه حریفانشان بخشید؟

نقش پکن در «نبرد ۱۰۰ ساعته» در ماه می روشن‌تر شد؛ پاکستان مدعی شد پنج هواگرد هندی (سه رافال، یک میگ-۲۹ و یک سوخو-۳۰) را سرنگون کرده است. ژنرال ساهیر شمشاد میرزا گفت که این پیروزی‌ها به‌طور جدی به اتکای جنگنده‌های چینی JF-۱۷ و J-۱۰C و موشک‌های PL-۱۵ ممکن شد. لینگونگ کونگ، پژوهشگر دکتری راهبرد کلان چین در دانشگاه آبرن، می‌گوید: «فناوری‌های چینی نقش مهمی در تقویت مواضع ایران و پاکستان داشتند، اما میزان حمایت میان دو کشور متفاوت بود». درگیری پاکستان هند بر بنیان «شراکت راهبردی همه‌جانبه» و همکاری دیرینه نظامی، پشتیبانی پررنگ‌تری را شاهد بود؛ در مقابل، مشارکت چین در منازعه ایران اسرائیل محدودتر بود و عمدتاً حمایت اقتصادی (خرید نفت، توافقات تجاری و سرمایه‌گذاری زیرساختی) به چشم آمد. با این حال، کونگ مدعی است پس از شعله‌ور شدن جنگ ۱۲ روزه، چین سامانه‌های پدافند موشکی زمین‌به‌هوا را در برابر نفت خام به ایران تحویل داد، هرچند رسانه‌های ایرانی

در درگیری‌های نظامی اخیر، اسلام‌آباد و تهران با چینش سنجیده مانورهای نظامی و دیپلماتیک، روایت شکست‌ناپذیری تل‌آویو و دهلی‌نو را بر هم زدند و موازنه مطلوب واشنگتن در آسیا را مخدوش کردند.

هنگامی که دونالد ترامپ در ژانویه برای دوره دوم به کاخ سفید بازگشت، دهلی‌نو به روابط با واشنگتن خوش‌بین بود. نارندرا مودی میان چهار رهبر جهانی حاضر در مراسم تحلیف و مشتاق میزبانی از اجلاس چهارجانبه (کوآد) در ادامه سال بود که هم‌راستا با سفر برنامه‌ریزی‌شده ترامپ به هند برگزار می‌شد. در آن زمان، آمریکا به هند به چشم متحدی امین در جنوب آسیا می‌نگریست که قادر است از منافع واشنگتن صیانت کند و در برابر چین چالشی سترگ بسازد، اما رودررویی ۱۰۰ ساعته پاکستان و هند در ماه می این تصور را فروریخت. ترامپ مدعی شد در میانجی‌گری آتش‌بس نقش داشته (ادعایی که دهلی‌نو قویاً رد کرد) و این خود بر بی‌اعتمادی دوطرف افزود.

از آن پس تنش‌ها افزون شده است. چرخش واشنگتن به سوی اسلام‌آباد با میزبانی از رئیس ستاد ارتش پاکستان در ژوئن در کاخ سفید، میانجی‌گری توافق رم‌زارزی، کاهش تعرفه بر صادرات پاکستان از ۲۹ به ۱۹ درصد و توافق نفتی که به شرکت پالایشکی بزرگ پاکستان، Cnergyco، اجازه داد در اکتبر یک میلیون بشکه از ویتول وارد کند، نمایان‌تر شد.

موقعیت آمریکا برای هند خجالت‌آورتر شد وقتی که ترامپ در پاسخ به تعاملات دهلی‌نو با مسکو، «تعرفه ۲۵ درصدی» وضع کرد. اتکای سنگین هند به روسیه برای تجهیزات نظامی با اعلام «مالیات ۲۰۰ درصدی» بر واردات دارو از هند و «مالیات ۱۰ درصدی» بر اعضای بریکس بابت آنچه رفتارهای ضدآمریکایی خواند، زیر فشار بیشتری رفت. چرخش سیاست واشنگتن در هنگامه‌ای رخ می‌دهد که دو رویارویی کوتاه، اما مهم میان ایران و اسرائیل و میان هند و پاکستان‌نظم بین‌المللی مسلط تحت رهبری آمریکا و غرب را سخت لرزانده است.

این دگرگونی‌ها هم‌زمان با دو تقابل کوتاه، اما معنی‌دار شکل گرفت که بنیادهای سامانه مسلط غربی را لرزاند. به گفته دکتر غلام علی، نویسنده و تحلیلگر مستقر در تایوان: «پویایی قدرت جهانی اساساً برای پیشبرد و پاسداشت منافع غرب طراحی شده بود، اما تحول اخیر ضعف‌های درونی این سامانه و تناقض‌های غرب را به‌ویژه در باب



درگیری پاکستان-هند بر بنیان «شراکت راهبردی همه‌جانبه» و همکاری دیرینه نظامی، پشتیبانی پررنگ‌تری را شاهد بود؛ در مقابل، مشارکت چین در منازعه ایران-اسرائیل محدودتر بود و عمدتاً حمایت اقتصادی (خرید نفت، توافقات تجاری و سرمایه‌گذاری زیرساختی) به چشم آمد.

بعید است؛ چین نمی‌خواهد خود را در تقابل مستقیم با آمریکا بنشانند و تمرکزش ثبات داخلی و منطقه‌ای است؛ پکن آهسته‌آهسته با میانجی‌گری و دیپلماسی نقش خود را گسترش می‌دهد، بی‌آنکه فعلاً در مسیر مواجهه مستقیم بیفتد.

با وجود این خویشتن‌داری، حضور رو به گسترش پکن از مسیر تسلیحات، زیرساخت و ائتلاف‌های جغرافیایی موازنه قدرت منطقه را تغییر می‌دهد و سلطه‌ای را که زمانی به نیابتی‌های برگزیده و واشنگتن تعلق داشت، به چالش می‌کشد.

در پوشش گسترده خود، ماهیت حمایت نظامی چین را تصریح نکردند و سفارت چین در اسرائیل نیز خبر دریافت ۹۸-HQ را نادرست خواند.

رسانه‌های مورد حمایت آمریکا، چین را همچنان تأمین‌کننده اصلی سلاح برای دولت‌های مواجه با متحدان غرب تصویر می‌کنند و برای پکن نقشی کلیدی در برتری هوایی پاکستان و حملات ایران به تأسیسات اسرائیل قائل‌اند؛ با این حال، داده‌ها نشان می‌دهند که آمریکا با «۴۳ درصد» سهم، پیش‌تاز صادرات سلاح در جهان است و چین با «۵۰۹ درصد» تنها به همسایگان آسیایی و کشورهایی چون پاکستان، بنگلادش و میانمار سلاح می‌فروشد.

تحلیلگران ارشد می‌گویند که نقش چین نزد پاکستان و ایران باید در یک بافت دیپلماتیک فهمیده شود. پکن دهه‌هاست به پاکستان سلاح می‌دهد، عمدتاً چون اسلام‌آباد توان مالی خرید تجهیزات آمریکایی را ندارد. به گفته دکتر علی، ایده اینکه چین برای تضعیف منافع آمریکا به‌طور خاص به پاکستان یا ایران یاری نظامی دهد،





پرونده آمریکا

در روزهای گذشته حضور سران بسیاری از کشورهای بزرگ در چین و شرکت در اجلاس شانگهای و رژه بزرگ نظامی چین، از سمت بسیاری از تحلیلگران به یک رویداد بزرگ ضدآمریکایی تعبیر شده است. ترامپ نیز نهایتاً نتوانست از این رویداد چشم پپوشد و گفت که چین باید قدر دان آمریکا به سبب نقش آن در پیروزی چین در جنگ جهانی دوم باشد. حضور مودی، نخست‌وزیر هند، در این رویداد و قاب گفت‌وگوی صمیمی او با رؤسای جمهور چین و روسیه نیز احتمالاً برای ترامپ خوشایند نبوده است. مناقشه تعرفه‌ای میان آمریکا و هند همچنان ادامه دارد و در مطلب اول این پرونده به بررسی ابعاد این اختلاف پرداخته‌ایم. در مطلب دوم خرید سهام اینتل توسط دولت آمریکا را مورد واکاوی قرار داده‌ایم و در انتها نیز گزارشی با موضوع سیاست‌های بزرگ و بحری ارائه کرده‌ایم که ابعاد ژئوپلیتیک هر یک را در دنیای امروز مورد بحث قرار داده است.

جدال عقاب و ببر ادامه تیرگی در روابط میان هند و ایالات متحده آمریکا



روایتی از مناقشات اخیر میان هند و آمریکا

در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۲۵، روزی که کاخ سفید آن را «روز آزادی» نامید، رئیس جمهور دونالد ترامپ تعرفه های گسترده و فراگیری را بر بیش از ۹۰ کشور اعلام کرد. در حالی که این اعلامیه باعث نگرانی در پایتخت های خارجی شد، مقامات در دهلی نو نسبتاً آرام باقی ماندند. روابط ایالات متحده و هند برای بیش از دو و نیم دهه در حال بهبود بود و آمریکا به بزرگترین شریک تجاری هند تبدیل شده بود. بر اساس اکثر گزارش ها، ترامپ برای نخست وزیر نارندرا مودی احترام قائل بود. حتی تا آنجا پیش رفت که همتای هندی خود را «دوست خوب» خود خواند.

علاوه بر این در جریان یک سفر رسمی در فوریه ۲۰۲۵، رئیس جمهور ترامپ و نخست وزیر مودی مجموعه ای از اهداف تجاری را اعلام کردند که نشان دهنده قریب الوقوع بودن یک توافق تجاری گسترده تر بود. دو رهبر متعهد شدند تا سال ۲۰۳۰ به حجم تجارت دوجانبه ۵۰۰ میلیارد دلاری (بیش از دو برابر حجم فعلی) دست یابند و قول دادند فروش تسلیحات آمریکایی به هند را با اقداماتی مانند زمینه سازی برای خرید های آتی جت های جنگنده F-۳۵ تعمیق کنند. نخست وزیر مودی متعهد شد واردات انرژی از آمریکا را افزایش داده و تعرفه ها بر کالاهای آمریکایی را کاهش دهد. بر اساس اکثر گزارش ها، هند مشتاق بود تا نگرانی های دولت ترامپ در مورد عدم توازن تجاری را برطرف کند و دو طرف پاییز ۲۰۲۵ را به عنوان هدفی برای نهایی کردن یک توافق دوجانبه تعیین کردند.

در همین حال، به دلیل پیام های قوی تیم ترامپ علیه تولید در جمهوری خلق چین، شرکت اپل برنامه هایی را برای انتقال تمام مونتاژ آیفون های مقصد آمریکا به هند اعلام کرد. نخست وزیر مودی همچنین با ایلان ماسک برای گفت و گو در مورد فراهم کردن دسترسی تسلا به بازارهای هند صحبت کرد. معاون ترامپ، جی. دی. ونس، حتی در اواخر آوریل ۲۰۲۵ از هند بازدید کرد و از امکانات بی نهایت این کشور تمجید نمود. بنابراین مقامات در دهلی نو دلایل زیادی داشتند که باور کنند کشورشان از «روز آزادی» ترامپ آسیبی نخواهد دید.

با این حال، موانع به وجود آمده در مذاکرات آن خوش بینی اولیه را تعدیل کرده است. گزارش ها حاکی از آن است که مذاکره کنندگان هندی در پنج دور مذاکرات فنی، مجموعه ای از امتیازات را به همتایان آمریکایی خود پیشنهاد داده اند. این امتیازات شامل تعرفه صفر بر کالاهای صنعتی، کاهش تدریجی تعرفه ها بر واردات خودرو و الکل آمریکایی و خرید های ثابت انرژی و دفاعی با هدف کاهش کسری تجاری بین دو کشور بود. در ماه ژوئیه مقامات هندی پس از مذاکرات با وزیر بازرگانی، هاوارد لوتنیک، و نماینده تجاری ایالات متحده، جیمیسون گریر، با این تصور که دو طرف به یک توافق اصولی دست یافته اند، مذاکرات را ترک کردند. اما مذاکره کنندگان آمریکایی پیشنهاد های هند را در

در ۳۱ ژوئیه پست کرد: «برایم مهم نیست هند با روسیه چه می کند. تا جایی که به من مربوط است، می توانند اقتصاد های مرده شان را با هم به زیر بکشند.» او در ۴ اوت نیز پست کرد که آمریکا دوباره تعرفه ها را افزایش خواهد داد. دولت ترامپ در ۶ اوت یک فرمان اجرایی صادر کرد که تصریح می کرد تعرفه ها بر کالاهای هندی در ۲۷ اوت به ۵۰٪ خواهد رسید.

در مقابل دهلی نو با قاطعیت پاسخ داد. نخست وزیر مودی اعلام کرد که «هند هرگز بر سر منافع کشاورزان، دامداران و ماهی گیران خود سازش نخواهد کرد. من می دانم که شخصاً باید بهای بسیار سنگینی برای این کار بپردازم، اما آماده ام». در مورد واردات نفت روسیه، وزارت امور خارجه هند آنچه را که ریکاری آمریکا توصیف کرد، به شدت مورد انتقاد قرار داد و به تمایل مستمر ایالات متحده و متحدان اروپایی اش برای خرید مواد معدنی از روسیه اشاره کرد.

دور بعدی مذاکرات تجاری که در ابتدا برای ۲۷ اوت برنامه ریزی شده بود، لغو شده و به نظر می رسد مذاکرات در یک بن بست نسبی قرار دارد. موضع تقابلی واشنگتن، احساسات پسااستعماری و ضد امپریالیستی را در دهلی نو برانگیخته است؛ جایی که احزاب مخالف مشتاقند هرگونه امتیاز تجاری را به عنوان نشانه ضعف به تصویر بکشند. برای مودی تصمیم گیری دشوار است. اگر او در مورد واردات کشاورزی کوتاه بیايد و به واشنگتن وعده های سرمایه گذاری بدهد، با یک بحران سیاسی در داخل مواجه خواهد شد. اگر اجازه دهد مذاکرات تجاری شکست بخورد، خطر از دست دادن بزرگترین مقصد صادراتی هند و یک شریک استراتژیک کلیدی را به جان خریده است.

مقایسه با توافقاتی که واشنگتن با سایر کشورها منعقد کرده بود، ناکافی دانستند. به عنوان مثال، ژاپن متعهد به سرمایه گذاری ۵۵۰ میلیارد دلاری در ایالات متحده شده بود، مقیاسی از تعهد سرمایه ای که دهلی نو قادر به رقابت با آن نبود. هند نیز به نوبه خود بر مستثنی کردن بخش کشاورزی از مذاکراتش با واشنگتن پافشاری کرد. دولت مودی در جریان تلاش ناموفق برای اصلاحات کشاورزی در سال های ۲۰۲۰-۲۰۲۱ با فشار عظیمی روبه رو شده بود که به عقیده برخی یکی از بزرگترین کارزارهای اعتراضی در تاریخ را به راه انداخت. مقامات هندی با ترس از واکنش پایگاه گسترده رأی دهندگان روستایی هند، اطمینان حاصل کردند که توافق تجاری شامل وعده های برای واردات بیشتر محصولات کشاورزی نباشد.

در بحبوحه این بن بست، ترامپ به رسانه های اجتماعی روی آورد و در ۳۰ ژوئیه اولتیماتوم زیر را صادر کرد:

«به یاد داشته باشید در حالی که هند دوست ماست، ما در طول سال ها تجارت نسبتاً کمی با آن ها داشته ایم زیرا تعرفه های آن ها بسیار بالاست. آن ها سخت گیرانه ترین و نفرت انگیزترین موانع تجاری غریبولی را در میان همه کشورها دارند. همچنین آن ها همیشه اکثریت قریب به اتفاق تجهیزات نظامی خود را از روسیه خریده اند و بزرگترین خریدار انرژی روسیه به همراه چین هستند، در زمانی که همه می خواهند روسیه را کشتار در اوکراین را متوقف کنند. همه این ها چیزهای خوبی نیستند! بنابراین هند از اول اوت تعرفه ای ۲۵ درصدی، به علاوه جریمه ای برای موارد فوق، پرداخت خواهد کرد.»

حملات ترامپ در رسانه های اجتماعی ادامه یافت.

۳) داروسازی: هند دومین تأمین‌کنندهٔ بزرگ داروهای آمریکا است و ۴۷٪ از کل داروهای ژنریک وارداتی آمریکا را تأمین می‌کند. در حالی که واشنگتن مشتاق اعمال تعرفه بر دهلی‌نو است، ممکن است تمایلی به ضربه‌زدن به محصولات دارویی هند نداشته باشد، زیرا این امر بر قیمت داروهای تأثیر خواهد گذاشت.

ترامپ و تراشه‌ها

سرمایه‌گذاری دولت آمریکا در شرکت اینتل چه معنایی دارد؟



رقابت تراشه‌های هوش مصنوعی تلاش می‌کنند، اینتل عقب مانده است. لینسکیام گفت: «حتی اگر فکر می‌کنید دولت باید در شرکت‌ها سرمایه‌گذاری کند، اینتل یک ماشین نوآور، کارآمد و قدرتمند نیست.»

این شرکت سال گذشته نزدیک به ۱۹ میلیارد دلار و در شش ماهه اول امسال ۳.۷ میلیارد دلار دیگر ضرر کرد که منجر به برنامه‌ریزی شرکت برای کاهش ۲۵ درصدی نیروی کار خود تا پایان سال شد. این شرکت اعلام کرد که دولت این سرمایه‌گذاری ۸.۹ میلیارد دلار را در سهام عادی اینتل به دلیل اطمینان دولت به نقش اینتل در گسترش صنعت نیمه‌هادی داخلی انجام داده است. دولت بایدن در ابتدا گفته بود که اینتل برای دریافت پول مالیات‌دهندگان باید معیارهای عملکرد مشخصی دست یابد، اما ترامپ این اهداف را برای خرید سهام در اینتل حذف کرد.

چه نگرانی‌هایی وجود دارد؟

کارشناسان اقتصادی نگرانند که سهام دولت در اینتل، در را به روی فشار سیاسی و رفیق‌بازی باز کند. اینتل هفته گذشته در یک پرونده فدرال هشدار داد که ممکن است واکنش‌های نامطلوبی، چه آبی و چه در طولانی مدت، از سوی سرمایه‌گذاران، کارمندان، مشتریان، تأمین‌کنندگان، سایر شرکای تجاری، دولت‌های خارجی یا رقبا وجود داشته باشد.

لینسکیام نوشت: «با وجود دولت آمریکا به عنوان بزرگترین سهامدار، اینتل با فشار دائمی برای همسو کردن تصمیمات شرکت با اهداف هر حزب سیاسی که در قدرت است، مواجه خواهد بود. آیا اینتل تأسیسات خود را بر اساس کارایی اقتصادی مکان‌یابی و حفظ خواهد کرد یا بر اساس اولویت‌های دولت؟ آیا بر اساس شایستگی استخدام و اخراج خواهد کرد یا بر اساس ارتباطات سیاسی؟»

لینسکیام تنها تحلیلگری نیست که اشاره می‌کند تصمیمات ناخوشایندی که مدیران عامل می‌گیرند، در صورتی که دولت در شرکت‌هایشان سهام داشته باشد، ممکن است با اختیارات آمریکا در تضاد قرار گیرد. مایکل استرین، مدیر مطالعات سیاست اقتصادی در مؤسسه آمریکان انترپرایز، ضمن اذعان به اینکه هنوز مشخص نیست دولت ترامپ برای سرمایه‌گذاری‌های آینده چه برنامه‌ای دارد، گفت: «خطرات بزرگی برای این شرکت‌ها وجود دارد. بسیاری از کارهایی که شرکت‌ها برای رقابتی‌ماندن در بازار باید انجام دهند، از نظر سیاسی نامحبوب هستند، مانند تعدیل نیرو. اگر رئیس‌جمهور احساس کند که این اقدامات برای او آسیب‌پذیری سیاسی ایجاد می‌کند، انجام این حرکات دردناک اما ضروری برای این شرکت‌ها بسیار دشوارتر خواهد شد.»

دولت ترامپ تمایل خود را برای استفاده از سیاست صنعتی به روش‌های دیگری - که از اصول اقتصاد بازار آزاد که مدت‌ها مورد علاقه محافظه‌کاران و شرکت‌های بزرگ آمریکایی بوده فاصله می‌گیرد- نشان داده است. به طور مشخص استفاده تهاجمی و گاه تنبیهی ترامپ از تعرفه‌ها که به گفته او کسری تجاری کشور را کاهش می‌دهد، تولید آمریکا را احیا می‌کند و درآمد فدرال ایجاد می‌کند، یادآور سوداگری قرن‌های گذشته است و با ایده‌های اقتصاد آزاد (رسم)

دونالد ترامپ ۲۲ اوت اعلام کرد که دولت آمریکا ۱۰٪ سهام شرکت اینتل را به دست آورده و ۱۱.۱ میلیارد دلار از بودجه پیش‌تعهد شده را به ۴۳۳.۳ میلیون سهم بدون حق رأی با قیمت ۲۰.۴۷ دلار تبدیل کرده است. این معامله به مالیات‌دهندگان آمریکایی سود کاغذی ۱.۹ میلیارد دلاری نسبت به قیمت بازار ۲۴.۸۰ دلار داده است و واشنگتن را به یکی از بزرگ‌ترین سهام‌داران اینتل تبدیل کرده است.

ارزش بازاری اینتل اکنون ۱۰۸ میلیارد دلار است که بسیار کمتر از ارزش ۴.۳ تریلیون دلاری انویدیا محسوب می‌شود. سهام این شرکت همچنان بیش از ۶۰٪ پایین‌تر از اوج دو دهه پیش خود قرار دارد. بخش عمده‌ای از سهام دولتی از کمک‌های قانون چپس که در دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن آغاز شد، نشئت می‌گیرد. ترامپ پیش‌تر از این کمک‌ها به‌عنوان هدیه بلاعوض انتقاد می‌کرد، اما اکنون آن را فرصت سرمایه‌گذاری می‌خواند.

حامیان این اقدام در دولت می‌گویند که این حرکت تضمین می‌کند آمریکا از یارانه‌هایش سود ببرد، در حالی که منتقدان هشدار می‌دهند که ممکن است بخش فناوری را سیاسی کند و بازارها را مختل نماید. این مداخله نادر، یادآور نجات جنرال موتورز در بحران مالی ۲۰۰۸ است و منعکس‌کننده استراتژی ترامپ برای تغییر شکل صنعت جهانی تراشه به منظور کاهش وابستگی آمریکا به تولیدات چینی است.

چرا آمریکا در اینتل سرمایه‌گذاری کرد؟

ترامپ می‌گوید که مایل است تولید تراشه در آمریکا را افزایش دهد و وابستگی کشور به تراشه‌های تولید شده در خارج را کاهش دهد. او معتقد است که سرمایه‌گذاری در اینتل به آمریکا کمک خواهد کرد تا موقعیت خود را برای حفظ برتری فناوری‌های بر چین در رقابت هوش مصنوعی بهبود بخشد. اما آمریکا پیش از این نیز از طریق «قانون تراشه و علم» در دوران بایدن در اینتل سرمایه‌گذاری کرده بود و آقای ترامپ و مقامات ارشد دولتش گفتند که دولت آمریکا مستحق دریافت بازدهی از سرمایه‌گذاری خود است.

کارولین لویت، سخنگوی کاخ سفید، روز پنجشنبه گفت که دولت سهامی را در اختیار می‌گیرد تا اطمینان حاصل شود که دولت ایالات متحده در حال ثروتمند کردن دوباره کشورمان است و از برخی از این معاملات سود می‌برد. هاوارد لوتنیک، وزیر بازرگانی، به CNBC گفت: «ما باید در ازای پولمان سهم مالکیتی بگیریم. بنابراین ما پولی را که قبلاً در دولت بایدن تعهد شده بود، تحویل خواهیم داد و در ازای آن سهام دریافت خواهیم کرد.»

اما اسکاوت لینسکیام، کارشناس برجسته سیاست اقتصادی و تجاری، از معامله اینتل انتقاد کرد و گفت که اینتل نه فقط برای چند سال، بلکه برای دهه‌ها با مشکل مواجه بوده است. اینتل در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰، زمانی که اکثر راینه‌های شخصی به پردازنده‌های این شرکت متکی بودند، رونق داشت. ظهور رقاباتی مانند AMD و عدم موفقیت اینتل در انطباق با محاسبات موبایلی پس از ظهور آیفون در سال ۲۰۰۷، این تراشه‌ساز را به شدت تحت تأثیر قرار داد. اکنون در حالی که انویدیا و AMD برای تسلط بر

بیشتر شبیه چین باشیم» با درگیر کردن بیشتر دولت فدرال در شرکت های آمریکایی، پیام متناقضی ارسال می کند. به عقیده لاینسیکام هیچ بحرانی وجود ندارد و قطعاً هیچ جنگی هم نیست. بنابراین این یک گسست بزرگ از کارهایی است که قبلاً انجام داده شده است. اگرچه اقتصاددانان و سیاستمداران در مورد موفقیت نجات جنرال موتورز و کرایسلر اختلاف نظر دارند، اما بدون شک یک بحران در آن زمان وجود داشت. دولت فدرال برای تثبیت این دو خودروساز، سهام مالکیتی را در اختیار گرفت اما ظرف چند سال و پس از اینکه شرکت ها به ثبات مالی رسیدند، سهام را فروخت.

چگونه باید قضاوت کرد؟

در حالی که مالکیت جزئی اینتل یا شرکت های دیگر دقیقاً سوسیالیسم نیست، اما این امر قطعاً مرزهای بین بخش خصوصی و بخش دولتی را کمرنگ می کند. سوسیالیسم و اقتصاد آزاد یک کلید روشن و خاموش نیستند، بلکه یک طیف هستند و مالکیت جزئی شرکت های آمریکایی گامی به سوی سوسیالیسم است.

به عقیده برخی کارشناسان، سهام مالکیتی آمریکا در اینتل مطمئناً آمریکا را به سوسیالیسم نزدیکتر کرده و از رفاه می کاهد. اما برخی دیگر مانند استرین آن را حرکتی به سوی سرمایه داری دولتی تلقی می کنند و نه سوسیالیسم. لونتیک، وزیر بازرگانی دولت، نیز ضمن بیان این که «اینتل موافقت کرد که ۱۰٪ از شرکت خود را که البته ۱۱ میلیارد دلار ارزش داشت، به ما بدهد»، گفت: «پس این سوسیالیسم نیست. این سرمایه داری است.»

جفری گرتز، پژوهشگر ارشد در مرکز امنیت جدید آمریکا، به دویچه وله گفت: «دولت ترامپ دیدگاه بسیار گسترده ای از آنچه برای مداخلات دولت آمریکا در بخش خصوصی ممکن است، اتخاذ کرده و به شدت در حال فراتر رفتن از مرزها است.» او اقدامات اخیر را غیرمعمول توصیف کرد و بین تلاش های دولت های دیگر برای تحریک کل بخش های اقتصادی و رویکرد شخصی تر و هدفمندتر ترامپ تمایز قائل می شود. او گفت: «آن ها در حال انجام معاملات موردی با شرکت های منفرد هستند. این رویکردی کاملاً متفاوت از تعیین استانداردها یا دستورالعمل های سیاست صنعتی در سطح کلان صنعت است.»

سوجای شیواکومار، مدیر برنامه نوآوری آمریکا در مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی واشنگتن دی سی، می گوید با توجه به حمایت دولتی گسترده در کشورهایی مانند چین و دیگر نقاط، صنعت جهانی نیمه هادی یک زمین بازی برابر نیست. به عقیده او اینتل فراتر از یک شرکت است و تصمیم برای سرمایه گذاری در آن باید مورد تحسین قرار گیرد. او افزود: «زمان آن رسیده که فهمیم این نوع سیاست صنعتی اکنون در اقتصادهای پیشرفته به یک هنجار تبدیل شده و دولت ها این شکل از حمایت گسترده را ارائه می دهند. اگر ما در آمریکا به این افسانه بازار کاملاً خالص پایبند بمانیم، این خطر را به همراه دارد که ما عرصه را در یکی از استراتژیک ترین صنایع قرن واگذار کنیم.»

فر (که اقتصاد آمریکا را شکل داده، در تضاد است. استرین گفت که سهام دولت در شرکت های آمریکایی ریسک بزرگی برای مالیات دهندگان نیز به همراه دارد. این امر همچنین به ضرر مردم آمریکا تمام خواهد شد، زیرا شما شاهد خواهید بود که پول خوب مالیات دهندگان به دنبال سرمایه گذاری های بد می رود، چون دولت به سرعت یا به راحتی خود را از این ترتیبات خارج نخواهد کرد و به طور کلی، کشورهایی که این مسیر را رفته اند، رشد بهره وری کندتر، افزایش کندتر استانداردهای زندگی و شرکت هایی داشته اند که احتمال کمتری دارد رهبران صنعت باشند.»

هزینه سهام اینتل از کجا تأمین می شود؟

بخش عمده ای از پول نقد برای این سهام از «قانون تراشه و علم» در دوران بایدن تأمین می شود که هدف آن تقویت رقابت پذیری آمریکا در صنعت تراشه است. اینتل پیش از این ۲.۲ میلیارد دلار از قانون تراشه ها دریافت کرده و قرار است ۵.۷ میلیارد دلار دیگر نیز از این قانون دریافت کند. یک برنامه فدرال دیگر نیز ۳.۲ میلیارد دلار به اینتل داده است که در مجموع، طبق بیانیه اینتل، ۱۱.۱ میلیارد دلار می شود. اینتل و دولت فدرال می گویند این مالکیت غیرفعال خواهد بود و اعلام نکرده اند که آمریکا تا چه زمانی قصد دارد سهام خود را نگه دارد، هرچند ماده ای برای افزایش بیشتر سهام دولت وجود دارد.

اینتل می گوید قصد دارد از این پول برای گسترش ظرفیت تولید تراشه خود از طریق نوسازی و افزایش اندازه سایت های خود در آریزونا و سایر نقاط آمریکا استفاده کند. کوین هبست، رئیس شورای اقتصاد ملی آمریکا، از سهام دولت دفاع کرده و فرایند مالکیت جزئی اینتل را به دلیل بودجه فراهم شده توسط قانون تراشه ها، شرایط بسیار بسیار ویژه خوانده است.



اینتل در دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰، زمانی که اکثر رایانه های شخصی به پردازنده های این شرکت متکی بودند، رونق داشت. ظهور رقاباتی مانند AMD و عدم موفقیت اینتل در انطباق با محاسبات موبایلی پس از ظهور آیفون در سال ۲۰۰۷، این تراشه ساز را به شدت تحت تأثیر قرار داد. اکنون در حالی که انویدیا و AMD برای تسلط بر رقابت تراشه های هوش مصنوعی تلاش می کنند، اینتل عقب مانده است.

آیا این تصمیم سابقه دارد؟

یکی از دلایلی که اقتصاددانان با سهام دولت در اینتل احساس ناراحتی می کنند، پیامی است که ممکن است درباره اقتصاد آمریکا ارسال کند. برجسته ترین نمونه مدرن از سرمایه گذاری مشابه آمریکا در بحران مالی ۲۰۰۸ رخ داد؛ زمانی که آمریکا ۷۰۰ میلیارد دلار برای نجات بانک های بزرگ و بیش از ۱۷ میلیارد دلار برای دو شرکت از سه شرکت بزرگ خودروسازی آمریکا هزینه کرد. این کار را به این دلیل انجام داد که بانک ها آن قدر بزرگ بودند که نمی توانستند ورشکسته شوند و فروپاشی احتمالی شرکت های خودروسازی می توانست میلیون ها شغل را از بین ببرد.

کارشناسان اکنون در مورد عقلانیت خرید سهام در یک شرکت زمانی که اقتصاد در بحران نیست، سؤالاتی را مطرح می کنند. لاینسیکام گفت که دولت با برجسته کردن مشکلاتی که چین با اقتصاد خود دارد و در عین حال گفتن اینکه «ما می خواهیم



خشکی یادریا

قدرت برّی و بحری چگونه در نبرد برای نظم نوین جهان نقش ایفا می کنند؟

Foreign Affairs

رقابت قدرت های بزرگ بار دیگر روابط بین الملل را تعریف می کنند، اما خطوط دقیق رقابت امروزی همچنان محل بحث است. برخی ناظران بر پیشینه های ایدئولوژیک از دوران جنگ سرد تأکید می کنند، برخی دیگر بر تغییر توازن نظامی تمرکز دارند و گروهی دیگر رهبران و انتخاب هایشان را برجسته می کنند. در واقع درگیری های مدرن بر سر نظام بین الملل از یک اختلاف دیرینه و البته ناشناخته بر سر منابع قدرت و سعادت سرچشمه می گیرد. این اختلاف از جغرافیای نشئت گرفته و دو دیدگاه جهانی متضاد را به وجود آورده است؛ یکی برّی (قاره ای) و دیگری بحری (دریایی).

در جهان برّی واحد پول قدرت، «سرمزین» است. بیشتر کشورها به لحاظ جغرافیایی، در جهانی قاره ای با همسایگان متعدد زندگی می کنند. این همسایگان، از نظر تاریخی، دشمنان اصلی یکدیگر بوده اند. آن هایی که قدرت کافی برای تسخیر دیگران را دارند (قدرت های مسلط قاره ای مانند چین و روسیه) معتقدند که نظام بین الملل باید میان آن ها به حوزه های نفوذ عظیم تقسیم شود. آن ها منابع را به ارزش های خود سرازیر می کنند تا از مرزها محافظت کنند، همسایگان را در جنگ های ویرانگر تسخیر و مغرب سازند و حکومت استبدادی را در داخل برای اولویت دادن به نیازهای نظامی بر نیازهای غیرنظامی مستحکم کنند. نتیجه آن یک چرخه معیوب است. مستبدان برای توجیه سرکوب خود و حفظ تاج و تخت، به یک دشمن بزرگ نیاز دارند و تهدیدات امنیتی ساختگی ایجاد می کنند که به جنگ های بیشتر می انجامد.

در مقابل، دولت هایی که خندق از اقیانوس دارند، از امنیت نسبی در برابر تهاجم برخوردارند. بنابراین آن ها می توانند به جای جنگ با همسایگان بر انباشت ثروت تمرکز کنند. این دولت های دریایی «پول» را منبع قدرت می دانند، نه قلمرو را. آن ها سعادت داخلی را از طریق تجارت بین المللی و صنعت پیش می برند و بده بستان میان نیازهای نظامی و غیرنظامی را به حداقل می رسانند. در حالی که قدرت های مسلط برّی به سمت راهبردهای بازی محدود و برد-باخت که برای شکست خوردگان ویرانگر است گرایش دارند، آن هایی که در نظم دریایی سرمایه گذاری کرده اند، بازی نامحدود انباشت ثروت و معاملات سودمند متقابل را ترجیح می دهند. آن ها همسایگان را شرکای تجاری می بینند، نه دشمن.

جهان بینی دریایی به آنتیان باستان بازمی گردد که امپراتوری ساحلی شان به کسب ثروت از تجارت ساحلی وابسته بود. چنین دولت هایی مانند اقیانوس ها را به عنوان مشاعات تلقی کنند تا همه بتوانند از آن ها بهره مند شوند و با امنیت تجارت کنند. تصادفی نیست که هوگو گروتیوس، بنیان گذار و پدر حقوق بین الملل، از جمهوری هلند، یک امپراتوری تجاری، برخاسته است. همچنین از زمان جنگ جهانی دوم، کشورهای دارای ذهنیت تجاری، نهادهای منطقه ای و جهانی را با هدف تسهیل تجارت، به حداقل رساندن هزینه های معامله و انباشت ثروت توسعه داده اند. آن ها گارد ساحلی و نیروی دریایی خود را برای ازبین بردن درزی دریایی هماهنگ کرده اند تا تجارت برقرار بماند. این امر به یک نظم دریایی و مبتنی بر قوانین با ده ها عضو منجر شده است که با هم مقرراتی را که از همه آن ها محافظت می کند، اجرامی کنند.

رقابت امروز جدیدترین نسخه از درگیری برّی-بحری است. از جنگ جهانی دوم، راهبرد ایالات متحده بازتاب

آسیبی ندید. همین امر در مورد ایالات متحده در هر دو جنگ جهانی نیز صادق بود.

پس از جنگ های ناپلئونی، انقلاب صنعتی رشد اقتصادی تصاعدی را به ارمغان آورد. این امر زمین بازی را حتی بیشتر به نفع قدرت های دریایی تغییر داد. ناگهان کسب قدرت از طریق صنعت، بازرگانی و تجارت بسیار آسان تر از جنگ های ویرانگر ثروت شد. انجام این کار به خطوط ارتباطی خارجی که توسط دریاها فراهم می شد بستگی داشت، نه خطوط داخلی که قدرت های برّی، مانند فرانسه ناپلئونی، برای دفاع و گسترش امپراتوری های خود از آن بهره می بردند. در نتیجه امروزه نظم جهانی ماهیتی بحری دارد، هرچند کمتر کسی آن را این گونه درک می کند. حدود نیمی از جمعیت جهان در کنار دریا زندگی می کنند، مناطق ساحلی تقریباً دو سوم ثروت جهانی را ایجاد می کنند، ۹۰٪ کالاهای تجاری (بر اساس وزن) از طریق اقیانوس ها به مقصد نهایی خود می رسند و کابل های زیردریایی ۹۹٪ ترافیک ارتباطات بین المللی را تشکیل می دهند. نهادها و معاهدات بین المللی بر تجارت نظارت دارند. دریاها همه را به همه چیز متصل می کنند. هیچ دولتی به تنهایی نمی تواند آن ها را باز نگه دارد، اما ائتلافی از دولت های ساحلی می تواند آن ها را برای تردد امن کند.

این نظام به طور گسترده به نفع مردم جهان بوده است. قوانین تجاری تنگناها را به حداقل رسانده و هزینه ها را کاهش داده اند. دریاها امن و باز رشد اقتصادی را تسهیل کرده و سطح زندگی را بالا برده اند. مردم می توانند به خارج سفر کنند، کار کنند و سرمایه گذاری کنند. میلیاردها بزرگترین ذی نفعان نظم دریایی هستند زیرا بیشترین دارایی را برای از دست دادن در هنگام مصاحره جهانی است. کشورهایی که در نظم دریایی سرمایه گذاری کرده اند بسیار ثروتمندتر از آن هایی هستند که به دنبال تضعیف آن هستند. حتی آن هایی که قصد سرنگونی این نظام را دارند نیز از آن سود برده اند. به عنوان مثال، چین تنها پس از پیوستن به نظم دریایی در پایان جنگ سرد ثروتمند شد.

تسخیر و فروپاشی

در جهان برّی، قدرت تابعی از قلمرو است. همسایگان خطرناک هستند. از آنجا که همسایگان قوی ممکن است تهاجم کنند، قدرت های مسلط برّی برای بی ثبات

جایگاه آن به عنوان یک قدرت بحری بوده است. به دلیل ساختار اقتصادی، این کشور در حفظ تجارت و بازرگانی منافع دارد. همچنین به لطف جغرافیا و قدرتش می تواند مانع از تضعیف حاکمیت دیگر دولت ها توسط سایر کشورها شود. در همین حال، چین، ایران، کره شمالی و روسیه می خواهند نظم مبتنی بر قوانین را تضعیف کنند، زیرا رهبران شان جوامع لیبرال تر را تهدیدی وجودی برای حکومت و دیدگاه های امنیت ملی خود می دانند. ایالات متحده می تواند در جنگ سرد دوم، همانند جنگ سرد اول، با پایبندی به راهبردهای موفق قدرت بحری پیروز شود. اما اگر به پارادایم برّی بازگردد، با ایجاد موانع، تهدید همسایگان و تضعیف نهادهای جهانی به احتمال زیاد شکست خواهد خورد و ممکن است دیگر نتواند خود را باز یابد.

ترفندهای تجارت

بریتانیا در طول جنگ های ناپلئونی، کتاب راهنمای مدرن بحری را برای مقابله با قدرت های برّی توسعه داد. در حالی که دیگر کشورهای اروپایی یکدیگر را از نظر نظامی نابود می کردند، لندن نه با اعزام ارتش خود برای نابودی رقیب، بلکه با ثروتمند شدن از طریق تجارت و صنعت به قدرت مسلط جهانی تبدیل شد. تمام دولت های برّی مجبور بودند ارتش های بزرگی را برای تسخیر یا جلوگیری از تسخیر شدن حفظ کنند. آن ها عمدتاً اقتصاد خود را حول نیازهای ارتش و نه بازرگانان شان سازماندهی می کردند. اما بریتانیا که از هر سو توسط آب و نیروی دریایی مسلط خود محافظت می شد، کمتر از تهاجم می ترسید. بنابراین یک نیروی زمینی بزرگ و پرهزینه نیاز نداشت. این کشور بر انباشت ثروت خود از طریق تجارت تمرکز کرد و برای دفاع از خطوط کشتی رانی به نیروی دریایی خود تکیه کرد. از میان تمام قدرت های بزرگ، تنها بریتانیا به تمام ائتلاف های متوالی علیه فرانسه پیوست. پس از آنکه نیروی دریایی سلطنتی ناپلئون را در ترافالگار شکست داد، او به یک راهبرد اقتصادی روی آورد. ناپلئون محاصره ای در سراسر قاره بر تجارت بریتانیا اعمال کرد که به «نظام قاره ای» معروف شد؛ راهبردی که ناپلئون آن را (la France avant tout) «اول فرانسه» توصیف کرد. اما این محاصره به اقتصاد فرانسه و متحدانش بسیار بیشتر از بریتانیا آسیب رساند؛ چرا که بریتانیا دسترسی دریایی به بازارهای جایگزین در سراسر کره زمین داشت. این محاصره ناپلئون را به تهاجم ویرانگر خود به روسیه، که به تجارت با بریتانیا ادامه می داد، سوق داد.

بریتانیا به جای نبرد مستقیم با ارتش بزرگ ناپلئون، از ثروت روزافزون خود برای تأمین مالی و تسلیح اتریش، پروس، روسیه و شمار زیادی از دولت های کوچکتر استفاده کرد که با هم بخش عمده ای از نیروهای ناپلئون را در جبهه اصلی در اروپای مرکزی یا شرقی زمین گیر کردند. سپس بریتانیایی ها جبهه ای جانبی در شبه جزیره ایبری، که ناپلئون آن را «زخم اسپانیایی» خود می نامید، گشودند. این جبهه دسترسی دریایی بهتری نسبت به دسترسی زمینی داشت، بنابراین نرخ فرسایش به نفع آن ها بود. تلفات تجمعی ناشی از این جبهه و جبهه اصلی در نهایت ناپلئون را بیش از حد توانش گسترش داد و زمانی که دشمنانش همزمان علیه او متحد شدند، ارتش او را محکوم به فنا کرد. تقریباً هر کشور اروپایی آسیب های جنگی گسترده ای را متحمل شد، اما اقتصاد بریتانیا



منادیان جنگ

بیشتر کشورهای از نظر جغرافیایی بزی هستند. آن‌ها فاقد یک خندق اقیانوسی هستند که آن‌ها را به طور کامل از تهدیدها مصون بدارد. تنها نظم بحری مبتنی بر قوانین، حمایت کامل را به چنین دولت‌هایی ارائه می‌دهد. نهادها و سیستم‌های اتحادی، قابلیت‌های متنوع بسیاری را برای مهار تهدیدات ادغام می‌کنند. آن‌ها نوعی بیمه برای نظم مبتنی بر قوانین هستند. آن‌ها نمی‌توانند خطرات را به طور کامل از بین ببرند، اما اگر اعضا برای به حداقل رساندن رشد اقتصادی خود و مهار بزی‌ها هماهنگ شوند، می‌توانند خطرات را به حداقل برسانند.

اما هنوز علاقه‌مندان بسیاری به خشکی در جهان وجود دارد. پوتین به وضوح اعلام کرده که قصد دارد مرزهای روسیه را گسترش دهد. هدف اولیه او یعنی کنترل بر اوکراین، پیش‌غذای قبل از غذای اصلی است. پوتین با تشریح منوی خود گفت: «یک قانون قدیمی وجود دارد که هر جاسوس روسی با بگدار، آنجا مال ماست.» این منو حداقل شامل اروپای مرکزی و شرقی است که نیروهای شوروی پس از جنگ جهانی دوم آن را اشغال کردند. بیانیۀ او همچنین ممکن است نشان‌دهندۀ چشم‌انداز قدرت بر پاریس باشد که نیروهای روسی در پایان جنگ‌های ناپلئونی به آن رسیدند.

همانند جنگ سرد اول، مسکو می‌خواهد غرب را هم از بیرون و هم از درون تجزیه کند. از زمان انقلاب بلشویکی، روس‌ها در تبلیغات تبحر داشته‌اند. آن‌ها از این ابزار برای ترویج موفقیت‌آمیز کمونیسم در سراسر جهان استفاده کردند و هزینه‌های سنگینی را بر رشد بسیاری از کشورها برای دهه‌ها تحمیل نمودند. اکنون روسیه از پروپاگاندا برای گسترش این افسانه استفاده می‌کند که ناتو روسیه را تهدید می‌کند و نه برعکس (کشورهای ناتو به قلمرو مسکو طمع ندارند؛ آن‌ها می‌خواهند روسیه با آشفته‌گی دیستوپایی داخلی خود مقابله کند و به عضو سازنده در نظام بین‌الملل تبدیل شود).

رسانه‌های اجتماعی به شدت توانایی روسیه را برای ایجاد نفاق در خارج از کشور افزایش داده و این کار را با دامن‌زدن به نفرت در هر دو طرف مسائل تفرقه‌انگیز انجام می‌دهد. مسکو تلاش کرده است تا جنگ در اوکراین را به یک موضوع تفرقه‌انگیز تبدیل کند که ایالات متحده را از اروپا و دولت‌های مختلف اروپایی را از یکدیگر جدا کند و هم ناتو و هم اتحادیه اروپا را تضعیف کند. این کشور به ترویج برگزیت کمک کرد که پیوندهای بریتانیا با قاره را از بین برده است. با حمایت از نیروهای بشمار اسد، دیکتاتور سوریه، در طول جنگ داخلی این کشور و اکنون با بی‌ثبات کردن آفریقا، به ایجاد جریان‌های عظیم مهاجر کمک کرده و پناهندگان را به اروپا سرازیر کرده است. این ورودها عمیقاً بی‌ثبات‌کننده بوده و ظهور راست‌انزواگرایی قاره را تسهیل کرده است.

دیگر قدرت‌های بزی نیز مایل به سرنگونی نظم جهانی کنونی هستند. کره شمالی کنترل کل شبه‌جزیره کره و حذف کره جنوبی را می‌خواهد. جبهه اصلی ایران خاورمیانه است، جایی که تهران به دنبال گسترش نفوذ خود بر غزه، عراق، لبنان و سوریه است.

و اما در مورد چین؛ تصمیم این کشور برای ادغام در نظم جهانی کنونی در راستای کسب ثروت، نشان می‌داد که با وجود دولت اقتدارگرایی خود، ممکن است دیدگاه بحری را اتخاذ کند. حتی نیروی دریایی بزرگی ساخت. اما پکن، به دلیل دریاهای تنگ، کم‌عمق، پر از جزیره و محصور که سواحل آن را احاطه کرده‌اند، نمی‌تواند به طور قابل‌اعتمادی آن نیروی دریایی را در زمان جنگ به کار گیرد. این امر آن را بسیار شبیه آلمان می‌کند که نیروی دریایی بزرگی ساخت اما نتوانست به طور قابل‌اعتمادی در هیچ یک از دو جنگ جهانی از آن استفاده کند. بریتانیا دریای شمال و دریای بالتیک را محاصره کرد، ترافیک تجاری آلمان را از بین برد و ترافیک دریایی آن را عمدتاً به زیردریایی‌ها کاهش داد. در جنگ جهانی دوم، برلین برای خروج مطمئن‌تر زیردریایی‌های خود به سواحل طولانی فرانسه و نروژ نیاز داشت. اما این هنوز برای نیروی دریایی آن، چه رسد به ناوگان تجاری‌اش، کافی نبود. چین حتی بیشتر از آلمان آن زمان به تجارت و واردات، به ویژه انرژی و غذا، وابسته است. تنگناهای اقتصادی ناشی از توقف

معجزات اقتصادی جنگ سرد را تجربه کردند. گسترش بیش از حد در مورد سقوط اتحاد جماهیر شوروی نیز نقش اساسی داشت. آن امپراتوری نه تنها اروپای شرقی را در پایان جنگ جهانی دوم بلعید، بلکه یک مدل اقتصادی را تحمیل کرد که برای حکومت دیکتاتوری مناسب بود اما برای رشد اقتصادی نه. سپس این برنامه را تا جایی که ممکن بود به جهان در حال توسعه گسترش داد. نهایتاً اقتصاد گندشوروی نتوانست ماجراجویی‌های امپراتوری و پروژه‌های غیرعملی مسکو را تحمل کند.

در جنگ جهانی اول هر قدرت اروپایی، از جمله بریتانیا، راهبردهای بزی را دنبال می‌کرد که نیازمند استفاده از ارتش‌های عظیم برای ایجاد امپراتوری‌های متنوع با قلمروهای همپوشان بود. هر دولت، حتی در درون هر سیستم اتحادی، دشمنان و جبهه‌های اصلی متفاوتی داشت. این امر به مجموعه‌ای از جنگ‌های ناهماهنگ و موازی منجر شد. قدرت‌های اروپایی، از جمله بریتانیا، همچنین با مشکل مواجه بودند. افسران ارتش ماه‌ها بر حملات به بن‌بست‌رسیده پافشاری می‌کردند و صدها هزار جوان را به جای اعتراف به اسراف‌آمیز بودن راهبردها به هدر می‌دادند.

می‌توان گفت هیچ کشور اروپایی به طور کامل از خسارات جنگ جهانی اول بهبود نیافت. جنگ، امپراتوری‌های بزی را که بر جنگیدن اصرار داشتند (اتریش-مجارستان، آلمان و روسیه) نابود کرد. فرانسه و بریتانیا نیز با وجود پیروزی، پس از آن وضعیت بدتری داشتند. ایالات متحده با انزجار از درگیری‌های اروپایی خارج شد و راه را برای طرفداران اولیه «اول آمریکا» هموار کرد؛ کسانی که تعرفه‌هایی را وضع کردند که رکود بزرگ را عمیق‌تر کرد و زمینه را برای تکرار جنگ جهانی دوم، در مقابل، در طول صلح طولانی بین جنگ‌های ناپلئونی و جنگ جهانی اول، ثروت اروپا افزایش یافت. به همین ترتیب، زمانی که ایالات متحده برای پیروزی در جنگ جهانی دوم از پارادایم بحری پیروی کرد، رفاه بی‌سابقه‌ای به دنبال داشت. برخلاف پس از جنگ جهانی اول، واشنگتن به انزواگرایی عقب‌نشینی نکرد. در عوض با کمک به بازسازی شرکا و ایفای نقش به عنوان ضامن یک نظام بین‌المللی که با همکاری متحدان پس از جنگ برای حفظ صلح ایجاد کرد، ردای رهبری را بر عهده گرفت. این نهادها در اروپا تا زمانی که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، به اوکراین حمله کرد، موفق بودند.

کردن کشورهای مجاور تلاش می‌کنند. در دوران مدرن، آن‌ها این کار را با سرازیر کردن اخبار جعلی برای دامن‌زدن به کینه‌های داخلی و اختلافات منطقه‌ای انجام می‌دهند. همسایگان ضعیف نیز تهدیدی محسوب می‌شوند، زیرا تروریسم و هرج و مرج می‌تواند از مرزهای مشترک سرایت کند. برای محافظت از خود و افزایش قدرت، دولت‌های بزی اغلب به همسایگان خود حمله کرده و آن‌ها را می‌بلعند و تهدیدات بالقوه را با پاک کردن آن‌ها از نقشه از بین می‌برند.

قدرت‌های مسلط بزی موفق از دو قانون پیروی می‌کنند؛ اجتناب از جنگ در دو جبهه و خنثی کردن همسایگان قدرتمند. اما نظریه امنیتی بزی هیچ توصیه‌ای برای زمان توقف گسترش ارائه نمی‌دهد و هیچ اتحاد دائمی به همراه ندارد. همسایگان می‌دانند که قدرت مسلط در بلندمدت در درازساز خواهد بود. در نتیجه، بزی‌ها اغلب خود را بیش از حد گسترش یافته، تنها و در معرض خطر فروپاشی می‌یابند. هم جنگ برای قلمرو و هم بی‌ثبات‌سازی همسایگان به سرعت ثروت را نابود می‌کند.

به عنوان مثال آلمان می‌توانست با توجه به نرخ رشد اقتصادی سریع‌تر نسبت به همسایگانش، در قرن بیستم از نظر اقتصادی بر قاره اروپا تسلط یابد. در عوض دو جنگ جهانی توسعه طلبانه به راه انداخت. در هر دو جنگ با جنگیدن در چندین جبهه علیه چندین قدرت بزرگ، قوانین امپراتوری بزی را نقض کرد. این جنگ‌ها به جای تثبیت سلطه آلمان، ظهور آن را برای چندین نسل با هزینه‌ای هنگفت از جان و ثروت در سراسر اروپا به تأخیر انداخت.

به همین ترتیب ژاپن تحت یک نظم تجاری بحری شکوفا شد. سپس در دهه ۱۹۳۰، پارادایم بزی را در پیش گرفت و امپراتوری بزرگی را در سرزمین اصلی آسیا تصرف کرد. همانند آلمان، تلاش آن در ابتدا به قلمرو منجر شد اما دشمنان متعدد و گسترش بیش از حد نظامی و اقتصادی را به وجود آورد که هم ژاپن و هم کسانی را که مورد تهاجم قرار داده بود، نابود کرد. ژاپن پس از جنگ به پارادایم دریایی کار از طریق سازمان‌های بین‌المللی و تحت قوانین بین‌المللی بازگشت. این امر به معجزه اقتصادی ژاپن منجر شد که در آن یک کشور ویران به سرعت به یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان تبدیل شد (هنگ‌کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان نیز به لطف نظام بحری



نبرد ترافالگار اثر ویلیام کلارکسون استنفیلد

تجارت اقیانوسی آن، اقتصادش را فلج خواهد کرد.

همان طور که اوکراین با غرق کردن کشتی های روسی نشان داده است، پهپادهای می توانند دریاهای تنگ را ببندند. چین ۱۳ همسایه زمینی و هفت همسایه دریایی دارد و کمبودی در اختلافات با آن ها ندارد. با زیردریایی ها، توپخانه ساحلی، پهپادها و هواپیماها، این همسایگان می توانند ترافیک تجاری چین را متوقف کرده و مسیر دریایی آن را خطرناک کنند. در مقابل، بسیاری از همسایگان ساحلی نزدیک آن برای رسیدن به اقیانوس باز نیازی به عبور از دریای چین جنوبی ندارند. اندونزی، مالزی، فیلیپین، تایلند و همچنین تایوان، همگی سواحل جایگزینی در دریاهای باز دارند که محاصره آن ها را دشوار می کنند.

مانند روسیه، چین نیز دیدگاه بڑی خود را حفظ کرده است. علاوه بر ادعاهای ارضی بر ژاپن و فیلیپین و تهدید به استفاده از زور برای تصرف تمام تایوان، پکن به دنبال قلمرو از بوتان، هند و نیپال است. وقتی شهروندان چینی سرزمین های تاریخی خود را فهرست می کنند، یا به سلسله یوان مغول که تا مجارستان امتداد داشت، یا به امپراتوری چینگ منچو که سرزمین هایی را که ابتکار کمربند و جاده اکنون از حوزه نفوذ روسیه جدا می کند در بر می گرفت، اشاره می کنند. چینی ها هنوز دو نام برای خود دارند: «پادشاهی میانه» یا حتی «اشکوتو» همه چیز زیر بهشت؛ یک نظم جهانی کامل در خود و تمام سرزمین هایی که تسخیر می کنند.

پکن، برخلاف مسکو، هنوز جنگ های تجاوزگرانه آشکاری را آغاز نکرده است. اما چین با وام های غارتگرانه ابتکار کمربند و جاده خود، که دریافت کنندگان را به شدت بدهکار می کند، در حال جنگ مالی است. در حال انجام جنگ سایبری، هک کردن زیرساخت های حیاتی دیگر کشورها و سرقت اسرار آن ها است. با محدود کردن صادرات مواد معدنی یکی کمیاب، جنگ منابع به راه انداخته، با سبذاری روی رودخانه مکونگ در جنوب شرقی آسیا و رودخانه یارلونغ تسانگیو در جنوب آسیا، جنگ اکولوژیکی به راه انداخته، و با سرازیر کردن فتتانیل به ایالات متحده، جنگ مواد مخدر به راه انداخته است. حتی با تهاجماتی به خاک هند که منجر به کشته شدن سربازان هند شده، در جنگ نامنظم نیز دست داشته است. این یک دستورالعمل بڑی برای گسترش بیش از حد است.

جلوگیری از فاجعه

برای مقابله با بڑی ها، ایالات متحده و متحدانش نیازی به اختراع چرخ از نو ندارند. راهبردی که جنگ سرد قبلی را برده، امروز نیز به همان اندازه قابل استفاده است. این راهبرد با این شناخت آغاز می شود که این مبارزه مانند مبارزه قبلی طولانی خواهد بود. به جای تلاش برای یک راه حل سریع، که می توانست جنگ هسته ای را به راه اندازد، پیروزمندان جنگ سرد اول، درگیری را برای چندین نسل مدیریت کردند. همین توصیه امروز نیز صدق می کند: قدرت های بحری باید صبور باشند و درگیری کنونی را سرد نگه دارند. آن ها به ویژه باید از جنگ های گرم در جبهه هایی که فاقد دسترسی دریایی کافی هستند، در دولت هایی که توسط کشورهای متخاصم که احتمالاً مداخله خواهند کرد احاطه شده اند و در دولت هایی که جمعیت محلی به طور گسترده مایل به ارائه کمک نیستند، اجتناب کنند. این ویژگی ها در مورد افغانستان و عراق صدق می کرد و به توضیح درگیری های ناموفق واشنگتن در آنجا کمک می کند.

به جای جنگ های گرم، ایالات متحده و شرکایش باید از نقطه قوت بزرگ جهان بحری در برابر نقطه ضعف بزرگ بڑی استفاده کنند؛ یعنی ظرفیت های متفاوت آن ها برای تولید ثروت. آن ها باید بڑی ها را از مزایای نظم بحری با تحریم آن ها تا زمانی که نقض قوانین بین المللی را متوقف کنند، جنگ را کنار بگذارند و دیپلماسی را در آغوش بگیرند، محروم کنند. برخلاف تعرفه ها که مالکات بر واردات برای محافظت از تولید کنندگان داخلی هستند، تحریم ها معاملات هدفمند را برای مجازات بازیگران بدخواه غیرقانونی می کنند. حتی تحریم هایی که نرخ رشد را یک پادو درصد کاهش می دهند، می توانند اثرات ترکیبی ویرانگر و بلندمدتی داشته باشند، همان طور که مقایسه کره شمالی تحریم شده و کره جنوبی تحریم نشده نشان

می دهد. تحریم ها نوعی شیمی درمانی اقتصادی هستند. ممکن است تومور از بین نبرند، اما حداقل پیشرفت آن را کند خواهند کرد. آن ها به ویژه می توانند در به عقب راندن توسعه فناوری مؤثر باشند، همان طور که شوروی تجربه کرد.

واشنگتن و شرکایش باید پذیرای دولت هایی که تجدیدنظرطلب نیستند باشند. پیروزمندان جنگ سرد گذشته فهمیدند که اتحادها افزایشی هستند. شرکا قابلیت های جدیدی را به ارمان می آورند که می تواند به غلبه بر دشمنان کمک کند. بنابراین ایالات متحده باید شبکه خود را تقویت و گسترش دهد. باید نه تنها بر حفظ رفاه خود، بلکه بر رفاه شرکایش نیز تمرکز کند تا بتواند علیه قلدرها متحد شوند. سیستم های اتحادی همچنین باید به کسانی که توسط بڑی ها مورد حمله قرار گرفته اند کمک کنند؛ چرا که مقاومت آن ها دشمنان شان را تضعیف می کند. همان طور که غرب دشمنان مسکو را تا زمانی که اتحاد جماهیر شوروی از جنگ خود علیه افغانستان عقب نشینی کرد، مسلح کرد، اکنون نیز غرب باید تا هر زمان که لازم باشد به اوکرانین کمک کند. هرچه درگیری اوکرانین بیشتر ادامه یابد، مسکو ضعیف تر خواهد شد و خود را در معرض غارت احتمالی چین قرار خواهد داد.

اگر رژیم کنونی روسیه سقوط کند، مبارزه جانشینی ناشی از آن، آن را مجبور به کاهش تعهدات خارجی خود خواهد کرد. همان طور که در مورد اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ کره، زمانی که مرگ ژوزف استالین منجر به پایان سریع آن درگیری شد، رخ داد. اگر هر یک از قدرت های بڑی از طمع به قلمرو دیگر کشورها دست بردارند و در عوض به طور مسالمت آمیز به بهبود قوانین و نهادهای بین المللی کمک کنند، آنگاه ایالات متحده و شرکایش باید از آن ها در نظم مبتنی بر قوانین استقبال کنند. اما اگر این کشورها تغییر نکنند، پاسخ مهر است. واشنگتن در رویارویی قبلی خود با مسکو نه با یک پیروزی نظامی چشمگیر، بلکه با شکوفایی در حالی که اتحاد جماهیر شوروی یک افول اقتصادی خود ساخته را تحمل می کرد، پیروز شد. در دهه ۱۹۸۰ در حالی که شوروی ها برای کالاهای اساسی در صف منتظر بودند، آمریکایی ها به تعطیلات خانوادگی می رفتند. هدف کنونی ایالات متحده باید حفظ رفاه دیگر کشورهای و شرکا در حین تضعیف قدرت های بڑی باشد. این قدرت های اخیر ممکن است به این زودی از بین نروند، اما اگر نتوانند با نرخ رشد اقتصادی حامیان نظم بحری مطابقت داشته باشند، تهدید نسبی کاهش خواهد یافت.

گل به خودی

اهمیت برخورد بین نظم بڑی و نظم بحری مبتنی بر قوانین هرگز این قدر بالا نبوده است. قدرت های هسته ای زیادی وجود دارند و ایالات متحده به طور فزاینده ای تمایلی به ایفای نقش ضامن نهایی نظم جهانی کنونی با حمایت از متحدان و گسترش چتر هسته ای خود ندارد. اگر درگیری ها در اوکرانین، در سراسر آفریقا، و بین اسرائیل و ایران گسترش یابد و با هم ادغام شود، ممکن است یک جنگ جهانی سوم فاجعه بار رخ دهد. برخلاف جنگ های قبلی، همه در برابر حملات هسته ای و پیامدهای سمی آن آسیب پذیر خواهند بود.

ایالات متحده قبلاً گام های بزرگی برای شکست دادن دشمنان بڑی خود برداشته است. تحریم های سخت و کنترل های صادراتی را اعمال کرده است. کشورهایی را که با دشمنان مشترک روبرو هستند، تأمین مالی و تسلیح کرده است. اما منتقدان نظم مبتنی بر قوانین در حال قدرت گرفتن هستند. آن ها نواقص بسیار این نظام را می بینند اما مزایای مهم تر آن را نمی بینند. نظم مبتنی بر قوانین نه تنها با تسهیل جریان های تجاری، بلکه با بازدارندگی از رفتار بدخواهانه، به نفع افراد، کسب و کارها و دولت ها است. متأسفانه مردم به ندرت از فاجعه ای که از آن جلوگیری شده قدرتی می کنند.

امروز حتی مقامات ارشد ایالات متحده نیز از نظم کنونی انتقاد می کنند. در طول سال گذشته، واشنگتن به سمت یک رویکرد بڑی گرایش پیدا کرده است. ایالات متحده همیشه خندق های طبیعی خود (اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام) را برای محافظت از سرزمین اصلی خود خواهد داشت. اما همچنین مرزهای طولانی با کانادا و مکزیک دارد و واشنگتن با هر دو در حال درگیری است.

دموکراسی های دوست متعددی را سرزنش کرده، بر شرکای تجاری تعرفه وضع کرده و نهادهای بین المللی را که با تعیین و اجرای قوانین راه، رشد اقتصادی جهانی را تسهیل می کنند، فلج کرده است. زمینه هایی از واشنگتن در مورد الحاق کانادا، تصرف گرینلند از دانمارک و بازپس گیری کانال پاناما، گزینه های خرید و برنامه های تعطیلات کانادایی ها و اروپایی ها را برای همیشه تغییر خواهد داد. در بدترین حالت، اتحاد های غربی را از هم خواهد گسست.



دولت هایی که خندقی از اقیانوس

دارند، از امنیت نسبی در برابر تهاجم

برخورد دارند. بنابراین آن ها می توانند

به جای جنگ با همسایگان بر انباشت

ثروت تمرکز کنند. این دولت های دریایی

«پول» را منبع قدرت می دانند، نه قلمرو

را. آن ها سعادت داخلی را از طریق تجارت

بین المللی و صنعت پیش می برند

و بده بستان میان نیازهای نظامی و

غیر نظامی را به حداقل می رسانند.

راهبرد بد می تواند ایالات متحده را از قدرت ضروری به قدرت بی ربط تبدیل کند، زیرا شرکای سابق اتحاد های جدیدی را تشکیل می دهند که واشنگتن را مستثنی می کنند. چنین تغییری زمان بر خواهد بود، اما اگر اتفاق بیفتد، تغییرات پایدار خواهند بود. اروپایی ها با هم قوی تر خواهند شد و ایالات متحده ضعیف تر و تنها خواهد ماند. در بدترین سناریو، واشنگتن می تواند به یک دشمن اصلی مشترک برای چین، ایران، کره شمالی و روسیه تبدیل شود و هیچ متحدی برای کمک به آن باقی نماند. اما حتی بدون آن، ممکن است مجبور شود به تنهایی با پکن رقابت کند. اگر چنین شود، ممکن است برای پیروزی به سختی تلاش کند. چین تقریباً سه برابر ایالات متحده جمعیت دارد و پایگاه تولیدی بسیار بزرگتری دارد. سلاح های هسته ای دارد که می تواند به خاک آمریکا برسد و ممکن است هیچ تردید اخلاقی در استفاده از آن ها نداشته باشد. ایالات متحده نیز ممکن است در مورد استفاده از زرادخانه خود کمتر حساسیت به خرج دهد. به هر حال اگر یک دولت در آستانه شکست در یک درگیری بزرگ باشد، ممکن است انگیزه پیدا کند که به سمت هسته ای برود و یک فاجعه دوجانبه را به یک فاجعه جهانی تبدیل کند.

برای واشنگتن سناریویی که آن را تنها و شکست خورده رها کند، پایانی غم انگیز برای ۸۰ سال گذشته خواهد بود. در پایان جنگ جهانی دوم، این کشور دوستانی در سراسر جهان به دست آورده بود. اما آن سرمایه اخلاقی که با هزینه زیاد به دست آمده، در حال هدر رفتن است. مانند «اول فرانسه» ناپلئون، نتیجه بازگشت اخیر به «اول آمریکا» دشمن تراشی با متحدان در همه جا است. بدون شک دشمنان واشنگتن از دیدن به زانو در آمدن ایالات متحده لذت خواهند برد.

بسیاری از آمریکایی ها مزایای نظم بحری را بدیهی دانسته اند و بر نواقص آن خرده گرفته اند و در این فرایند بسیاری از مزایای جغرافیایی و تاریخی خود را به هدر داده اند. مانند اکسپدیتی که در اطرافشان است، اگر نظم جهانی ناپدید شود، دلتنگ آن خواهند شد. همانطور که پریکلس، رهبر آتنی، مدت ها پیش در آستانه مجموعه ای از اشتباهات آتنی که برای همیشه به برتری آن شهر پایان داد، این چنین ابراز تأسف کرد: «من از اشتباهات خودمان بیشتر می ترسم تا از دسیسه های دشمن.»



پرونده چین

نشست اخیر سازمان همکاری شانگهای ورژن پیروزی چین، نشان دهنده تغییرات مهمی در نظم جهانی است. در حالی که غرب، به ویژه ایالات متحده، بر متحدان سنتی خود تکیه دارد، این رویدادها بر تقویت همکاری‌های منطقه‌ای بین کشورهایی مانند روسیه و چین تأکید کردند. این همکاری‌ها، نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در حوزه نظامی نیز گسترش یافته‌اند، که این امر می‌تواند نفوذ غرب را در اوراسیا به چالش بکشد.

رژیم نظامی در چین، ضمن نمایش قدرت فزاینده نظامی این کشور، پیامی واضح به آمریکا و متحدانش فرستاد: چین آماده دفاع از منافع خود است و به عنوان یک قدرت بزرگ جدید در حال ظهور است. همچنین، افزایش همکاری‌های نظامی بین چین و روسیه در چارچوب سازمان شانگهای، نگرانی‌هایی را در مورد تقسیم‌بندی‌های جدید و تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک ایجاد کرده است. به طور کلی، این رویدادها نشان می‌دهند که جهان در حال حرکت به سوی یک نظام چندقطبی است که در آن قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای جدید، نقش‌های پررنگ‌تری ایفا می‌کنند.

آرزوی وحدت اوراسیا



شد. هشت عضو یعنی چین، هند، قزاقستان، قرقیزستان، پاکستان، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان حدود ۴۰۰۰ نیروی نظامی را برای ماموریت صلح ۲۰۲۱ اعزام کردند که شبیه سازی حمله به اهداف تروریستی بود.

جالب اینکه، در نشست وزرای دفاع SCO در آگوست ۲۰۲۲ اعلام شد که اعضا تصمیم گرفته اند تمرین فرماندهی مشترک ضد تروریستی «ماموریت صلح آمیز ۲۰۲۳» را در فدراسیون روسیه برگزار کنند تا به تاکتیک های جدید تروریست های بین المللی پاسخ دهند. در بیانیه مشترک آمده بود که روسیه پیشنهاد کرده تا در این تمرین، طرف های علاقه مند بر مقابله با پهناده ها، تأمین امنیت اطلاعات و جلوگیری از حملات تروریستی با استفاده از سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی تمرکز کنند.

کنوانسیون شانگهای برای مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی که در نشست تأسیس سازمان در سال ۲۰۰۱ امضا شد، اعضا را متعهد به مقابله با سه «نیروی شر» تروریسم بین المللی، جدایی طلبی قومی و افراط گرایی سیاسی می کند. سپس همکاری ضد تروریستی را با ایجاد ساختار منطقه ای ضد تروریسم (RATS) در تاشکند نهادینه کرد. از زمان افتتاح رسمی آن در ژوئن ۲۰۰۴، RATS مطالعاتی درباره جنبش های تروریستی اوراسیایی انجام داده، تبادل داده ها درباره تهدیدات تروریستی را تسهیل کرده و مشاوره هایی درباره سیاست های ضد تروریسم ارائه داده است. همچنین تمریناتی میان نیروهای امنیتی SCO هماهنگ کرده و تلاش هایی برای قطع منابع مالی تروریسم سازمان داده است.

اعلامیه نشست سمرقند در سال ۲۰۲۲ بار دیگر خواست دیرینه برای تهیه «فهرست واحدی از سازمان های تروریستی، جدایی طلب و افراط گرا که فعالیت آن ها توسط اعضای SCO ممنوع شده» را تکرار کرد، که نشان می دهد سازمان هنوز نتوانسته به این هدف دائمی دست یابد. پس از یک دهه علاقه مندی فزاینده به امنیت سایبری، نرم افزارهای کنترل اینترنت و نظارت مبتنی بر فناوری اطلاعات، در سال ۲۰۲۳ RATS «امنیت اطلاعات» را به عنوان اولویت کاری خود تعیین کرد. در حال حاضر، این نهاد در حال تسهیل «برنامه همکاری میان کشورهای عضو SCO علیه تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی برای سال های ۲۰۲۵ تا ۲۰۲۷» است.

تا به امروز رهبران SCO هرگونه قصد برای ایجاد نسخه اوراسیایی پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را رد کرده اند. ماده چهارم پیمان دوستی و همکاری SCO که در آگوست ۲۰۰۷ امضا شد، تأکید می کند که «طرف های متعاقد نباید در اتحادها یا سازمان هایی شرکت کنند که علیه سایر طرف های متعاقد هستند و نباید از اقدامات خصمانه علیه سایر طرف ها حمایت کنند. SCO به طور رسمی یک سازمان امنیتی باقی مانده است؛ یعنی سازمانی که بر مقابله با تهدیدات فراملی غیر دولتی مانند

سازمان همکاری شانگهای (SCO) نهادی منحصر به فرد است؛ نه یک اتحاد دفاعی متقابل سنتی و نه یک نهاد اقتصادی چندملیتی. این سازمان از نظر جمعیت، جغرافیا و تولید اقتصادی ترکیبی، بزرگ ترین سازمان منطقه ای جهان به شمار می رود. همچنین دستورکار آن جامع تر از بیشتر سازمان های منطقه ای است و موضوعات امنیتی، اقتصادی و اجتماعی را در بر می گیرد. اگرچه تمرکز جغرافیایی آن محدودتر از برخی گروه های دیگر است، اما SCO به یکی از برجسته ترین نهادهای غیرغربی تبدیل شده که روسیه را با جمهوری خلق چین و سایر شرکای منطقه ای پیوند می دهد.

هدف اولیه این سازمان، تنظیم روابط میان چین و چهار کشور تازه استقلال یافته در مرزهای غربی و شمالی آن پس از فروپاشی ناگهانی اتحاد جماهیر شوروی بود (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و فدراسیون روسیه). در سال ۱۹۹۶، این کشورها نشست های سالانه رؤسای جمهور را در قالبی موسوم به «شانگهای پنج» برای بررسی مسائل منطقه ای خاص آغاز کردند. در سال ۲۰۰۱، این پنج دولت SCO را برای نهادینه سازی تعاملات خود تأسیس کردند. علاوه بر ادامه نشست های سالانه سران که به «شورای رؤسای کشورهای عضو SCO» تغییر نام داد، آن ها نشست های منظم میان نهادهای ملی خود در حوزه های امور خارجه، دفاع، اجرای قانون، اقتصاد و سایر حوزه ها را آغاز کردند. همچنین با افزودن ازبکستان — که با چین مرز مشترک ندارد — دامنه جغرافیایی تعاملات خود را گسترش دادند. در نشست ژوئن ۲۰۰۲ در سن پترزبورگ، دولت های عضو SCO منشوری را تصویب کردند که اصول، اهداف، دستورکار و ساختار سازمان را تعیین می کرد.

SCO فعالیتهای امنیتی متعددی را دنبال می کند. در مراحل اولیه، دولت های عضو مجموعه ای از اقدامات اعتماد ساز را برای تنظیم فعالیتهای نظامی در امتداد مرزهای مشترک خود تصویب کردند. همچنین نشست های منظم میان وزرای دفاع، فرماندهان نیروهای مسلح، ستادهای کل و سایر نهادهای امنیتی برگزار می شود. برخی از این جلسات در حاشیه نشست های دوجانبه و چند جانبه بین نهادی برگزار می شوند. از سال ۲۰۰۳، SCO تمرینات ضد تروریستی مکرری را برگزار کرده که نیروهای مسلح، نهادهای اجرای قانون و نیروهای امنیتی مرزی را درگیر کرده اند. این تمرینات اهداف متعددی را دنبال می کنند، از جمله ایجاد ارتباطات، ارتقاء مهارت ها، بهبود هماهنگی عملیاتی و ایجاد اطمینان میان دولت های عضو.

پیش از آغاز جنگ روسیه و اوکراین، اعضای SCO تمرینات بزرگ «ماموریت صلح» را تقریباً هر دو سال یک بار برگزار می کردند. این تمرینات شامل نیروهای نظامی گسترده ای از چند کشور بودند. آخرین تمرین با این عنوان در سال ۲۰۲۱ در میدان آموزشی دونگوز در استان اورنبورگ روسیه برگزار

تروریسم تمرکز دارد و به ساختار دفاع جمعی مانند ناتو تبدیل نشده است (یعنی ساختاری که توانایی انجام جنگ های متعارف علیه کشورهای غیرعضو را دارد). فعالیت های آن شامل اقدامات اعتماد ساز، تقویت کنترل مرزها و تسهیل همکاری های اطلاعاتی و انتظامی علیه تهدیدات فراملی است.

منشور SCO عملیات دفاع جمعی را مجاز نمی داند و این سازمان فاقد نیروهای نظامی اختصاصی، ساختار فرماندهی یکپارچه یا ستاد برنامه ریزی مشترک است. هرگونه عملیات نظامی چندملیتی بزرگ که اعضا تحت نظارت SCO در آن شرکت کنند، باید به صورت تلاش موقت و مستقل توسط نیروهای ملی آن ها انجام شود.

در دوره ریاست قزاقستان بر SCO در سال های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴، این سازمان ۱۵۰ رویداد برگزار کرد، بلاروس را به عنوان دهمین عضو کامل پذیرفت و حدود ۶۰ سند راهبردی امضا کرد که عمدتاً حوزه های انرژی، اقتصاد و مبارزه با مواد مخدر را پوشش می دادند. بر اساس تصمیم نشست، اکنون سازمان دارای ۱۰ عضو کامل، چندین کشور ناظر رسمی و بیش از دوازده شریک گفت وگویی در چارچوب «SCO Plus» است. همچنین نشست آستانه در ژوئیه ۲۰۲۴ «انجمن سرمایه گذاران SCO» را راه اندازی کرد تا سرمایه گذاری مستقیم و پرتفوی در بخش های اولویت دار کشورهای



کنوانسیون شانگهای برای مبارزه با تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی که در نشست تأسیس سازمان در سال ۲۰۰۱ امضا شد، اعضا را متعهد به مقابله با سه «نیروی شر» تروریسم بین المللی، جدایی طلبی قومی و افراط گرایی سیاسی می کند.



«جاده بزرگ ابریشم» اثر ایکنو هیرایاما

محسوب می شود. فارغ از تغییرات در چشم انداز بین المللی، سازمان ما باید خط قرمز امنیت مشترک، جامع، مشارکتی و پایدار را حفظ کند». چین همچنین خواهان آن است که SCO مکمل — یا دست کم مانعی برای — سایر ابزارهای سیاست خارجی اقتصادی، امنیتی و سیاسی آن نباشد. این ابزارها در طول سال ها دچار فراز و نشیب شده اند، اما برجسته ترین آن ها ابتکار کمربند و راه (BRI) بوده و اخیراً شامل ابتکار توسعه جهانی، ابتکار امنیت جهانی و ابتکار تمدن جهانی نیز شده اند. جمهوری خلق چین همچنین سازوکار اختصاصی «چین آسیای مرکزی» را با نشست های سران و دبیرخانه دائمی راه اندازی کرده است. «انجمن شیانگ شان»، کنفرانس سالانه دفاعی و امنیتی که تحت نظارت ارتش آزادی بخش خلق چین برگزار می شود، نیز به طور منظم میزبان نمایندگان ارشد آسیای مرکزی و سایر اعضای SCO است. با وجود ظهور این ابزارهای جدید، حمایت چین از SCO همچنان پر قدرت است. شی جین پینگ از گسترش اخیر روابط سازمان به فراتر از اوراسیا استقبال کرده و تأکید کرده است که «کشورهای عضو SCO در سراسر جهان دوستانی دارند». مسکو از علاقه کشورها به عضویت در این سازمان استقبال می کند. برای مثال، رئیس جمهور ترکیه، رجب طیب اردوغان، اخیراً از پوتین درخواست حمایت برای پیوستن کشورش به SCO را مطرح کرده است.

دیپلماسی روسیه از SCO در هر دو حوزه اقتصادی و امنیتی حمایت می کند. به گفته پوتین، اجزای اصلی سیستم امنیتی جدید اوراسیایی می تواند شامل مشارکت میان دولت اتحادیه ای روسیه و بلاروس، سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO)،

(EAEU)، سازمان همکاری شانگهای (SCO) و انجمن کشورهای جنوب شرق آسیا (ASEAN) و همچنین هم راستایی برنامه های توسعه EAEU با ابتکار چینی یک کمربند، یک راه که بعدها به ابتکار کمربند و راه یا BRI تغییر نام داد تجمیع می کند، در حالی که امکان مشارکت برای تمامی کشورهای علاقه مند و انجمن های چند جانبه قاره اوراسیا حفظ می شود و در نتیجه، شبکه ای از سازمان های شریک در اوراسیا شکل می گیرد. تحلیل گران روسی اشاره می کنند که با عضویت کامل اخیر بلاروس در SCO، چهار عضو از پنج عضو EAEU (روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و بلاروس) عضو SCO هستند، در حالی که عضو پنجم یعنی ارمنستان، شریک گفت و گویی محسوب می شود. EAEU همچنین توافق نامه تجارت آزاد با ایرانی امضا کرده است که عضو سازمان شانگهای محسوب می شود.

برای پکن، سازمان همکاری شانگهای (SCO) ابزاری ارزشمند برای گسترش روابط اقتصادی و امنیتی در آسیای مرکزی است، بدون آن که نقش سنتی روسیه به عنوان تأمین کننده اصلی امنیت منطقه را نقض کند. چین می تواند این اهداف را به طور مستقیم از طریق اقدامات مرتبط با SCO پیش برد. همچنین می تواند به طور غیرمستقیم از طریق بهره برداری از روابط دیپلماتیک و اقتصادی سازمان، سایر دولت ها را به اتخاذ سیاست هایی همسو پذیرش ابتکارات اقتصادی مورد حمایت پکن. ترغیب کند.

در حوزه امنیت، چین می تواند از SCO برای تأمین امنیت مرزهای غربی خود که شامل منطقه سین کیانگ می شود استفاده کند. رئیس جمهور چین، شی جین پینگ، در ژوئیه ۲۰۲۴ به سایر رهبران SCO گفت: «امنیت پیش شرط توسعه ملی است و ایمنی، شریان خوشبختی مردم

عضو را تشویق کند. پیشنهاد رئیس جمهور قزاقستان، قاسم ژومارت توکایف، برای توسعه اقدامات اعتماد ساز نظامی برای توسعه اقدامات اعتماد ساز نظامی به منظور مقابله با تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی همچنان در دست بررسی است. اعضای سازمان همچنین درباره تأسیس یک مرکز مبارزه با مواد مخدر SCO در شهر دوشنبه گفت و گوهایی را شروع کرده اند. دولت روسیه به طور مداوم ساختارهای چند ملیتی غیر غربی مانند سازمان همکاری شانگهای (SCO) را به عنوان ابزاری برای برهم زدن نظم جانبدارانه موجود تبلیغ می کند. در ژوئیه ۲۰۲۴، رئیس جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین، اظهار داشت که «SCO به طور قاطع خود را به عنوان یکی از ستون های کلیدی نظم جهانی عادلانه و چند قطبی تثبیت کرده است». او خواستار «ایجاد معماری نوینی در اوراسیا مبتنی بر همکاری، امنیت غیر قابل تقسیم و توسعه شد تا جایگزین مدل های منسوخ اروپا محور و یورو-آتلانتیکی شود که مزایای یک جانبه برای برخی کشورها فراهم می کردند».

در ماه قبل از آن، پوتین اعلام کرد که روسیه قصد دارد از SCO و سایر نهادهای منطقه ای برای ایجاد «نظامی جدید از تضمین های دوجانبه و چند جانبه امنیت جمعی در اوراسیا» بهره برداری کند که هدف آن «کاهش تدریجی حضور نظامی قدرت های خارجی در منطقه اوراسیا» خواهد بود. سندی مربوط به سیاست خارجی فدراسیون روسیه که در مارس ۲۰۲۳ منتشر شده بود، همین نوع یکپارچگی نهادی را در حوزه اقتصادی نیز پیشنهاد می کند. این سند مشارکت بزرگ اوراسیایی را ترسیم می کند که «ظرفیت تمامی کشورها، سازمان های منطقه ای و انجمن های اوراسیایی را بر پایه اتحادیه اقتصادی اوراسیا

در ماه قبل از آن، پوتین اعلام کرد که روسیه قصد دارد از SCO و سایر نهادهای منطقه ای برای ایجاد «نظامی جدید از تضمین های دوجانبه و چند جانبه امنیت جمعی در اوراسیا» بهره برداری کند که هدف آن «کاهش تدریجی حضور نظامی قدرت های خارجی در منطقه اوراسیا» خواهد بود.



جامعه کشورهای مستقل (CIS) و SCO باشد. زمانی که پوتین تأیید کرد در نشست سران SCO به میزبانی چین در سپتامبر ۲۰۲۴ شرکت خواهد کرد، اعلام کرد که این سازمان «تلاش‌های بیشتری برای پیوند دادن فرآیندهای همکاری در اتحادیه اقتصادی اوراسیا و ابتکار کمربند و راه چین با هدف شکل‌گیری مشارکت بزرگ اوراسیایی در آینده انجام خواهد داد».

برخی از مهم‌ترین شرکای اقتصادی روسیه عضو SCO هستند. مسکو تلاش کرده تا روابط تجاری متقابل را با تشویق به استفاده از ابزارهای مالی غیرغربی تقویت کند. در نشست آستانه ۲۰۲۴، پوتین از استفاده ارزهای ملی در ۹۲ درصد از معاملات روسیه با سایر اعضا در بازه ژانویه تا آوریل ۲۰۲۴ استقبال کرد.

پکن نیروی محرکه اصلی در تحول سازمان همکاری شانگهای بوده است. سازمان‌های بین‌المللی تثبیت‌شده‌تر، چین را مجبور می‌کردند عضویت را به صورت «پذیر یا رها کن» قبول کند. اما مقامات چینی به‌طور قابل توجهی در طراحی و تحول SCO نقش داشته‌اند و نقش «قانون‌گذار» را به‌جای «قانون‌پذیر» ترجیح داده‌اند. نشانه‌های این نقش برجسته چین در SCO مشهود است: نام سازمان برگرفته از شهر شانگهای است و مقر آن در پکن قرار دارد. نوشته‌ها و بیانیه‌های رسمی چین نیز بر هم‌سویی ارزش‌های SCO و چین تأکید دارند و از «روح شانگهای» با ویژگی‌هایی چون اعتماد متقابل، منافع مشترک، برابری، مشورت، احترام به تنوع فرهنگی و تلاش برای توسعه مشترک یاد می‌کنند — مفهومی که به‌عنوان «نیروی محرکه جدید برای نظم سیاسی، اقتصادی و امنیتی بین‌المللی عادلانه، منصفانه و منطقی... مورد استقبال جهان خارج» توصیف شده است. با این حال، این مفهوم مبهم محدودیت خاصی بر سیاست‌های مشخص چین اعمال نمی‌کند.

در عمل، چین از SCO برای پیشبرد برنامه‌های خود و مقابله با نفوذ غرب در آسیای مرکزی بهره برده، بدون آن‌که به‌طور آشکار منافع روسیه در منطقه را تهدید کند. شی جین‌پینگ در نشست سران SCO در ژوئیه ۲۰۲۴ با محکوم کردن «تهدید واقعی ذهنیت جنگ سرد»، از کشورهای عضو خواست تا «قدرت وحدت را تقویت کنند» و با «مداخلات خارجی» مقابله نمایند. رهبران چینی از رویدادهای SCO برای ترویج ابتکارات خود در میان سایر اعضا استفاده می‌کنند. برای مثال، وزیر دفاع ملی چین، دونگ جون، در نشست اخیر شورای وزرای دفاع SCO در آستانه با نهادهای دفاعی قزاقستان تعامل داشت. به گفته یکی از منابع چینی، «نیروهای نظامی و پلیس چین نخستین تعامل منظم خود با هم‌تایان خارجی را از طریق تمرینات SCO تجربه کردند». این تمرینات همچنان فرصت‌هایی منظم برای چین فراهم می‌کنند تا توانمندی‌های خود را ارتقاء دهد.

توافق‌نامه سال ۲۰۱۸ کشورهای عضو SCO درباره تمرینات نظامی مشترک، مبنای حقوقی بین‌المللی برای استقرار ارتش آزادی‌بخش خلق چین (PLA) در قلمرو سایر اعضا جهت انجام تمرینات SCO فراهم کرده است. چین همچنین از SCO برای گسترش آموزش نظامی حرفه‌ای به کشورهای آسیای مرکزی استفاده کرده و در سال ۲۰۱۴ مؤسسه‌ای برای آموزش افسران SCO تأسیس کرده است.

در حوزه اقتصادی، مجموع تجارت چین با تمامی کشورهای عضو، ناظر و شریک گفت‌وگویی SCO در سال ۲۰۲۴ به رکورد ۸۹۰ میلیارد دلار رسید که معادل ۱۴.۴ درصد از کل صادرات چین بود. چین تلاش کرده تا ابتکار کمربند و راه (BRI) را در چارچوب SCO جای دهد تا نگرانی‌های سایر

کشورها درباره این ابتکار را کاهش دهد. نهادهای اقتصادی SCO رویدادهای متعددی برگزار کرده‌اند، اما معاملات تجاری قابل توجهی که مستقیماً به این فعالیت‌ها نسبت داده شوند، کم بوده‌اند. در نشست ۲۰۲۳، رئیس‌جمهور قزاقستان، توکایف، ابراز تأسف کرد که SCO هنوز هیچ پروژه اقتصادی بزرگی را تحت نظارت خود اجرا نکرده است.



زمانی که پوتین تأیید کرد در نشست سران SCO به میزبانی چین در سپتامبر ۲۰۲۴ شرکت خواهد کرد، اعلام کرد که این سازمان «تلاش‌های بیشتری برای پیوند دادن فرآیندهای همکاری در اتحادیه اقتصادی اوراسیا و ابتکار کمربند و راه چین با هدف شکل‌گیری مشارکت بزرگ اوراسیایی در آینده انجام خواهد داد».

در اواسط ژوئیه ۲۰۲۴، چین برای نخستین بار پس از هفت سال ریاست دوره‌ای سالانه SCO را بر عهده گرفت. اگرچه برخی تحلیل‌گران نسبت به علاقه‌مندی مستمر پکن به این سازمان تردید دارند، اما چین دستورکار بلندپروازانه‌ای برای سال جاری اتخاذ کرده است. تحت شعار «پایبندی به روح شانگهای: SCO در حرکت» چین آشکارا به دنبال «همکاری عمیق‌تر SCO در حوزه‌های سیاست، امنیت، تجارت، تبادلات فرهنگی و مردمی، و ساختارهای نهادی» است. در سه ماه نخست سال، چین میزبان نشست‌های رهبران امنیت مرزی SCO، شورای ساختار منطقه‌ای ضد تروریسم، نهادهای همکاری نظامی بین‌المللی و یک تمرین ضد تروریستی بود. چین دوره ریاست خود را با میزبانی بیست‌وپنجمین نشست شورای رؤسای کشورهای عضو SCO در ۱ سپتامبر ۲۰۲۵ در شهر تیانجین به پایان رساند.

دو سند اصلی که انتظار می‌رود در نشست سران کشورهای عضو SCO برای تصویب مطرح شوند عبارتند از:

- استراتژی توسعه ۱۰ ساله ۲۰۲۵-۲۰۳۵
- بیانیه مشترک به مناسبت هشتادمین سالگرد پیروزی در جنگ مقاومت مردم چین علیه تجاوز ژاپن و جنگ جهانی ضد فاشیسم (یعنی پایان جنگ جهانی دوم)

روسیه و چین اغلب در مورد سازمان همکاری شانگهای اختلاف‌نظر دارند، اما مسکو و پکن موفق شده‌اند این اختلافات را از آسیب رساندن به شراکت کلی خود بازدارند. هر دو کشور به‌طور منظم از ابزارهایی خارج از چارچوب SCO برای تکمیل یا دور زدن اقدامات این سازمان استفاده می‌کنند. گسترش عضویت در سازمان احتمالاً تمرکز آن بر آسیای مرکزی را کاهش خواهد داد، اما می‌تواند به مسکو و پکن کمک کند تا روابط خود را گسترش دهند.

SCO به مدیریت تعاملات روسیه و چین در آسیای مرکزی کمک می‌کند، با وجود اختلافات گاه‌به‌گاه میان دو دولت درباره توسعه این سازمان. دولت روسیه در اصل از ابتکارات اقتصادی مختلف چین حمایت می‌کند، اما در عمل، با بهره‌برداری از قانون اجماع در سازمان، پیشنهادهای چین برای ایجاد باشگاه انرژی فرایر، منطقه تجارت آزاد و بانک توسعه قدرتمند را مسدود کرده است. اختلافات امنیتی میان روسیه و چین نیز نقش بالقوه نظامی SCO را محدود کرده‌اند. برای مثال،

چین تلاش‌های روسیه برای تقویت روابط میان SCO و سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) به رهبری مسکو را متوقف کرده است. اخیراً، برای غلبه بر بن‌بست‌ها و افزایش کارایی نهادی، برخی پژوهشگران چینی پیشنهاد داده‌اند که شرط اجماع کنار گذاشته شود و تصمیم‌گیری با اکثریت ساده اعضا انجام گیرد. نمایندگان روسیه به‌شدت با لغو قانون اجماع مخالفت کرده‌اند.

عوامل دیگری نیز باعث تضعیف SCO به‌عنوان یک نهاد منطقه‌ای شده‌اند. یکی از اصول بنیادین این سازمان، احترام به اصل عدم مداخله و حاکمیت ملی است که مداخله در بحران‌های امنیتی داخلی اعضا را منتفی می‌سازد. زمانی که یک حادثه تروریستی در یکی از کشورهای عضو رخ می‌دهد، سازمان معمولاً فقط بیانیه‌هایی در حمایت از دولت‌های آسیب‌دیده صادر می‌کند. افزون بر این، «اختلافات دو جانبه در نهادهای سازمان قابل بحث نیستند». در نتیجه، SCO هیچ نقشی در مدیریت درگیری اخیر میان هند و پاکستان که می‌توانست به جنگی هسته‌ای در قلب آسیا منجر شود ایفا نکرد. بسیاری از توافقی‌هایی که کشورهای عضو تحت نظارت SCO تصویب می‌کنند، عمدتاً توافقی‌های دو جانبه هستند؛ سازمان صرفاً بستری برای مذاکره و پوششی چندجانبه فراهم می‌کند.

سازمان همکاری شانگهای (SCO) همچنین چارچوب چندجانبه‌ای انعطاف‌پذیر برای مدیریت مسائل آسیای مرکزی در اختیار روسیه و چین قرار می‌دهد. با وجود گسترش اخیر عضویت، آسیای مرکزی همواره تمرکز جغرافیایی اصلی این سازمان بوده است. بیانیه‌های نشست‌های SCO به‌طور منظم تأکید می‌کنند که اعضا آسیای مرکزی را منطقه محوری سازمان می‌دانند. یکی از دبیران کل پیشین SCO اظهار داشته بود که «بزرگ‌ترین دستاورد امنیتی SCO در ۲۰ سال گذشته» کمک به حفظ ثبات در آسیای مرکزی بوده است. مسکو و پکن همچنان از SCO به‌عنوان منبعی برای ایجاد اطمینان متقابل سود می‌برند، جایی که هر دو به‌طور آشکار منافع یکدیگر در آسیای مرکزی را به رسمیت می‌شناسند.

در چند سال اخیر، دولت‌های روسیه و چین برای گسترش دستورکار SCO و اخیراً برای افزایش عضویت آن فراتر از اوراسیا همکاری کرده‌اند. در سال ۲۰۲۳، ایران از وضعیت ناظر به عضویت کامل ارتقاء یافت و در سال ۲۰۲۴، بلاروس نیز به همین جایگاه رسید. شرکای گفت‌وگویی جدید — عنوانی که می‌تواند به وضعیت ناظر یا عضویت کامل منتهی شود — شامل بیش از دوازده کشور است: ارمنستان، آذربایجان، بحرین، کامبوج، مصر، کویت، مالدیو، میانمار، نپال، قطر، عربستان سعودی، سری‌لانکا، ترکیه و امارات متحده عربی. اگرچه همه دولت‌های عضو ضدغربی نیستند، اما این سازمان عملاً به بلوکی از کشورهای غیرغربی به روابط گسترده با روسیه و چین تبدیل شده است. مسکو و پکن می‌توانند از SCO به‌عنوان «صفحه‌ای ژئوپلیتیکی» برای نمایش رویکردهای غیرغربی به مسائل بین‌المللی استفاده کنند. تحریم‌های غربی موجب شده‌اند که دولت روسیه در برابر گسترش اقتصادی و امنیتی چین در SCO انعطاف‌پذیرتر شود، و تنش‌های چین با غرب نیز احتمالاً مقاومت پکن در برابر اتخاذ مواضع آشکار ضدآمریکایی توسط سازمان را کاهش داده‌اند.



همانطور که لوکاشنکو اشاره کرد، هیچ گروه دیگری مانند سازمان شانگهای اعضای تحریم شده توسط غرب را ندارد. شاید به طعن و کنایه بتوان نام این سازمان را به سازمان تحریم شدگان توسط غرب تغییر داد؛ چیزی حدود نصف جهان!

این سیستم می تواند فشارهای خارجی مانند تعرفه های ترامپ، و تحریم های آمریکا و اتحادیه اروپا را از طریق زیرساخت های پرداخت جایگزین جبران کند. این کار می تواند از طریق گسترش «انجمن بین بانکی سازمان همکاری شانگهای»، ترویج رشد پایدار در یک اقتصاد چندقطبی و کاهش آسیب پذیری در برابر نوسانات مالی جهانی انجام شود.

در تحلیل پیشنهاد های لوکاشنکو برای ترویج تجارت، باید توجه داشت که کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای برخی از بزرگترین خریداران و فروشندگان نفت و گاز طبیعی هستند. تجارت سالانه بین کشورهای این سازمان در حال حاضر از ۱ تریلیون دلار فراتر رفته است. همانطور که لوکاشنکو اشاره کرد، این تجارت می تواند از طریق صندوق های سرمایه گذاری مشترک، توسعه اقتصاد دیجیتال و فناوری های سبز گسترش یابد. تجارت می تواند فراتر از کالاها، بر بخش های فناوری پیشرفته تمرکز کند تا به هم افزایی اقتصادی بلندمدت دست یابد. این امر همچنین می تواند معاملات انرژی بین روسیه، چین و هند، یا همکاری های فناورانه با مشارکت هند را تسهیل کند و با موانع تجاری اعمال شده توسط آمریکا مقابله کند.

همانطور که لوکاشنکو اشاره کرد، هیچ گروه دیگری مانند سازمان شانگهای اعضای تحریم شده توسط غرب را ندارد. شاید به طعن و کنایه بتوان نام این سازمان را به سازمان تحریم شدگان توسط غرب تغییر داد؛ چیزی حدود نصف جهان! رهبر بلاروس از پذیرش اعضا و شرکای جدید که «روح شانگهای» شامل احترام متقابل، اعتماد، برابری، گفتگو و توسعه مشترک را در خود دارند، حمایت کرد. چنین گسترشی نفوذ سازمان همکاری شانگهای را بهبود خواهد بخشید، به ویژه اگر ترکیه و کشورهای آسه آن به عنوان ناظر پذیرفته شوند. اجلاس امسال سازمان همکاری شانگهای پیش درامدی برای چنین گسترشی است، چرا که با حضور ۳۰ رهبر از جمله غیروها مانند نخست وزیر مصر و آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، همراه بود. گسترش می تواند وزن ژئوپلیتیکی سازمان همکاری شانگهای را به عنوان یک نیروی موازنه در برابر ناتو یا جی ۷ افزایش دهد. اما این خطر وجود دارد که اگر تازه وارد ها منافع متضادی داشته باشند، انسجام آن از بین برود. در حال حاضر، تنش هایی بین هند و پاکستان بر سر تروریسم فرامرزی وجود دارد، آیا اعضای سازمان همکاری شانگهای می توانند اختلافات دوجانبه خود را حل کنند و به سوی اهداف امنیتی و اقتصادی مشترک حرکت کنند؟ اگر چنین اتفاقی بیفتد، می تواند تاریخ جهان را تغییر دهد.

جدیدالورود اما بلندپرواز لوکاشنکو چه رؤیایی برای سازمان همکاری شانگهای در سر دارد؟

شانگهای را تقویت کرده و ثبات را در سراسر کشورهای عضو که بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان را پوشش می دهند، ارتقا دهد. ایجاد یک بانک توسعه متعلق به سازمان همکاری شانگهای، مطابق با پیشنهاد لوکاشنکو، پروژه های زیرساختی و توسعه ای را در میان کشورهای عضو تأمین مالی خواهد کرد و وابستگی به نهادهای مالی غربی مانند صندوق بین المللی پول (IMF) یا بانک جهانی را کاهش می دهد. با توجه به اینکه تولید ناخالص داخلی (GDP) ترکیبی اعضای سازمان همکاری شانگهای حدود یک چهارم تولید جهانی است، این اقدام با اهداف گسترده تر سازمان همکاری شانگهای برای «دلارزدایی» هماهنگ است و می تواند انعطاف پذیری تجارت را برای اقتصادهایی مانند بلاروس و روسیه که با تحریم ها و تعرفه های غرب روبرو هستند، با تسهیل وام ها به ارزهای ملی افزایش دهد.

سازمان همکاری شانگهای در حال ترسیم یک «مرکز جهانی سازمان همکاری شانگهای برای مقابله با چالش ها و تهدیدات امنیتی» و یک «مرکز مبارزه با مواد مخدر» است. این مراکز می توانند پاسخ به مسائل فراملی مانند قاچاق مواد مخدر، افراط گرایی و جرایم سازمان یافته را هماهنگ کنند. آن ها می توانند بر اساس نهادهای موجود سازمان همکاری شانگهای مانند «ساختار منطقه ای ضد تروریستی (RATS) عمل کنند و آن را به یک نیروی فعال تر در امنیت منطقه ای تبدیل کنند. این امر در بجهوه افزایش جریان مواد مخدر از افغانستان و تهدیدات سایبری اهمیت پیدا می کند.

همانطور که لوکاشنکو پیشنهاد کرده است، یک سیستم مالی خودمختار سازمان همکاری شانگهای برای تأمین مالی ابتکارات فرامرزی می تواند تأثیر تعرفه ها و تحریم ها را کاهش دهد، در حالی که تسویه حساب های مالی می توانند با ارزهای ملی انجام شوند. این امر می تواند از پروژه هایی در زمینه های لجستیک، انرژی، تحول دیجیتال و هوش مصنوعی پشتیبانی کند.

آیا کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای (SCO) می توانند بخشی از یک منطقه امنیتی مشترک اوراسیا شبیه به ناتو، و همچنین دارای یک منطقه بانکی مشترک باشند؟ این یک احتمال وسوسه انگیز است که در اجلاس سازمان همکاری شانگهای که روز دوشنبه (۱ سپتامبر) در شهر تیانجین چین در حال برگزاری است، مورد بحث قرار گرفت. این پیشنهادها توسط الکساندر لوکاشنکو، رئیس جمهور بلاروس، مطرح شد و برخی از آن ها به نوعی در این اجلاس که نازندا مودی، نخست وزیر هند نیز در آن شرکت دارد، مورد بررسی قرار گرفت. بلاروس در سال ۲۰۲۴ به عضویت کامل سازمان همکاری شانگهای درآمد. با توجه به شش پیشنهاد لوکاشنکو، در اینجا به این موضوع می پردازیم که چگونه سازمان همکاری شانگهای می تواند در آینده نزدیک جهان را تغییر شکل دهد. سازمان همکاری شانگهای می تواند به یک بستر گفت وگو برای کشورهای تبدیل شود که تحت تأثیر تحریم های غرب، جنگ تعرفه ای، محاصره ها و اقدامات نظامی قرار گرفته اند، زیرا شامل همه کسانی می شود که توسط دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا و غرب هدف قرار گرفته اند: از روسیه تا ایران، تا هند و چین.

چگونه سازمان همکاری شانگهای می تواند راه را برای «امنیت غیرقابل تجزیه» شبیه به ناتو در اوراسیا هموار کند؟

لوکاشنکو سازمان همکاری شانگهای را به عنوان اصلی ترین بستر برای اجرای ایده «منشور اوراسیایی تنوع و چندقطبی در قرن بیست و یکم» مطرح کرد. ایده چارچوب امنیتی واحد برای اوراسیا بر امنیت غیرقابل تجزیه تأکید دارد، که در آن امنیت هیچ کشوری به قیمت ناامنی کشور دیگر حاصل نمی شود. این ایده شامل مقابله با تروریسم، حملات سایبری و درگیری های منطقه ای است و از پاسخ های جمعی به جای اقدامات یکجانبه حمایت می کند، که بسیار شبیه به ناتو به نظر می رسد. به عقیده لوکاشنکو، این می تواند مکانیسم های ضد تروریسم سازمان همکاری

خانه هواوی

تاریخ محرمانه قدرتمندترین شرکت چین

در سال ۱۹۶۵، یکی از وفادارترین یاران مائو تسه تونگ، نظریه پرداز سیاسی «چین بودا»، طرحی جسورانه برای توسعه صنعتی چین ارائه داد؛ تمرکز بر صنعت الکترونیک. در ابتدا مائو علاقه مند به این ایده به نظر می رسید، اما برخی از رهبران حزب با آن مخالفت کردند. در بحبوحه انقلاب فرهنگی که سال بعد آغاز شد، ایده چن با حمایت نظامیان، جرقه ای برای یک جنبش سراسری با هدف «رمزگشایی از الکترونیک» شد. همانند کوره های فولاد خانگی در دوران «جهش بزرگ به جلو»، این جهش بزرگ در تولید الکترونیک نیز بر خوداتکایی و مشارکت همگانی تأکید داشت. روزنامه مردم، ارگان رسمی حزب کمونیست چین، مجموعه ای از مقالات منتشر کرد که در آن کارگرانی ستایش می شدند که بدون آموزش رسمی، ترانزیستور و لامپ خلا می ساختند. در سرمقاله ای با عنوان «زنجیرهای روحی بازدارنده توسعه الکترونیک را درهم بشکنید» آمده بود: «کشوری که به واردات فناوری و تقلید از دیگران وابسته باشد، هرگز نمی تواند به تنهایی بدرخشد».

اما این دوره شور انقلابی برای برق رسانی به کشور، چندان دوام نیاورد. در اوایل دهه ۱۹۷۰، با شکست جناح چن در رقابت های قدرت درون حزبی، مخالفان، پیشنهاد تمرکز بر الکترونیک را نوعی «تکنومحوری» و «غرب پرستی» دانستند که با اصل تمرکز بر تولید فولاد به عنوان محور صنعتی سازی در تضاد بود. چن در سال های پایانی عمرش، شکست این پیشنهاد را «بزرگ ترین درد زندگی اش» توصیف کرد.

رن ژنگفی در آن زمان نقشی در این منازعات نداشت. او پس از فارغ التحصیلی در رشته مهندسی در سال ۱۹۶۸، به عنوان یک جوان ۲۴ ساله و فرزند معلمان مدرسه، به پایگاهی نظامی در مناطق کوهستانی جنوب غربی چین اعزام شد، جایی که ابتدا به عنوان آشپز و لوله کش مشغول بود و بعدها به تکنسین ارتقاء یافت. واحد او بعدها مأمور تولید نایلون و پلی استر شد. نیم قرن بعد، آن جوان فروتن به چهره ای شناخته شده در کشورش و یکی از جنجالی ترین کارآفرینان جهان بدل شد. بسته به دیدگاه افراد، شرکتی که رن در سال ۱۹۸۷ بنیان نهاد، یا نماد نبوغ و افتخار چینی است، یا بخشی از طرح شوم پکن برای سلطه جهانی. نام این شرکت «هواوی» است، و حوزه فعالیتش الکترونیک.

کمتر شرکتی به اندازه هواوی، هم زمان مورد ترس، علاقه یا سوء برداشت قرار گرفته است. برای کسانی که علاقه مندند با چهره واقعی هواوی و سازندگان آن آشنا شوند، کتاب جدید «اوا دو» با عنوان «خانه هواوی: تاریخ محرمانه قدرتمندترین شرکت چین» نقطه شروعی عالی است این کتاب فراتر از تاریخ نگاری یک شرکت،



بخشی از زندگی نامه خانوادگی رن و دختر بزرگش «منگ وانژو» است، و بخشی دیگر، ترلری ژئوپلیتیکی درباره دو ابرقدرت و مردمان و مکان هایی که در میان آن ها گرفتار شده اند. کتاب از سال های پیش از تولد رن در ۱۹۴۴ آغاز می شود و تا زمان حال ادامه می یابد. این اثر با برجسته سازی چهره انسانی پشت ماشین ها، موفق شده است از کلیشه های یک سوپیه ای که هوای را صرفاً از منظر رقابت چین و آمریکا می نگرند، فاصله بگیرد.

همان طور که «دو» در مقدمه کتاب می نویسد: «مسئله ای هوای صرفاً یک مسئله تجاری نبود؛ بلکه مسئله ای از جنس باور بود.» آشنایی با هوای تنها برای رفع کنجکاو درباره یک غول فناوری نیست؛ بلکه مهم تر از آن، راهی است برای فهم زمانه و نیروهایی که این شرکت را شکل داده اند. زمانه ای که ما نیز در آن زندگی می کنیم و نیروهایی که باید با آن ها روبه رو شویم.

چه چیزی هوای را به نیرویی چنین قدرتمند بدل کرده، در حالی که شرکت های دیگر شکست خورده اند؟ چه تفاوتی میان سرمایه داری در چین و نمونه های مشابه آن در غرب وجود دارد؟ و آیا هوای باید به خاطر چینی بودنش مورد ترس قرار گیرد یا به خاطر سرمایه دار بودنش؟

هوای در یک بزنگاه تاریخی متولد شد. شکل گیری آن، نماد گذار پراشوب چین از برنامه ریزی سوسیالیستی به اقتصاد بازار بود. رشد خیره کننده آن، بازتابی از صعود چین در سلسله مراتب سرمایه داری جهانی است. سیاست های دولتی نقش مهمی در شکل گیری این شرکت داشتند، اما سلطه آن در داخل و گسترش آن در خارج، از پیش توسط دولت چین تعیین نشده بود. اینکه یک شرکت مخابراتی که هدفش اتصال کشور و سیم کشی جهان بود،



برای کارکنان هوای، اهداف

اعلام شده و اشنکتن مبنی بر حفاظت از زیرساخت های حیاتی و دفاع از حقوق بشر، چیزی جز لفاظی های خود برتر بیانه نبود که هدف واقعی را پنهان می کرد؛ فلج کردن شرکت و مهار خیزش چین. هدف گرفتن دختر رئیس شرکت، اقدامی از سر استیصال توسط یک زورگوی بی اخلاق تلقی شد.

درگیر شبکه های ملی گرای و ژئوپلیتیک شود و با شکاف هایی مواجه گردد که هیچ فناوری ای قادر به پر کردن آن نیست، بیشتر شبیه افسانه ای برای دوران ماست. موفقیت هوای اجتناب ناپذیر نبود، همان طور که تنش هایی که آینده آن را تهدید می کنند نیز چنین نیستند. برای پاسخ به پرسش هایی درباره هوای، اینکه چه نوع شرکتی است، چه کسانی آن را کنترل می کنند، و به کجا می رود، باید فراتر از خود شرکت نگاه کرد و چهار دهه گذشته توسعه چین را بازنگری کرد؛ انتخاب هایی که انجام شدند و مسیرهایی که طی نشدند. باید پرسید آیا ابزارهای عصر اطلاعات نیرویی برای آزادی اند، یا زنجیرهایی نوین که تحیل اخلاقی و سیاسی ما را در بند کشیده اند؟

در سال ۱۹۸۲، با روی کار آمدن نسل جدیدی

از رهبران چین تحت رهبری «دنگ شیائوپینگ» و تغییر تمرکز از دفاع ملی به توسعه اقتصادی، واحد مهندسی ارتش که «رن ژنگفی» عضو آن بود، منحل شد. رن که نزدیک به چهل سال داشت، خود را در شهر ساحلی «شنژن» در جنوب چین یافت، جایی که به کار در یک شرکت دولتی نفت منصوب شد. شنژن که به عنوان یکی از نخستین مناطق ویژه اقتصادی کشور تعیین شده بود. قرار بود «منطقه ای حائل میان چین و جهان خارج» باشد؛ جاذب سرمایه و فناوری از هنگ کنگ همسایه، و در عین حال مهارکننده آلودگی معنوی سرمایه داری.

این شهر ساحلی به آزمایشگاهی برای گذار چین به سرمایه داری بدل شد. در سال ۱۹۸۷، پس از ناکامی در شغلش در شرکت نفت، رن شرکت «هوای تکنولوژی» را در قالب برنامه آزمایشی شنژن برای استارت آپ های خصوصی فناوری تأسیس کرد. او بعدها گفت که انتخاب حوزه مخابرات «از روی ساده لوحی» بوده است. پوشش تلفن در کشور بسیار محدود بود و این نشان از ظرفیت بالای بازار داشت، اما رن موانع نظارتی و رقابت شدید را پیش بینی نکرده بود.

مخابرات یکی از نخستین بخش هایی بود که در چین به سرمایه گذاری خارجی گشوده شد. شرکت «شانگهای بل»، که با مشارکت شرکت بل بلژیک و یک کارخانه دولتی چینی تأسیس شد، یکی از نخستین سرمایه گذاری های مشترک چین با شرکای خارجی بود. واردات تجهیزات و طراحی ها و جذب آن ها در تولید داخلی، دیگر واکنشی منفی تلقی نمی شد. برعکس، مقامات چینی در دوران اصلاحات، یادگیری از غرب را راهی کارآمد برای مدرن سازی دانسته و سیاست هایی چون کاهش مالیات را برای جذب سرمایه خارجی اجرا کردند.

برای بسیاری از شرکت های غربی، مبادله بخشی از فناوری خود در ازای دسترسی به بازار چین، معامله ای سودآور بود؛ البته تا زمانی که دانش پیشرفته را برای خود نگه می داشتند. هدف آن ها پرورش مشتری بود، نه رقیب. رن به محدودیت های انکای صرف به انتقال فناوری پی برد؛ «در نهایت، شما خودکفا نیستید». هوای نه سرمایه گذار خارجی داشت، نه حمایت رسمی دولتی. حتی در آغاز، محصولی از خود نداشت. این استارت آپ صرفاً دستگاه هایی را برای دیگران مونتاژ و عرضه می کرد. این رویکرد کم ریسک، اما سودی پایدار داشت. زمانی که رن تصمیم گرفت آینده شرکت را با سرمایه گذاری سنگین در طراحی سوئیچ تلفن اختصاصی هوای به خطر بیندازد، این حرکت پرریسک موجب شکاف بزرگی در شرکت شد و چند تن از سرمایه گذاران اولیه آن را ترک کردند.

رن تنها کسی نبود که آرزوی ساخت سوئیچ بومی را در سر داشت. در استان داخلی «هئن» در شمال، مهندس جوان ارتش «وو جیانگشینگ» چند گام جلوتر بود. در دسامبر ۱۹۹۱، وزارت پست و مخابرات چین از ساخت سوئیچ ۴ توسط تیم وو خبر داد. نخستین سوئیچ تلفن برنامه پذیر طراحی شده در چین، نه تنها نقطه عطفی فناورانه بود، بلکه هزینه تجهیزات مخابراتی را در کشور کاهش داد و به صنعتی نوپا در چین روحیه ای تازه بخشید.

این دستاورد شاید صرفاً حاصل نوآوری داخلی نبوده باشد، و ممکن است تیم وو به کد منبع یکی از سوئیچ های خارجی دسترسی داشته

باشد. اما بیان این نکته بدون زمینه سازی بیشتر، خطر بازتولید کلیشه های شرق شناسانه را در پی دارد؛ این تصور که نوآوری از آن غرب است و شرق صرفاً تقلید می کند. در واقع، هر پیشرفت فناورانه ای بر پایه آن چه پیش تر ساخته شده، بنا می شود. اصرار بر خوداتکایی مطلق بدون کمک خارجی شاید در دوران انقلابی تبلیغاتی مؤثر باشد، اما واقعیت این است که دانش حتی در سخت ترین شرایط تحریم نیز قاجاق شده، و تقلید گام نخست ضروری در مسیر اختراع است. زمانی که تیم «وو» روی سوئیچ ۴ کار می کرد، کنترل های صادراتی دوران جنگ سرد، دسترسی چین به تراشه های پیشرفته خارجی را مسدود کرده بود. در نمونه ای از خلافت در مواجهه با محدودیت ها، تیم وو بازار دست دوم شنژن را برای تجهیزات الکترونیکی قاجاق شده از هنگ کنگ جست و جو کرد و معماری محاسبات توزیع شده ای طراحی کرد که با تراشه های سطح پایین نیز قادر به انجام محاسبات لازم بود.

افکار عمومی معمولاً نوآوری را به عنوان یک رویداد ناگهانی و نبوغی لحظه ای در یک صفحه سفید می بیند. این نگاه تحریف شده در نحوه درک شرکت های فناوری نیز بازتاب دارد. اغلب تمرکز بر بنیان گذار است، در حالی که زمینه های اجتماعی، سیاسی و تاریخی که کارآفرینی را ممکن می سازند و کسب و کار را شکل می دهند، به حاشیه رانده می شوند.

گذشته نظامی «رن» محل گمانه زنی های فراوان در غرب بوده است و از نگاه منتقدان هوای این گذشته «گناه اولیه» اوست که روابط شرکت با دولت چین را مشکوک می کند. ارتباط رن با پدرزن سابقش، که معاون استاندار استان «سیچوان» بود، نیز مطرح شده تا مالکیت خصوصی هوای را مورد تردید قرار دهند.

در چین، مقداری حمایت سیاسی برای بقای یک کسب و کار ضروری بود، و ارتباطات رن در مقایسه با برخی رقبای هوای چندان خارق العاده نبود. در آن زمان، بازار نوپای مخابرات چین تحت سلطه سرمایه گذاری های مشترک مانند «شانگهای بل» و دیگر شرکت های دولتی بود. کاهش بودجه دفاعی که به انحلال واحد مهندسی ارتش رن منجر شد، پژوهشگران نظامی مانند «وو» را نیز به سمت فناوری های دوگانه با کاربرد تجاری سوق داد. در سال ۱۹۹۵، وو به تأسیس شرکت «دراگون بزرگ» کمک کرد. محصول اصلی آن، سوئیچ ۴ بود. این شرکت دولتی که رقیبی قدرتمند برای هوای بود، در نهایت به دلیل مدیریت ضعیف و انتشار فناوری، از میدان خارج شد. اعضای تیم وو خود را پژوهشگرانی می دانستند که در حال حل یک مسئله فنی برای منافع کشور بودند، نه تاجرانی سود جو. پیش از تأسیس «دراگون بزرگ»، طراحی سوئیچ ۴ به طور گسترده از طریق شبکه های نظامی به اشتراک گذاشته شده بود. خود وو نیز در هوای تدریس می کرد و تنها چند صد دلار حق التدریس دریافت می کرد.

سه سال پس از تأسیس شرکت «دراگون بزرگ»، سیاست جدیدی تصویب شد که مشارکت نظامیان در فعالیت های تجاری را ممنوع می کرد، و گروه مهندسان ارتش «وو» شرکت را ترک کردند. دراگون بزرگ نیز مدتی بعد شکست خورد. سال ۱۹۹۸ نقطه عطفی برای هوای بود. با ورود به دهه دوم فعالیت خود و عبور از بازاری پرنوسان، «رن» تصمیم گرفت درس های موفقیت شرکت را مرور

کرده و مأموریت، روش های مدیریتی و ساختار مالکیت هواوی را رسمی کند. او به گروهی از استادان دانشگاه «رنجین» در پکن مراجعه کرد. پس از سه سال تلاش و چندین بازننگری، سندی ۱۶ هزار واژه ای در مارس ۱۹۹۸ تدوین شد. نام آن «قانون اساسی هواوی» است.

نام «قانون اساسی» یادآور «قانون اساسی کوچک» هنگ کنگ است. تجهیزات هواوی نقش مهمی در پخش تلویزیونی مراسم واگذاری هنگ کنگ به چین در سال قبل ایفا کرده بودند. به گفته تدوین کنندگان، قانون اساسی هواوی همچنین ادای احترام به سندی دیگر از گذشته سوسیالیستی چین بود؛ «قانون اساسی آن گانگ». کارخانه فولاد «آن گانگ» در منطقه مرزی شمال شرقی «منچوری»، یکی از مهم ترین واحدهای صنعتی دوران مائو بود، زمانی که تولید فولاد ستون فقرات کشور محسوب می شد. این سند در سال ۱۹۶۰ توسط کمیته حزب کمونیست شهر «آن شان» صادر شد و خواستار مشارکت کادرهای حزبی در کار، حضور کارگران در مدیریت، و ادغام نوآوری در فرآیند تولید بود. این سند با تأیید مائو، به ابزار تبلیغاتی مهمی در دوران



در سال ۲۰۰۵، شرکت «بریتیش تلکام (BT) هواوی را برای ارتقاء شبکه اش انتخاب کرد، و درآمد خارجی هواوی برای نخستین بار از فروش داخلی پیشی گرفت. به گفته «دو»، «تصمیم BT سد ورود هواوی به غرب را شکست» و «آغاز پایان» برای چند رقیب غربی بود. یک دهه بعد، هواوی یکی از «چهار غول» جهانی مخابرات بود؛ در کنار رقیب چینی اش ZTE و دو شرکت اروپایی «نوکیا» و «اریکسون».

انقلاب فرهنگی بدل شد، اما در دوران اصلاحات به حاشیه رفت و بیشتر به عنوان یادگار یک تجربه شکست خورده به یاد آورده می شود. «کوجی هیراتا» در کتاب خود «ساخت کارخانه فولاد مائو» می نویسد قانون اساسی آن گانگ «نماد آغاز مرحله ای نوین از سوسیالیسم چینی» بود، زمانی که کشور مسیر متفاوتی از صنعتی سازی سوسیالیستی را نسبت به مدل شوروی تجربه می کرد. چهار دهه بعد، قانون اساسی هواوی نمایانگر «سرمایه داری با ویژگی های چینی» بود. هواوی «شرکتی غربی با ساختار عمومی و سهامی» نبود. هدف اصلی آن، طبق قانون اساسی، نه کسب سود کوتاه مدت، بلکه دستیابی به ماندگاری و تبدیل شدن به رهبر جهانی در صنعت بود. ساختار مالکیت غیرمتعارف هواوی که در آن کارکنان از طریق اتحادیه کارگری سهام غیررای دهنده داشتند، از ریشه های فروتنانه شرکت و انعطاف پذیری مقررات چین در آغاز دوران بازارگرایی نشأت می گرفت. شرکت جوانی که قادر به پرداخت کامل حقوق کارکنان نبود، بدهی های مزدی را به گزینه های سهام تبدیل کرد.

داشتن سهام شرکت به معنای مالکیت کارکنان بر محل کارشان نبود. گزینه سهام به ابزاری دیگر برای کنترل شرکت بدل شد که امور مالی شخصی کارکنان را به منافع شرکت

گره می زد. برخلاف قانون اساسی آن گانگ که هدفش کاهش تفاوت های طبقاتی و توانمندسازی توده ها بود، قانون اساسی هواوی آشکارا سرمایه دارانه و سلسله مراتبی است. در هواوی، همه ی کارها برابر نیستند؛ تولید دانش پیشرفته ترین شکل کار و دانش ارزشمندترین نوع سرمایه تلقی می شود. از کارکنان انتظار می رود به شرکت وفادار باشند و ارزش فردی خود را با موفقیت شرکت پیوند بزنند. شرکت، در مقابل، نیروی کار را قابل جایگزینی و مصرفی می داند. در هواوی، فارغ از سابقه یا دستاوردهای گذشته، هیچ تضمینی برای ادامه اشتغال وجود ندارد.

قانون اساسی هواوی نخستین سند قانون گذاری شرکتی از این نوع در چین بود. روزنامه مردم این اقدام پیشگامانه را ستایش کرد. کتابی درباره تولد این قانون و مضامین اصلی آن با عنوان «برآمده از آشوب» منتشر شد. رن مقدمه آن را نوشت. او با نقل قولی از مائو آغاز کرد که حاوی ضرب المثل مارکسیستی بود: «تاریخ بشر، تاریخ توسعه پیوسته از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است».

مانند بسیاری از چینی های هم نسل خود، «رن» به خوبی با آموزه های «مائو» آشناست. مدیرعامل هواوی، تعالیم انقلابی کمونیستی مائو را از دریچه های سرمایه دارانه بازخوانی کرده است. «قلمرو آزادی» جایی نیست که فشار تولید مادی پایان می یابد، بلکه جایی است که بهره وری شرکتی به اوج می رسد. مائو جمله معروفی دارد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید»، و رن آن را چنین تعبیر کرده که یک شرکت باید بتواند محصولاتش را بفروشد.

مسیر اولیه موفقیت هواوی شباهت زیادی به مسیر حزب کمونیست چین داشت؛ هر دو ابتدا در مناطق روستایی جای پای خود را تثبیت کردند و سپس به سوی تصرف شهرها حرکت کردند. شرکت همین استراتژی را برای گسترش بین المللی خود نیز اتخاذ کرد. در بازاری که تحت سلطه غول های غربی بود، هواوی کشورها در حال توسعه با مقررات سهل گیر و زیرساخت مخابراتی نپا، که دولت هایشان اغلب نسبت به غرب بدبین اند و پذیرش بیشتری نسبت به محصولات چینی دارند را هدف قرار داد؛ به ویژه زمانی که با قیمت پایین تری عرضه شوند.

نخستین رویداد مهم بین المللی هواوی در سال ۱۹۹۶ رخ داد، زمانی که کمیسوین ملی علوم و فناوری چین ترتیب سفر «رن» به روسیه را داد. در همان سال، تابوایان نخستین انتخابات آزاد ریاست جمهوری خود را برگزار کرد و روابط چین و آمریکا در وضعیت نامساعدی قرار داشت. پکن به دنبال نزدیکی بیشتر با مسکو بود، و رن فرصت تجاری این موقعیت را درک کرد. پایتخت روسیه به نخستین شعبه خارجی هواوی بدل شد. دفتر دوم سال بعد در برزلی افتتاح شد.

«لیانگ گوئی» در سفر ۱۹۹۶ مترجم رن بود و پس از آن در روسیه ماند تا دفتر مسکو را اداره کند. او در خاطرات خود در سال ۲۰۰۴ با عنوان «گرگ بومی محاصره را می شکنند»، سال های اولیه هواوی در خارج از کشور را روایت می کند. در ابتدا، شرکت تلاش کرد از خط مشی رسمی پکن پیروی کند، اما اتکای صرف به دیپلماسی دولتی خیلی زود به عنوان استراتژی ای محدودکننده آشکار شد. شرکت و دولت، اولویت ها و منافع متفاوتی داشتند. در یکی از روایت های معروف

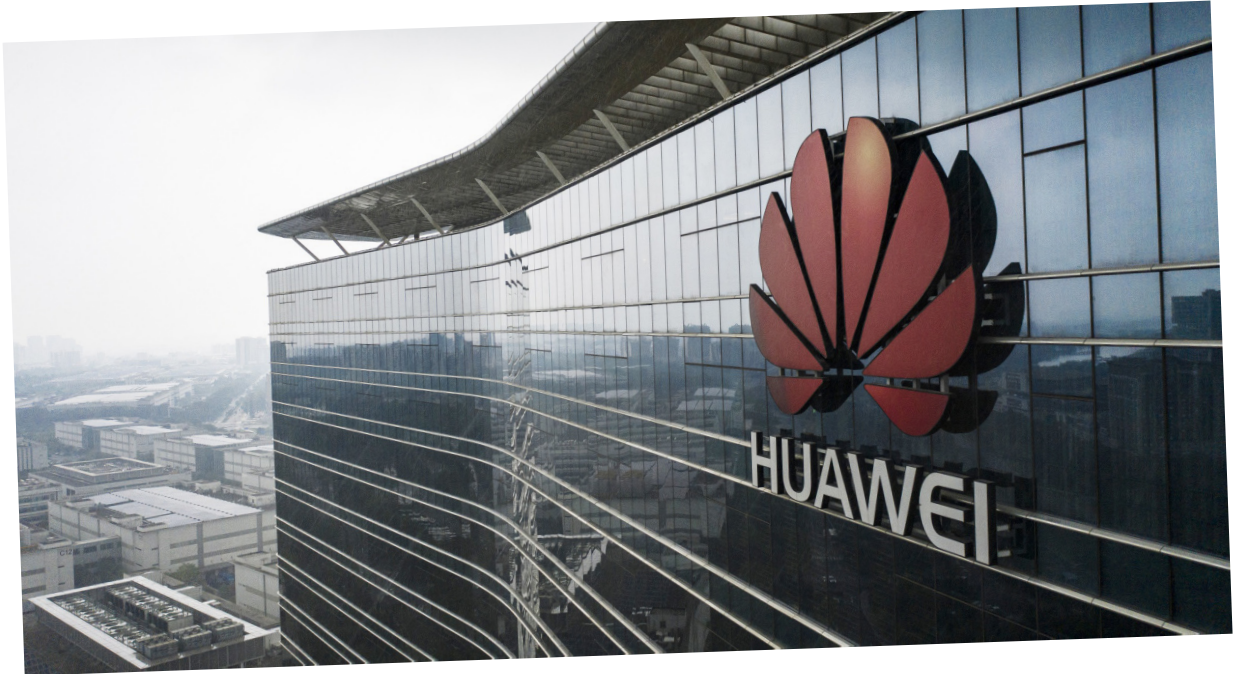
شرکتی، هواوی در سه سال نخست حضورش در روسیه هیچ فروشی نداشت؛ و نخستین سفارش خرید در سال ۱۹۹۹ فقط ۳۸ دلار بود.

در برابر بازار داخلی شلوغ، ورود به بازارهای خارجی برای بقای بلندمدت هواوی ضروری تلقی می شد، اما رقابت شدید داخلی نیز شرکت ها را در خارج از کشور دنبال می کرد. به گفته ی لیانگ، پکن پروژه مخابراتی خود در کوبا را به شرکت «دراگون بزرگ» سپرد، و هواوی مجبور شد برای دسترسی به منابع کمک خارجی، با این رقیب دولتی همکاری کند. گاهی کارکنان هواوی در خارج از کشور ترجیح می دادند تعامل خود با سفارت های چین را محدود کنند تا اسرار تجاری به رقبای درز نکنند.

«چینگ کوان لی» جامعه شناس در کتاب پیشگامانه خود در سال ۲۰۱۷ با عنوان «شیخ چین جهانی»، بررسی می کند که چگونه سرمایه دولتی چین در آفریقا در دو صنعت معدن و ساخت وساز فعالیت می کند، و در کجاها با سرمایه خصوصی غربی شباهت یا تفاوت دارد. پرسش های مشابهی را می توان درباره هواوی مطرح کرد؛ به ویژه در سال های پس از خاطرات لیانگ، زمانی که این شرکت خصوصی چینی در بخشی استراتژیک، جایگاه پیشرو خود را در داخل تثبیت کرده بود اما هنوز در تلاش بود تا در خارج از کشور شناخته شود. آیا این شرکت خود را با ابتکارات ژئوپلیتیکی پکن همسو کرد؟ چه نوع حمایت یا جهت گیری کلی از سوی دولت چین دریافت کرد؟ و عملکرد هواوی چگونه با هم تایان غربی اش قابل مقایسه است، و وقتی که گسترش فناوری های اطلاعاتی مدرن، مسیرهایی مشابه سرمایه و استعمار را طی کرده اند؟

برای بسیاری از کارکنان هواوی و ناظران صنعت، دستاوردهای این شرکت در داخل و خارج از چین، گواهی بر قدرت خوداتکایی و فرهنگ خاص آن موسوم به «فرهنگ گرگ» بود. «رن» غریزه گرگ را چنین توصیف کرده است: «حس بویایی تیز، تهاجم بی پروا، و توانایی مبارزه گزرومی». در جلسات آموزشی سالانه شرکت، همه گرد هم می آمدند تا اسرودهای میهن پرستانه بخوانند. این مجموعه شامل آثار کلاسیک چینی مانند «سرودی برای میهن» و همچنین سرود اختصاصی شرکت با عنوان «هواوی به پیش در جهان» بود. متن این سرود، که «لیانگ» در خاطراتش نقل کرده، اقتباسی از سرود مبارزان چینی در جنگ کره است. در نسخه هواوی، «رود یالو» که مرز میان منچوری و شبه جزیره کره را مشخص می کند، با «اقیانوس آرام» جایگزین شده است. در این نسخه آمده: «روح بلند است، دل نیرومند است، برای عبور از اقیانوس آرام به اروپا برو، به آمریکا برو، در آفریقا بجنگ...».

در سال ۲۰۰۰، در مراسم بدرقه گروهی از کارکنان اعزامی هواوی به خارج، بنری بزرگ نصب شده بود که روی آن نوشته بود: «استخوان های وفادار را می توان در هر کوه سبزی دفن کرد، چه نیازی به بازگشت با پوست اسب جنگی است؟» این زبان شاید برای شرکتی که تلفن و سوئیچ می فروشد اغراق آمیز به نظر برسد، اما اغراق نیست اگر بگوییم خانه هواوی بر پایه خون، عرق و اشک بنا شده است. شرکت بحران ها و بلایای طبیعی را فرصت تجاری می بیند؛ جایی که باید ارتباطات حفظ یا بازسازی شود و در اعزام کارکنان به خط مقدم تردیدی ندارد. حتی کارمندان دفتری نیز از



ساعات کاری

طولانی و فشار بالا رنج می‌برند. سال‌ها هوآوی به «فرهنگ تشک» خود افتخار می‌کرد، جایی که کارکنان شب‌ها در دفتر می‌ماندند و کار می‌کردند. پس از مجموعه‌ای از مرگ‌های ناشی از خودکشی یا بیماری ناگهانی که اعتراض عمومی را برانگیخت، شرکت لحن خود را تعدیل کرد.

هوآوی هنوز درگیر رسوایی خودکشی‌ها بود که جنجال دیگری در حوزه کارگری رخ داد. پیش از آن که قانون قرارداد کار چین در سال ۲۰۰۸ اجرایی شود و از کارکنانی که بیش از یک دهه در یک شرکت کار کرده بودند حمایت کند، بیش از ۶۰۰ نفر از کارکنان هوآوی از جمله خود «رن» به‌طور رسمی استعفا دادند و بلافاصله دوباره استخدام شدند تا ساعت کاری‌شان از نو تنظیم شود. در حالی که هوآوی به نیروی کار جوان خود به‌عنوان نماد روحیه نوآرانه‌اش افتخار می‌کرد، شرکت به اخراج مهندسان مسن‌تر برای کاهش هزینه‌ها شهرت داشت.

این امپراتوری در حال صعود، ثروت خود را در دو سال ۲۰۰۵، شرکت «بریتش تلکام» (BT) هوآوی را برای ارتقاء شبکه‌اش انتخاب کرد، و درآمد خارجی هوآوی برای نخستین بار از فروش داخلی پیشی گرفت. به‌گفته «دو»، «تصمیم BT سد ورود هوآوی به غرب را شکست» و «آغاز پایان» برای چند رقیب غربی بود. یک دهه بعد، هوآوی یکی از «چهار غول» جهانی مخابرات بود؛ در کنار رقیب چینی‌اش ZTE و دو شرکت اروپایی «نوکیا» و «اریکسون».

در سال ۲۰۰۰، پس از سالی بسیار سودآور، رن مقاله‌ای نوشت که اکنون نمادین شده است؛ «زمستان هوآوی». او هشدار داد که در شکوه تابستان، باید برای سرمای زمستان آماده بود. سال‌ها بعد، خبرنگاران غربی به پردیس تحقیق و توسعه جدید هوآوی در «دونگ‌گوان» رسیدند و با منظره‌ای از شکوه عجیب مواجه شدند که به‌گفته «دو»، «چی گتسی» را هم شرم‌منده می‌کرد. نسخه‌ای تقلیدی از کاخ ورسای مشرف به قلعه هایدلبرگ ساخته شده بود. در تالار بزرگی به سبک اروپایی که رن در آن خبرنگاران

استقبال کرد،

نقاشی نبرد واترلو در کنار پرتره تاج‌گذاری ناپلئون قرار داشت.



«قلمرو آزادی» جایی نیست که فشار تولید مادی پایان می‌یابد، بلکه جایی است که بهره‌وری شرکتی به اوج می‌رسد. مانو جمله معروفی دارد: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید»، و رن آن را چنین تعبیر کرده که یک شرکت باید بتواند محصولاتش را بفروشد.

در سال ۲۰۱۹، در حالی که هوآوی با دشوارترین دشمن خود یعنی دولت ایالات متحده روبه‌رو شده بود، رسانه‌های خارجی برای بازدید از شرکت دعوت شدند. سال‌ها بود که مقامات آمریکایی نسبت به آسیب‌پذیری تجهیزات مخابراتی چینی هشدار می‌دادند و مانع از خرید شرکت‌های آمریکایی توسط هوآوی به‌دلیل نگرانی‌های امنیت ملی شده بودند. با تشدید تنش‌ها میان چین و آمریکا در دوره نخست ریاست‌جمهوری ترامپ، نهادهای فدرال از خرید دستگاه‌های هوآوی و ZTE منع شدند و واشنگتن تلاش کرد متحدان خود را متقاعد کند تا این شرکت‌های چینی را از شبکه‌های ۵G خود کنار بگذارند.

نگرانی‌های امنیتی بی‌پایه نبودند. زمانی که نخست‌وزیر چین «لی پنگ» در سال ۱۹۹۶ از هوآوی بازدید کرد، از «رن» پرسید که آیا فناوری شرکت می‌تواند برای ردیابی تماس‌های مجرمان استفاده شود. طبق خاطرات «لیانگ»، سازمان اطلاعات روسیه نیز خواستار قابلیت شنود در سوئیچ‌های هوآوی بود. با این حال، همکاری با نظارت دولتی صرفاً اطاعت نیست، بلکه یک تجارت پررونق است. در میانه دهه ۲۰۱۰، هوآوی مجموعه‌ای کامل از فناوری‌های پیشرفته نظارتی را عرضه می‌کرد که با همکاری صدها استارت‌آپ و شرکت شریک توسعه یافته بودند. این

محصولات

شامل دوربین‌های پلیس مجهز به تراشه‌های شرکت نیمه‌رسانای هوآوی، HiSilicon، پایگاه داده اثر صوتی، و اسکنرهای بیومتریک بودند. هم‌زمان با تشدید مشکلات دولت چین در منطقه شمال غربی - سین‌کیانگ - هوآوی به‌همراه شرکت شریک خود «Megvii» سیستم تشخیص چهره‌ای طراحی کرد که اقلیت ترک‌تبار را تشخیص می‌داد. هوآوی در بحبوحه اعتراضات بهار عربی، فناوری‌های نظارتی خود را به خاورمیانه نیز عرضه کرد.

بنابراین، پرسش اصلی این نیست که هوآوی بی‌گناه است یا نه، بلکه این است که آیا این شرکت چینی به‌طور خاص گناهکار است؟ فرض چنین چیزی - همان‌طور که طرفداران ممنوعیت هوآوی ادعا می‌کنند - به معنای نادیده گرفتن تاریخ طولانی همکاری شرکت‌های فناوری غربی با نظارت دولتی و کسب سود از آن است. شرکت IBM برای نازی‌ها سیستم‌های پروفایل‌سازی طراحی کرد. تجهیزات Cisco در ساخت «دیوار آتش بزرگ» چین به‌کار رفت. در سال ۲۰۱۴، اسناد محرمانه‌ای که توسط پیمانکار سابق NSA، «ادوارد اسنودن»، افشا شد نشان داد که آژانس جاسوسی آمریکا سال‌ها پیش به هوآوی نفوذ کرده بود. NSA نه‌تنها به ایمیل‌های داخلی و کدهای منبع هوآوی دسترسی داشت، بلکه از شبکه جهانی مخابراتی این شرکت برای جاسوسی و احتمالاً خرابکاری علیه اهداف دیگر استفاده می‌کرد. در حالی که سیاستمداران و تحلیل‌گران آمریکایی درباره احتمال استفاده پکن از زیرساخت‌های هوآوی به‌عنوان سلاح هشدار می‌دادند، این اتهامات فراتر از توهمات جنگ سرد یا پیش‌بینی‌های نظری بودند، بلکه بازتابی از توانایی‌هایی بودند که واشنگتن از پیش در اختیار داشت و می‌خواست انحصاری کند.

در ماه مه ۲۰۱۹، رئیس‌جمهور ترامپ کرد به‌دلیل «دشمنان خارجی» که «به‌طور فزاینده‌ای در حال ایجاد و بهره‌برداری از آسیب‌پذیری‌های

فناوری‌ها و خدمات اطلاعاتی و ارتباطی هستند» وضعیت اضطراری ملی اعلام کرد. روز بعد، وزارت بازرگانی آمریکا هوای را در فهرست نهادهای تحریمی قرار داد و آن را مشمول کنترل‌های سخت‌گیرانه صادراتی کرد. در آن سوی مرز در کانادا، دختر بزرگ رن، «منگ وانژو»، در حبس خانگی قرار گرفت و تیم حقوقی‌اش برای جلوگیری از استرداد به آمریکا مبارزه می‌کرد؛ جایی که او به اتهام فریب یک بانک برای انجام تجارت با ایران در نقض تحریم‌های آمریکا تحت پیگرد قرار گرفته بود.

برای کارکنان هوایی، اهداف اعلام شده و شکنج مبنی بر حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی و دفاع از حقوق بشر، چیزی جز لفاظی‌های خودبرتربینانه نبود که هدف واقعی را پنهان می‌کرد؛ فلج کردن شرکت و مهار خیزش چین. هدف گرفتن دختر رئیس شرکت، اقدامی از سر استیصال توسط یک زورگوی بی‌اخلاق تلقی شد. مدیران هوای برای یافتن راه‌حل، به تاریخ رجوع کردند. در مصاحبه‌ای با خبرنگار باسابقه فناوری «یاسوهیکو اوتا» که در کتاب «ژئوپلیتیک نیمه‌رساناها* نقل شده است رئیس شعبه ژاپن هوای، «وانگ جیانفنگ» گفت که کارکنان شرکت جنگ تجاری میان ایالات متحده و ژاپن در دهه ۱۹۸۰ را مطالعه کرده‌اند. به دنبال فشار صنعت نیمه‌رسانای داخلی، واشنگتن شرکت‌های ژاپنی را متهم کرد که بازار آمریکا را با تراشه‌های ارزان قیمت اشباع کرده‌اند، و توکیو را وادار به مجموعه‌ای از امتیازدهی‌ها کرد. توافق نیمه‌رسانا میان آمریکا و ژاپن در سال ۱۹۸۶، ژاپن را ملزم کرد که یک پنجم بازار خود را به تراشه‌های خارجی اختصاص دهد و صادرات خود به آمریکا را محدود کند. در اقدامی نمادین، گروهی از نمایندگان کنگره ظاهراً در اعتراض به فروش فناوری حساس توسط این شرکت ژاپنی به شوروی، در پله‌های ساختمان کنگره یک رادیوی «توشیبا» را شکستند.

وانگ به اوتا گفت: «ژاپن متحد آمریکا بود، و با این حال چنین رفتار سختی را تجربه کرد. پس باید از هرگونه آرزوی غیرواقع‌بینانه دست بکشیم.» در هوای، خصوصیت‌های آمریکا باعث انگیزه دوباره در کارکنان شد. فراخوان‌های دوران مانو برای خوداتکایی، در دور تازه‌ای از رقابت میان قدرت‌های بزرگ، معنای تازه‌ای یافت.

یک سال بعد، هم‌زمان با شیوع جهانی همه‌گیری کووید-۱۹، واشنگتن تحریم‌های خود علیه هوای را تشدید کرد و عملاً دسترسی شرکت به نیمه‌رساناهای پیشرفته خارجی را قطع کرد. در واکنش، حساب رسمی هوای در شبکه اجتماعی «ویبو» تصویری منتشر کرد. یکی از تصاویر محبوب «رن»- که این تصویر، یک جنگنده شوروی در جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد که با وجود آتش سنگین دشمن، همچنان به پرواز ادامه می‌دهد. این پست به سرعت وایرال شد. در زیرنویس آن نوشته شده بود: «ما هیچ راهی جز پیروزی نداریم.»

در سال ۱۹۹۹، در جریان عملیات ناتو در یوگسلاوی سابق، پنج موشک از یک بمب افکن آمریکایی به سفارت چین در بلگراد اصابت کرد. واشنگتن این حادثه را «اشتباه» خواند، اما افکار عمومی چین قانع نشد. موجی از اعتراضات در سراسر کشور علیه امپریالیسم آمریکا شکل گرفت. برخی از کارکنان هوای نیز در شنژن به این تظاهرات پیوستند. شرکت به خانواده‌های

قربانیان کمک مالی ارائه داد. به گفته‌ی «دو» در کتاب، «رن» به کارکنان گفت که این تراژدی اثباتی است بر اینکه «میل امپراتوری آمریکا به سقوط ملت ما همواره پابرجاست».

چند هفته پیش از این حمله، «ژو رونگ جی» که جانشین «لی پنگ» به عنوان نخست‌وزیر شده بود، به آمریکا سفر کرد تا حمایت واشنگتن را برای پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی (WTO) جلب کند. ژو آماده ارائه فهرستی از امتیازات بود، اما آمریکایی‌ها راضی نشدند. پس از دو دهه اصلاحات و سیاست درهای باز، بسیاری در چین بمباران سفارت را به عنوان زنگ بیدارباشی خشن تلقی کردند که بی‌عدالتی‌های نظم جهانی‌ای را آشکار می‌کرد که چین سخت در تلاش برای عضویت در آن بود. اکنون، پس از یک چهارم قرن، «امپراتوری میانه» از حاشیه به مرکز سرمایه‌داری جهانی رسیده است. با شدت گرفتن تحریم‌های آمریکا، موج تازه‌ای از احساسات ضدآمریکایی در چین شکل گرفته، و هوای به نماد ملی جدیدی بدل شده که زیر آتش دشمن قرار دارد. از نگاه میهن‌پرستان چینی، حمایت از هوای نه دفاع از سرمایه خصوصی، بلکه دفاع از حاکمیت و غرور ملی است. در مقاله‌ای پخواننده از سال ۲۰۲۰ آمده: «هوای برای ما می‌جنگد. اگر روزی هوای هم سقوط کند، چه کسی دیگر برای ما خواهد جنگید؟»



در سال ۲۰۰۰، پس از سالی بسیار سودآور، رن مقاله‌ای نوشت که اکنون نمادین شده است: «زمستان هوای». او هشدار داد که در شکوه تابستان، باید برای سرمای زمستان آماده بود. سال‌ها بعد، خبرنگاران غربی به پردیس تحقیق و توسعه جدید هوای در «دونگ‌وان» رسیدند و با منظره‌ای از شکوه عجیب مواجه شدند که به گفته‌ی «دو»، «جی گتسبی را هم شرم‌زده می‌کرد».

این نبرد، جنگ فناوری میان چین و آمریکا است. اما پیروزی چگونه تعریف می‌شود؟ و اگر هوای-یا «چین»- در این نبرد پیروز شود، چه تأثیری بر مردم چین خواهد داشت؟ در فوریه امسال، با آغاز دور جدیدی از جنگ تجاری در دوره دوم ریاست جمهوری ترامپ، «شی جین‌پینگ» نشستی با کارآفرینان برجسته‌ی بخش خصوصی چین برگزار کرد. نشست مشابهی در سال ۲۰۱۸، در جریان جنگ تجاری قبلی، برگزار شده بود. «رن» در آن نشست حضور نداشت، اما این بار، نخستین سخنران پس از «شی» بود.

در جریان کارزار رسانه‌ای هوای در سال ۲۰۱۹، «رن» به صراحت با ملی‌گرایی مخالفت کرد و آن را «مضر برای کشور» دانست. او به رسانه‌های چینی گفت که آینده چین در «گشودگی» نهفته است، و هوای صرفاً یک شرکت تجاری است. استفاده از محصولات آن نباید به عنوان عمل میهن‌پرستانه تعبیر شود. اندکی بیش از یک سال بعد، پکن سرکوب بخش خصوصی را آغاز کرد، برخی حوزه‌ها را ممنوع کرد و مقررات سخت‌گیرانه‌تری بر دیگر بخش‌ها اعمال نمود.

چند تن از سرمایه‌داران بزرگ بازداشت شدند. در حالی که کشور در سال ۲۰۲۵ با بادهای مخالف ژئوپلیتیکی دست‌وپنجه نرم می‌کند، «شی» بار دیگر کارآفرینان برجسته چین را فراخوانده است. این دعوت، هم نشانه آشتی بود و هم نمایش قدرت. تصویرسازی هوای به عنوان شرکتی جهانی با دیدگاه کیهانی، شاید راهبردی هوشمندانه برای جذب مشتریان غربی باشد، اما اگر یک چیز باشد که هم پکن و هم واشنگتن بر آن توافق دارند، این است که شرکت‌های چینی باید پاسخ‌گوی حزب کمونیست چین باشند.

حدس زدن درباره باورهای واقعی «رن»، این که او کمونیست است یا سرمایه‌دار، ملی‌گرا یا جهانی‌گرا، نکته اصلی را از دست می‌دهد. این سرباز-کارآفرین، مانند شرکتی که ساخته و کشوری که او را پرورده، همه این عناصر را در خود دارد و تناقض‌های فراوانی را حمل می‌کند. اگر یک ایدئولوژی مرکزی برای «رن» و هوای وجود داشته باشد، آن بقاست؛ پیش از هر چیز، «ظهور هوای لحظه‌ای شبیه اسپوتنیک بود»- لحظه‌ای که حکمت متعارف درباره‌ی نوآوری و تجارت، بازار و دولت را به چالش کشید. ظهور غولی شرکتی مانند هوای قرار نبود از دل کمونیسم ممکن باشد. آیا «منبع واقعی نوآوری گاراژهای دانشجویان ترک‌تحصیل کرده بود یا دولت‌هایی که برندگان و بازندگان را انتخاب می‌کنند؟ با این حال، هوای نه از دل کمونیسم برخاست، و نه موفقیتش از سوی دولت از پیش تعیین شده بود. فارغ از افسانه‌ای که سیلیکون‌ولی درباره خود روایت می‌کند، پایتخت فناوری جهان از گاراژهای دانشجویان ترک‌تحصیل رشد نکرد؛ بلکه بر پایه قراردادهای نظامی، تحقیقات دولتی، و سیاست‌های تجاری، کاری و مهاجرتی بنا شد که به‌طور نامتناهی به نفع شرکت‌های آمریکایی و به زیان بقیه جهان طراحی شده‌اند.

مقامات آمریکایی چین را به نقض قواعد تجارت جهانی برای حمایت از صنعت داخلی متهم می‌کنند، در حالی که این قواعد از ابتدا برای تثبیت هژمونی آمریکا طراحی شده بودند. چین که مدت‌هاست گذشته انقلابی سوسیالیستی خود را اصلاح کرده است، بازی سرمایه‌داری جهانی را تغییر نداده، بلکه اثبات کرده که کشوری با حاکمیت حزبی کمونیستی نیز می‌تواند در این میز بنشیند و مهره‌ها را جابه‌جا کند.

پس از دهه‌ها باور به اینکه تاریخ با بازار آزاد و دموکراسی به پایان رسیده، مردم دریافته‌اند که تاریخ در واقع پایان نیافته است. نتولیرالیسم دهکده جهانی‌ای را خلق کرده که در آن جریان آزاد سرمایه و تجارت می‌تواند مرزهای ملی را درنوردد. اما سرمایه‌داری نیازمند سلسله‌مراتب است، و جهان هرگز مسطح نبوده است. پیروزی سرمایه‌داری بازار، تخیل سیاسی را مسدود کرد.

از «دست نامرئی» آدام اسمیت تا «دست مرئی» داده ها

چگونه فناوری داده بنیان های علم اقتصاد را به چالش می کشد؟

اینجاست که ایده «اقتصاد برنامه ریزی شده» جدید» چک ما شکل می گیرد. این اقتصاد شبیه به برنامه ریزی متمرکز و ناکارآمد قرن بیستم نیست، بلکه یک سیستم هوشمند، پویا و غیرمتمرکز خواهد بود:

۱. پیش بینی دقیق تقاضا: هوش مصنوعی با تحلیل داده های مصرف، رفتارهای اجتماعی و حتی الگوهای آب و هوایی، می تواند تقاضای آینده را با دقت بی سابقه ای پیش بینی کند. این به معنای کاهش چشمگیر ضایعات منابع و بهینه سازی زنجیره تامین است.

۲. تخصیص بهینه منابع: یک پلتفرم مرکزی (یا چندپلتفرم به هم پیوسته) می تواند منابع یک کشور (انرژی، آب، نیروی کار، مواد اولیه) را در لحظه رصد کرده و آن را به کارآمدترین شکل ممکن به نقاط نیاز تخصیص دهد. تصور کنید برق تولیدی مازاد یک شهر بلافاصله به مرکز داده ای در شهر دیگر منتقل شود یا مسیرهای حمل و نقل به صورت خودکار برای جلوگیری از ترافیک و صرفه جویی در سوخت بهینه سازی شوند.

۳. شخصی سازی انبوه: صنایع می توانند بر اساس سلیقه و نیازهای خرد هر مصرف کننده، محصولات و خدمات را تولید کنند، اما در مقیاس انبوه. این بالاترین سطح از کارایی بازار و رضایت مشتری را به طور همزمان ایجاد می کند.

این دیدگاه البته منتقدان سرسختی دارد که براساس ملاحظات مختلف صورت می گیرد:

- حریم خصوصی: چنین سیستمی نیازمند جمع آوری بی سابقه داده های شخصی است. چه تضمینی وجود دارد که این داده ها برای کنترل اجتماعی و محدود کردن آزادی ها استفاده نشود؟

- تمرکز قدرت: آیا این مدل در نهایت به تمرکز قدرت بی سابقه در دست غول های فناوری یا دولت ها منجر نمی شود؟

- پویایی بازار: آیا حذف «شکست بازار» و «ریسک»، نوآوری و روحیه کارآفرینی را که موتور محرک اقتصاد بازار است، از بین نمی برد؟ بسیاری از نوآوری های بزرگ محصول یک برنامه ریزی نبودن است.

چک ما در حال ترسیم آینده ای است که در آن داده به عنوان جدیدترین و ارزشمندترین منبع استراتژیک مانند نفت و طلا شود. کشوری که در جمع آوری، پردازش و استفاده از داده پویا پیدا کند، ممکن است به یک مزیت رقابتی غیرقابل انکار دست یابد. چه موافق این ایده باشیم و چه مخالف، نمی توانیم انکار کنیم که فناوری در حال پیشروی به این سمت است. بحث بر سر «آری یا نه» نیست، بلکه بر سر «چگونگی» پیاده سازی آن است. چگونه می توانیم از قدرت داده برای ایجاد کارایی و رفاه بیشتر استفاده کنیم، در حالی که از حریم خصوصی، آزادی و پویایی جامعه محافظت کنیم؟ این پرسشی است که پاسخ به آن آینده

منطق پشت ادعای چک ما این است که «عصر فناوری اطلاعات IT به پایان می رسد و عصر فناوری داده DT در حال آغاز است.»

صحبت های چک ما، غول فناوری و بنیانگذار علی بابا، در مجامع مختلف تنها یک پیش بینی کسب و کاری نیست؛ بلکه یک مانفیست فناوریانه است که مبانی اقتصاد کلاسیک را به چالش می کشد. ادعای او مبنی بر پایان عصر فناوری اطلاعات و طلوع عصر فناوری داده یک تغییر نام صرف نیست، بلکه نشان دهنده یک تغییر پارادایم عمیق در نحوه اداره جهان است.

پایه استدلال بر یک قیاس پزشکی هوشمندانه استوار است؛ عصر گذشته (اقتصاد کلاسیک): مانند پزشک سنتی چینی بود که مجبور بود تنها با مشاهده (مثل نبض و زبان) بیماری را تشخیص دهد. اقتصاددانان نیز با داده های محدود، تأخیردار و اغلب نادرست، سعی در درک «دست نامرئی» بازار داشتند و تصمیمات بر اساس مدل های نظری و مشاهدات ناکامل گرفته می شد. اما عصر حاضر (اقتصاد داده محور) با ظهور فناوری هایی مانند کلان داده ها (Big Data)، هوش مصنوعی (AI) و اینترنت اشیاء (IoT)، معادل اقتصادی سی تی اسکن و اشعه ایکس برای اقتصاد هستند. این فناوری ها امکان رصد بلادرنگ (Real-time) هر پدیده اقتصادی را فراهم خواهند کرد؛ از جریان کالا در بنادر گرفته تا الگوی مصرف هر خانوار در یک شهر.



مناقشه بین مکتب اتریشی (طرفدار بازار آزاد) و مکتب کمونیستی (طرفدار برنامه ریزی متمرکز) که در قرن بیستم عمدتاً در حوزه فلسفی و سیاسی حل نشدنی به نظر می رسید، اکنون در حال تبدیل شدن به یک مسئله فنی است. مشکل اصلی برنامه ریزی متمرکز کلاسیک، «مسئله محاسبه اقتصادی» بود که توسط لودویگ فون میزس و فریدریش هایک مطرح شد.

چک ما، رئیس هیئت مدیره گروه علی بابا در تاریخ ۱۹ نوامبر در یک مجمع اقتصادی پیش بینی کرد در ۳۰ سال آینده تغییرات عظیمی رخ خواهد داد و نقش اقتصاد برنامه ریزی شده روزبه روز بیشتر خواهد شد. او گفت به لطف دسترسی به داده ها ممکن است بتوانیم «دست نامرئی» بازار یک کشور را مشاهده کنیم. قبل از کشف اشعه ایکس و سی تی اسکن، پزشکان طب سنتی چین نمی توانستند شکم بیمار را باز کنند و داخل آن را ببینند؛ در عوض، آن ها یک سیستم تشخیص منحصر به فرد از طریق گرفتن نبض، مشاهده، شنیدن و پرسش ایجاد کردند. اما به محض اینکه اشعه ایکس و سی تی اسکن ظاهر شد، همه چیز به شدت تغییر کرد. به طور مشابه، در عصر داده ها، با دانش دقیق از داده های اقتصادی ملی و جهانی، مثل این خواهد بود که برای اقتصاد جهان اشعه ایکس و سی تی اسکن داشته باشیم و ۳۰ سال بعد نظریه های جدیدی ظهور خواهند کرد.

این اولین بار نیست که او نظرات مشابهی را بیان می کند. او در سپتامبر سال گذشته در مصاحبه ای اختصاصی با روزنامه مرکزی تایوان گفت که تا سال ۲۰۳۰، جهان بار دیگر شاهد بحث مهمی بین اقتصاد بازار و اقتصاد برنامه ریزی شده خواهد بود. «اگرچه صد سال پیش (در دهه ۱۹۳۰) طرفداران اقتصاد بازار در آمریکا پیروز شدند و روسیه شکست خورد، اما اکنون وضعیت تغییر کرده است.» او افزود: «تا سال ۲۰۳۰، اقتصاد برنامه ریزی شده به سیستم برتر تبدیل خواهد شد.»

در سال ۱۹۳۰، به این دلیل که مردم به «دست نامرئی» بازار اعتقاد داشتند، اقتصاد بازار پیروز شد. اما اکنون، داده هایی که در اختیار داریم به ما امکان می دهند آنچه را که زمانی نامرئی بود ببینیم، او به فناوری هایی که می توانند حجم زیادی از داده های بلادرنگ را جمع آوری و تجزیه و تحلیل کنند، توجه دقیقی کرد که می توان آن را منشأ یک اقتصاد برنامه ریزی شده با مفهوم جدید دانست - اقتصادی که در آن تولید و تخصیص منابع را می توان برنامه ریزی کرد به محض اینکه عملیات بازار به وضوح درک شود.

پردازش کند تا قیمت های واقعی را تعیین نماید. بنابراین، تخصیص منابع ناکارآمد خواهد بود. اما حالا، چک ما و هواداران این ایده ادعا می کنند که فناوری، پاسخی برای این نقد قدیمی دارد. این تحول را می توان در چند محور اصلی دید:

۱. پایان «اطلاعات ناکامل» و «انتظارات عقلایی»

یکی از پایه های مدل های اقتصادی، فرض «اطلاعات ناکامل» بازیگران بازار است. اما اگر سنسورهای اینترنت اشیا (IoT) و تحلیل کلان داده ها بتوانند اطلاعات کامل (یا نزدیک به کامل) را در مورد ترجیحات مصرف کنندگان، سطح موجودی انبارها، وضعیت ترافیک لجستیک و... در اختیار یک الگوریتم قرار دهند، بسیاری از مدل های مبتنی بر اطلاعات ناکامل منسوخ می شوند. هوش مصنوعی می تواند الگوهای

اقتصاد جهان را شکل خواهد داد. ادعای جک ما درباره برتری «اقتصاد برنامه ریزی شده» بر پایه داده، تنها یک پیش بینی تجاری نیست؛ بلکه یک زلزله نظری است که مستقیماً به قلب مقدس ترین مفروضات علم اقتصاد، از آدام اسمیت تا میلتون فریدمن، حمله می برد. این ایده می تواند منجر به تولد یک «مکتب اقتصادی جدید» شود که در آن داده، خون تازه ای در رگ های نظریه های کهنه جریان می دهد. مناقشه بین مکتب اثربشی (طرفدار بازار آزاد) و مکتب کمونیستی (طرفدار برنامه ریزی متمرکز) که در قرن بیستم عمدتاً در حوزه فلسفی و سیاسی حل نشدنی به نظر می رسید، اکنون در حال تبدیل شدن به یک مسئله فنی است. مشکل اصلی برنامه ریزی متمرکز کلاسیک، «مسئله محاسبه اقتصادی» بود که توسط لودویگ فون میزس و فریدریش هایک مطرح شد. استدلال آنها این بود که هیئت برنامه ریزی مرکزی هرگز نمی تواند اطلاعات پراکنده، ذهنی و دائماً در حال تغییر تمام عوامل بازار را جمع آوری و



درس آناتومی دکتر نیکولاس تولپ اثر رامبراند



با وجود پیش‌بینی‌های قبلی مبنی بر رقابت، روابط بین روسیه و چین در آسیای مرکزی به یک چارچوب همکاری تبدیل شده است، به طوری که این منطقه به عرصه‌ای برای دستیابی به اهداف مشترک یا غیرمتعارض تبدیل شده است. هر دو کشور قزاقستان و ازبکستان را برابری روابط خود و ثبات منطقه بسیار مهم می‌دانند. اولویت‌های روسیه شامل امنیت مرز جنوبی، خنثی کردن تروریسم و حفظ قزاقستان به عنوان یک متحد اصلی در سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO)، و اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU) است. مسکو همچنین به دنبال حفظ جایگاه خود به عنوان تأمین‌کننده اصلی تسلیحات و محدود کردن روابط نظامی کشورهای آسیای مرکزی با غرب است. چین نیز اهداف مشابهی دارد؛ از جمله تأمین امنیت مرز غربی خود (سین‌کیانگ)، مبارزه با تهدیدات فراملی و حفظ قزاقستان و ازبکستان به عنوان تأمین‌کنندگان انرژی و مسیرهای ترانزیتی اصلی. چین از سازمان همکاری شانگهای (SCO) برای پیشبرد اهداف دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی خود استفاده می‌کند. روابط اقتصادی دو کشور در حال تغییر است. با اینکه روسیه همچنان یک شریک مهم است، چین از نظر تجارت به شریک اصلی قزاقستان و ازبکستان تبدیل شده و سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در زیرساخت‌های حمل و نقل و انرژی انجام داده است. این همکاری همچنین به روسیه در دور زدن تحریم‌های غرب کمک کرده و باعث افزایش تجارت بین چین، قزاقستان و ازبکستان شده است. در نهایت، با وجود تفاوت‌های جزئی، روسیه و چین دیدگاه مشترکی دارند که آسیای مرکزی باید در حوزه‌های نفوذ آن‌ها باقی بماند.

احیای آسیای مرکزی

تعاملات چین و روسیه در آسیای مرکزی

آسیای مرکزی به عنوان شاخصی برای روابط چین و روسیه عمل کرده است. برخلاف برخی پیش بینی ها، این منطقه به عرصه رقابت میان چین در حال ظهور (PRC) و فدراسیون جدید روسیه، که پیشینیانیش کنترل شدیدی بر جمهوری های آسیای مرکزی داشتند، تبدیل نشد. در عوض، روسیه و چین به سرعت یک چارچوب همکاری را در آسیای مرکزی ایجاد و به طور مداوم حفظ کردند تا به اهداف منطقه ای مشترک، یا حداقل غیرمتعارض خود برسند. این همکاری ممکن است تا حدی سطح نسبتاً پایین خشونت های بین دولتی را که این منطقه از سال ۱۹۹۰ تجربه کرده است، توضیح دهد.

قزاقستان و ازبکستان هم برای آسیای مرکزی و هم روابط چین و روسیه از اهمیت بسزائی برخوردارند. قزاقستان به لطف درآمدهای عظیم صادرات نفت و گاز، بزرگترین اقتصاد و بودجه دفاعی را در میان پنج کشور آسیای مرکزی دارد (جدول ۱). قزاقستان یک متحد نظامی رسمی فدراسیون روسیه و دومین مشارکت کننده بزرگ در ائتلاف منطقه ای تحت رهبری مسکو، یعنی سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) است.

با این حال، پیوندهای قومی همچنان روابط روسیه و قزاقستان را پیچیده می کند. در سال های اخیر، چهره های برجسته روسی از مسکو خواسته اند که اقدامات قوی تری برای دفاع از روس تبارها و منافع مسکو در قزاقستان انجام دهد. با وجود مداخله CSTO تحت رهبری مسکو در ژانویه ۲۰۲۲ برای حمایت از دولت فعلی، قزاقستان از جنگ روسیه و اوکراین حمایت نظامی نکرده است. سیاست خارجی چندبرداری قزاقستان در حوزه اقتصادی نیز مشهود است. اگرچه چین از روسیه به عنوان شریک اقتصادی اصلی قزاقستان پیشی گرفته است، روسیه برای آینده ای قابل پیش بینی همچنان مهم ترین متحد نظامی آن باقی خواهد ماند.

ازبکستان نیز برای ثبات آسیای مرکزی مهم است. این کشور بزرگترین جمعیت را در میان پنج کشور آسیای مرکزی دارد (جدول ۲). علاوه بر این، بسیاری از ازبک تبارها در کشورهای همسایه زندگی می کنند که مسیرهایی را برای سرایت بی ثباتی داخلی به مرزهای ملی فراهم می کند. همچنین، ازبکستان تنها کشور آسیای مرکزی است که با چهار کشور دیگر آسیای مرکزی هم مرز است، که به تاشکند جایگاهی محوری در تلاش های یکپارچه سازانه منطقه ای می دهد.

در دهه گذشته، دیپلماسی ازبکستان از مقاومت معمول در برابر چنین همکاری هایی به حمایت منظم از آن با همکاری قزاقستان، تغییر یافته است. علاوه بر این، برخلاف دیگر کشورهای آسیای مرکزی، ازبکستان با روسیه یا چین هم مرز نیست، که به تاشکند فضای مانور ژئوپلیتیک می دهد. ازبکستان روابط خوبی با چین حفظ کرده و از زمانی که شوکت میرزیایف در سال ۲۰۱۶ رئیس جمهور شد، به روسیه نزدیک تر شده است.

اولویت های مسکو در مورد قزاقستان و ازبکستان:

- تأمین امنیت مرز جنوبی روسیه
- خنثی کردن تهدیدات فراملی، به ویژه تروریسم
- حفظ قزاقستان به عنوان شریک اصلی در سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) و اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU)، در حالی که روابط ازبکستان با هر دو نهاد تقویت شود.
- باقی ماندن به عنوان تأمین کننده اصلی تسلیحات و شریک تمرینات نظامی
- محدود کردن روابط نظامی با غرب
- حفظ پروژه های اقتصادی، به ویژه انرژی
- برجسته کردن مشارکت های دیپلماتیک کرملین فراتر از غرب
- دور زدن تحریم های غربی

مسکو از دولت های آسیای مرکزی می خواهد که با نهادهای منطقه ای آن ادغام شوند، روابط دفاعی را از طریق فروش گسترده تسلیحات و تمرینات نظامی عمیق تر کنند و از جاه طلبی های اقتصادی و انرژی آن در سراسر اوراسیا حمایت کنند. مقامات روسیه در تلاشند تا از ورود تروریست ها، قاچاقچیان مواد مخدر و مهاجران غیرقانونی به خاک خود جلوگیری کنند. تقویت امنیت مرزی با قزاقستان، بزرگترین کشور آسیای مرکزی، یکی از اولویت های روسیه بوده است. روسیه و قزاقستان طولانی ترین مرز زمینی ملی پیوسته در جهان را در امتداد شمال قزاقستان دارند، اما استراتژیست های روسی قزاقستان را به عنوان حائلی در برابر تهدیدات خارجی که از جنوب، از جمله از افغانستان، سرچشمه می گیرند نیز می بینند. جنگجویان خارجی آسیای مرکزی و افغانستان از جدایی طلبی و تروریسم در قفقاز شمالی حمایت کرده اند و در حمله مرگبار سال گذشته به سالن موسیقی Crocus City Hall در مسکو شرکت داشتند.

دولت روسیه در تلاش است تا روابط چندجانبه با کشورهای آسیای مرکزی را تقویت کند. به عنوان مثال، مسکو به ازبکستان پیشنهاد می کند تا تعامل خود با اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU) و سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) را ارتقا دهد. ازبکستان در این سازمان های منطقه ای تحت رهبری مسکو وضعیت ناظر دارد، اما روسیه امیدوار است که در نهایت به عضویت کامل EAEU درآید و به CSTO بپیوندد. روسیه همچنین در تلاش است تا فروش تسلیحات و تمرینات مشترک با نیروهای مسلح ازبکستان را افزایش دهد. اگرچه قزاقستان یک عضو قابل اعتماد EAEU و CSTO است، اما آستانه دعوت مسکو برای پیوستن به بلوک بریکس پلاس (BRICS Plus) که شامل برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی (است) را نپذیرفته است.

در مقابل، مسکو می خواهد قزاقستان و ازبکستان روابط امنیتی خود را با کشورهای غربی محدود کنند. دولت روسیه به طور معمول ساختارهای چندملیتی غیرغربی، مانند سازمان همکاری شانگهای (SCO)، را به عنوان ابزاری برای مختل کردن نظم بین المللی یک جانبه و پیشبرد هدف چندجانبه گرایی در منطقه ترویج می دهد. مشارکت در سازمان همکاری شانگهای، جایگاه دیپلماتیک روسیه را ارتقا می دهد، به مسکو در پیگیری یکپارچگی اقتصادی در آسیا کمک می کند و از طرفداری آن برای یک سیستم امنیتی اوراسیایی مستقل از غرب حمایت می نماید. دیپلماسی روسیه این بازسازی را هم در حوزه های امنیتی و هم اقتصادی ترویج می دهد. به گفته ولادیمیر پوتین، مؤلفه های اصلی سیستم امنیتی جدید اوراسیا می تواند شامل یک مشارکت میان اتحادیه دولت روسیه و بلاروس، CSTO، جامعه کشورهای مستقل (CIS) و SCO باشد.

اهداف اقتصادی دیرینه روسیه در مورد قزاقستان و ازبکستان شامل حفظ روابط تجاری، انرژی، سرمایه گذاری، حمل و نقل و کسب و کار قوی و حمایت از ساختارهای اقتصادی منطقه ای تحت رهبری مسکو است. رهبران روسیه یک «مشارکت بزرگتر اوراسیا» را در نظر دارند که شامل SCO، EAEU، و سایر ارگانه های منطقه ای اوراسیا، همراه با پروژه های یکپارچگی منطقه ای روسیه و چین است. یک اولویت جدید و فزاینده روسیه، تضمین مشارکت قزاقستان و ازبکستان در طرح های صادرات مجدد و سایر طرح ها برای دور زدن تحریم های غربی است.

اولویت های چین در مورد قزاقستان و ازبکستان

- تأمین امنیت مرز غربی چین (به ویژه سین کیانگ).
- خنثی کردن تهدیدات فراملی (به خصوص تروریسم).
- حفظ قزاقستان و ازبکستان به عنوان تأمین کنندگان و کشورهای ترانزیتی اصلی برای واردات انرژی چین.
- حفاظت از دارایی های اقتصادی و شهروندان چینی در قزاقستان و ازبکستان.
- به دست آوردن حمایت برای موضع پکن در قبال تایوان، تبت و طرح های اصلی سیاست خارجی چین.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چین بر جلوگیری از به چالش کشیدن کنترل خود بر منطقه خودمختار سین کیانگ توسط اویغورهای قومی و سایر مسلمانان در ازبکستان و به ویژه قزاقستان تمرکز کرد. به طور کلی، چین در پی آن بوده است که با مقامات قزاقستان و ازبکستان برای محدود کردن تروریسم فراملی، بی ثباتی سیاسی و سایر تهدیدات بالقوه همکاری کند. اهداف اقتصادی با تبدیل شدن قزاقستان و ازبکستان به منابع اصلی واردات انرژی رو به رشد چین، اهمیت بیشتری یافته است. سیاست گذاران جمهوری خلق چین، مانند همتایان روسی

کشورهای آسیای مرکزی بر اساس تولید ناخالص داخلی (اسمی، ۲۰۲۳)

قزاقستان

۲۶۲.۶۴

میلیارد دلار

ازبکستان

۱۰۱.۵۹

میلیارد دلار

ترکمنستان

۶۰.۶۳

میلیارد دلار

قرقیزستان

۱۳.۹۹

میلیارد دلار

تاجیکستان

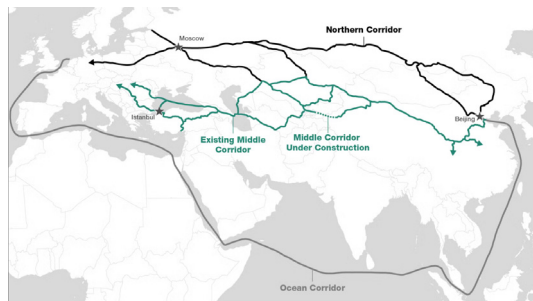
۱۲.۰۶

میلیارد دلار

خود، قزاقستان و ازبکستان را به عنوان مسیرهای ارتباطی میان چین با قفقاز جنوبی، خاورمیانه و اروپا می بینند. تمامی ترانزیت تجاری زمینی جمهوری خلق چین با آسیای مرکزی از سین کیانگ عبور می کند.

علاوه بر سین کیانگ، افزایش تروریسم و بی ثباتی در قزاقستان و ازبکستان می تواند تهدیدات جدی برای چشم انداز «جاده ابریشم جدید» یکن برای آسیای مرکزی و همچنین دارایی های تجاری و سرمایه گذاری آن در این کشورها ایجاد کند. چنین بی ثباتی در نزدیکی مرزهای غربی چین (یعنی عمق استراتژیک آن) همچنین توجه و منابع جمهوری خلق چین را از مقابل به ایالات متحده و متحدان و شرکای آن در سایر نقاط آسیا منحرف خواهد کرد. این نگرانی ها پس از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ و احیای داعش خراسان در افغانستان، اضطرابی تر شدند.

اهداف اقتصادی جمهوری خلق چین در مورد آسیای مرکزی با افزایش سهم این منطقه در امنیت انرژی و تجارت خارجی چین، مهم تر شده است. سرمایه گذاری در ساخت خطوط لوله و سایر زیرساخت ها این امکان را به چین می دهد تا نفت و گاز طبیعی را از قزاقستان و ازبکستان وارد کند. این محموله های انرژی زمینی نیاز یکن به اتکا به مسیرهای دریایی آسیب پذیر که مستعد اختلال توسط دزدان دریایی یا نیروی دریایی خارجی هستند را از بین می برد. چین از دولت های قزاقستان و ازبکستان می خواهد که از سرمایه گذاری های اقتصادی و اتباع چینی در کشورهایشان محافظت کنند. جمهوری خلق چین در نظر دارد از BRI و سایر طرح های حمل و نقل برای بهره برداری از موقعیت محوری قزاقستان و ازبکستان بین چین، اروپا، آسیای جنوبی و خاورمیانه استفاده کند (نقشه ۱).



نقشه ۱. مسیرهای اصلی ریلی و دریایی بین چین و اروپا

چین همچنین از قزاقستان و ازبکستان می خواهد که از سایر ابتکارات اقتصادی، امنیتی و ایدئولوژیک سیاست خارجی آن حمایت کنند. این ابتکارات در طول سال ها فراز و نشیب داشته اند، اما برجسته ترین آن ها طرح «یک کمربند، یک جاده» (BRI) و اخیراً «ابتکار توسعه جهانی»، «ابتکار امنیت جهانی» و «ابتکار تمدن جهانی» بوده اند. یکن تلاش می کند تا این ابتکارات را به صورت یکپارچه به کار گیرد تا به اهداف اقتصادی، امنیتی و سایر اهداف بین المللی خود دست یابد. چین همچنین انتظار حمایت کامل از مواضع خود در مورد تایوان، تبت و سایر مسائل حیاتی برای رهبرانیش را دارد.

ابزارهای روسیه

روسیه برای اعمال نفوذ در آسیای مرکزی، توافقات دوجانبه با قزاقستان و ازبکستان را با ابتکارات چندملیتی که از طریق سازمان های منطقه ای تحت رهبری مسکو، مانند CSTO و EAEU، هدایت می شوند، ترکیب کرده است.

تاکتیک های روسیه

- حفظ یک برنامه جامع تمرینات نظامی
- یارانه دهی به صادرات تسلیحات
- پرورش روابط اطلاعاتی، انتظامی و امنیت داخلی
- به کارگیری CSTO و SCO برای تقویت ابتکارات دوجانبه
- تحمل عدم حمایت از جنگ روسیه و اوکراین
- حفظ روابط گسترده اقتصادی و انرژی
- حمایت از استفاده از زبان روسی و پیام رسان های رسانه ای روسی

پیوندهای امنیتی

روسیه همچنان شریک دفاعی اصلی قزاقستان و ازبکستان است. آن ها تمرینات نظامی مکرر انجام می دهند و به طور گسترده در توسعه صنایع

دفاعی همکاری می کنند. روسیه منبع تقریباً تمام سیستم های تسلیحاتی وارداتی قزاقستان و بیشتر تسلیحات خارجی ازبکستان است. دولت های آسیای مرکزی به دنبال تولید سیستم های تسلیحاتی بیشتر و تنوع بخشیدن به تأمین کنندگان تسلیحاتی فراتر از مجتمع نظامی-صنعتی روسیه هستند که به شدت تحریم شده و نیازهای جنگی مسکو را در اولویت قرار می دهد. با این حال، سیاست یارانه ای روسیه برای فروش تسلیحات با توجه به بدهی های دفاعی متوسط کشورهای مانند قزاقستان و ازبکستان جذاب است.

CSTO تحت سلطه مسکو، مهم ترین نهاد امنیتی منطقه ای در آسیای مرکزی است. روسیه از این سازمان برای حمایت از عملیات های امنیتی منطقه ای خود، توجه حضور نظامی اش در آسیای مرکزی و محدود کردن همکاری دفاعی اعضا با کشورهای غربی استفاده می کند. در مقابل، سایر اعضا می توانند تسلیحات ساخت روسیه را با تخفیف خریداری کنند، در شبکه آموزش نظامی حرفه ای روسیه شرکت کنند و با نیروهای رزمی باتجربه روسیه تمرین کنند. قزاقستان پس از روسیه مهم ترین عضو CSTO است، که بسیاری از واحدهای نخبه خود را به این سازمان اختصاص می دهد و به طور منظم در مأموریت های آن شرکت می کند. در ژانویه ۲۰۲۲، یکن نیروی CSTO تحت سلطه روسیه برای حمایت از دولت قزاقستان در برابر شورش های گسترده مداخله کرد. اگرچه ازبکستان به این مداخله نظامی اعتراض نکرد، اما در برابر فشار مسکو برای تبدیل شدن به یکن عضو کامل CSTO مقاومت کرده است تا از مداخله این سازمان در امور داخلی خود در یکن بحران جلوگیری کند.

با وجود فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تنوع بخشیدن به روابط امنیتی در آسیای مرکزی، پیوندهای نهاد های اطلاعاتی، انتظامی و امنیت داخلی روسیه و آسیای مرکزی پایدار بوده است. قزاقستان و ازبکستان با تهدیدات نظامی متعارف از سوی سایر دولت ها روبرو نیستند. با این حال، چالش های امنیتی فراملی - مانند نظامی گری اسلام گرایان افراطی، قاچاق مواد مخدر و بلایای طبیعی و انسانی - خطرات دائمی را به همراه دارند. سرویس های امنیتی روسیه و آسیای مرکزی به طور منظم علیه تروریسم، افراط گرایی، جرائم سایبری، مهاجرت غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و سایر چالش های فراملی همکاری می کنند. نهادهای امنیتی آن ها در دکتین ها، تسلیحات و آموزش مشترک هستند. مقامات ازبکستان با مأموران اطلاعاتی و انتظامی روسیه که در حال تحقیق در مورد اتباع ازبکی مظنون در حمله مارس ۲۰۲۴ به سالن Crocus City Hall در مسکو بودند، همکاری کردند. آن ها همچنین در تحقیقات مربوط به دخالت احتمالی ازبکی در قتل بعدی ژنرال ایگور کیریلوف، رئیس نیروهای حفاظت هسته ای، بیولوژیکی و شیمیایی روسیه در مسکو، همکاری کردند.

دولت های قزاقستان و ازبکستان به طور رسمی مواضع بی طرفی را در قبال جنگ روسیه و اوکراین اتخاذ کرده و شهروندان خود را از پیوستن به این نبرد منع کرده اند. دولت های آن ها خواستار پایان درگیری شده اند و از به رسمیت شناختن الحاق قلمروهای بین المللی اوکراین توسط مسکو خودداری کرده اند. دولت روسیه به طور علنی مواضع قزاقستان و ازبکستان در مورد جنگ را به چالش کشیده است.

نهادهایی در قزاقستان و ازبکستان کمک های دوگانه (Dual-use) به ماشین جنگی روسیه ارائه کرده اند، که ممکن است خشم مسکو را کاهش داده باشد. بسیاری از کالاهای مرتبط با دفاع از چین نیز از طریق قزاقستان و ازبکستان وارد روسیه می شوند. به عنوان مثال، قزاقستان تقریباً نیمی از ۵.۹ میلیارد دلار پهنای را که در سال ۲۰۲۳ از چین وارد کرده بود، به روسیه صادرات مجدد کرد. تهاجم روسیه به اوکراین، علاقه ازبکستان به نزدیک شدن به مسکو از طریق پیوستن مجدد به CSTO یا تبدیل شدن به عضو کامل EAEU را کاهش داد. با این حال، کارخانه های تحت مالکیت روسیه در ازبکستان، مواد اولیه سلولزی تولید می کنند که کارخانه های دفاعی روسیه از آن ها برای تولید مواد منفجره و پیشرانه استفاده می کنند.

روابط اقتصادی و انرژی

فدراسیون روسیه همچنان یکن شریک اقتصادی مهم برای قزاقستان و ازبکستان باقی مانده است، اگرچه سهم آن از تجارت این کشورها به کمتر از سهم چین کاهش یافته است. روسیه منبع اصلی سرمایه گذاری مستقیم خارجی (FDI) در هر دو کشور است. شرکت های بزرگ دولتی روسیه مانند روس اتم، گازپروم بانک، وب، گازپروم و لوک اویل در قزاقستان و ازبکستان در بخش هایی مانند هوافضا، خودروسازی، مواد شیمیایی، انرژی، متالورژی، معدن، داروسازی، مخابرات و نساجی فعالیت می کنند.

برای سال های طولانی، صادرات نفت و گاز از قزاقستان و ازبکستان به شدت به دسترسی به خطوط لوله تحت کنترل روسیه وابسته بود که به سمت شمال به روسیه مرکزی و سپس به بازارهای اروپایی می رفت. با وجود ساخت مسیرهای جایگزین، همچنان بیش از ۸۰ درصد صادرات نفت قزاقستان از خاک روسیه عبور می کند. قزاقستان همچنین از روسیه برق وارد می کند و دو کشور به طور گسترده در بخش انرژی هسته ای همکاری دارند.

میلیون ها تبعه آسیای مرکزی که به دنبال اشتغال موقت در روسیه هستند، منبع دیگری از نفوذ را برای مسکو فراهم می کنند. کارفرمایان روسی برای رفع کمبود

نیروی کار به کارگران مهاجر از ازبکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی نیاز دارند. از این رو، دولت روسیه ورود بدون ویزا و سایر مشوق‌ها را به آن‌ها ارائه می‌دهد. با این حال، مقامات روسی می‌توانند این مشوق‌ها و همچنین حرکت، اشتغال یا حواله‌های مهاجران را محدود کنند تا بر کشورهای مبدأ آن‌ها اعمال فشار کنند.

روسیه دولت‌های آسیای مرکزی را به استفاده بیشتر از ابزارهای مالی غیرغربی که کمتر در برابر تحریم‌های بین‌المللی آسیب‌پذیر هستند، تشویق کرده است. با وجود تحریم‌های غربی، روبل روسیه همچنان یک ارز تجاری ضروری در قزاقستان و ازبکستان است، زیرا ارزهای ملی آن‌ها به صورت بین‌المللی قابل تبدیل نیستند. بیش از نیمی از معاملات دوجانبه بین نهاد‌های روسی و آن‌هایی که در قزاقستان و ازبکستان هستند، با ارزهای ملی آن‌ها تسویه می‌شود. با این حال، استفاده گسترده‌تر از ابزارهای مالی غیرغربی تقریباً به طور انحصاری دوجانبه است، یعنی بین روسیه و یک کشور دیگر، نه از طریق همکاری چندملیتی. پیشنهادات روسیه برای ایجاد یک سیستم پرداخت و تسویه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای (SCO) تا به امروز با شکست مواجه شده است.

قدرت نرم روسیه

در آسیای مرکزی، دانش زبان روسی به دلیل میراث دوران شوروی، تعداد زیاد روس‌تبارها و تدریس زبان روسی در بسیاری از مدارس، گسترده است. روس‌تبارهای قومی تقریباً یک‌ششم جمعیت قزاقستان را تشکیل می‌دهند. پخش برنامه‌های تلویزیونی، روزنامه‌ها، مجلات و وبسایت‌های روسی به طور گسترده در دسترس هستند. ده‌ها هزار دانشجو از قزاقستان و ازبکستان در دانشگاه‌های روسیه، چه در داخل روسیه و چه در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی مشترک فعال در کشورهای آسیای مرکزی، تحصیل می‌کنند. دولت روسیه به برخی از این برنامه‌ها یارانه می‌دهد، در حالی که سازمان‌های غیردولتی مورد حمایت روسیه، زبان روسی و ارزش‌های رسمی روسیه را در آسیای مرکزی ترویج می‌کنند.

در قزاقستان، مقامات استفاده گسترده‌تر از زبان قزاقی را تشویق کرده‌اند، اما روسی همچنان یک زبان رسمی برای امور دولتی است. حتی با وجودی که رئیس‌جمهور قاسم ژومارت توکایف گذار زبان قزاقی از خط سیریلیک به خط لاتین را مدیریت کرده است، وی بر حمایت خود از ادامه آموزش و استفاده از زبان روسی در قزاقستان تأکید کرده است. توکایف پیشنهاد تأسیس یک سازمان بین‌المللی برای زبان روسی را داد که قزاقستان، روسیه، ازبکستان و سایر جمهوری‌های شوروی سابق به طور رسمی در سال ۲۰۲۳ آن را راه‌اندازی کردند. این سازمان زبان روسی را برای ارتباطات بین‌المللی و پیشبرد دانش تاریخی، علمی و ادبی ترویج می‌کند. نظرسنجی‌های افکار عمومی نشان می‌دهد که پاسخ‌دهندگان آسیای مرکزی عموماً نظر مثبتی نسبت به فدراسیون روسیه و رئیس‌جمهور پوتین دارند.

ابزارهای چین

طی ۳۵ سال گذشته، جمهوری خلق چین روابط دیپلماتیک خوبی با قزاقستان، ازبکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی برقرار کرده است. چین رابطه خود با قزاقستان را به عنوان «شراکت جامع استراتژیک دائمی» و با ازبکستان به عنوان «شراکت جامع استراتژیک تمام‌عیار برای یک دوران جدید» تعریف می‌کند.

جالب اینجاست که چین موضع کم‌تنش‌تری در قبال درگیری‌های ارضی بالقوه در آسیای مرکزی نسبت به شرق آسیا اتخاذ کرده است. دیپلمات‌های چین به جای استفاده از فروپاشی قدرت نظامی شوروی برای فشار بر ادعاهای ارضی سرکوب‌شده و سایر جاه‌طلبی‌های خود، در مورد قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان خویشتن‌داری نشان داده‌اند. با این حال، مقامات چینی با موفقیت اصرار دارند که همتایان آسیای مرکزی خود از دیدگاه آن‌ها در مورد مسائل حساس، مانند تایوان (پذیرش «اصل چین واحد»)، سین‌کیانگ (تعهد به مبارزه با «سه نیروی شیطان» تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی)، و نظم بین‌المللی (ستایش «ابتکار امنیت جهانی»)، «ابتکار تمدن جهانی» و «ابتکار توسعه جهانی» شی جین پینگ) حمایت کنند.

تاکتیک‌های پکن در مورد قزاقستان و ازبکستان

● محدود کردن ادعاهای ارضی، حرفه‌ای کردن اهداف و نتایج «برد-برد» و استفاده از سازمان همکاری شانگهای (SCO) و سایر ساختارهای چندجانبه

کشورهای آسیای مرکزی بر اساس جمعیت (۲۰۱۵)

ازبکستان

۳۶.۳۶

میلیون نفر

قزاقستان

۲۰.۵۹

میلیون نفر

تاجیکستان

۱۰.۵۹

میلیون نفر

ترکمنستان

۷.۴۹

میلیون نفر

قرقیزستان

۷.۱۹

میلیون نفر

برای کاهش نگرانی‌های منطقه‌ای.

- مطالبه حمایت از موضع پکن در مورد تایوان، ثبت و طرح‌های اصلی سیاست خارجی جمهوری خلق چین.
- ترجیح همکاری امنیتی غیرنظامی شامل نهادهای شبه‌نظامی به همراه آموزش و تعلیم.
- ارائه کمک‌های مالی و سایر کمک‌ها، از جمله از طریق طرح «یک کمربند، یک جاده» (BRI)، برای ساخت زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی و سایر زیرساخت‌ها.
- تکمیل فروش محدود تسلیحات با معاملات گسترده فناوری اطلاعات و سایر معاملات دوگانه.
- ترویج زبان چینی و روایت‌های دوستانه با جمهوری خلق چین.

از طریق سازمان همکاری شانگهای (SCO)، چین می‌تواند اهداف دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی در هم تنیده خود را در آسیای مرکزی در چارچوب یک ساختار چندجانبه همکاری جویانه دنبال کند که ابتکارات منطقه‌ای دیگر را مختل نمی‌کند. پکن نیروی محرکه تکامل SCO در خارج از حوزه امنیتی بوده است. گفتمان جمهوری خلق چین بر همسویی ارزش‌های چینی-سازمان همکاری شانگهای تأکید می‌کند و به این افتخار می‌کند که به اصطلاح «روح شانگهای» چگونه به سازمان جان می‌بخشد.

به طور ملموس‌تر، چین سازمان همکاری شانگهای را ابزاری ارزشمند برای پیشبرد برنامه‌های اولویت‌دار خود و به چالش کشیدن نفوذ غرب در آسیای مرکزی یافته است. این کار را بدون تهدید آشکار منافع روسیه با توصیف فعالیت‌های خود به عنوان پروژه‌های SCO به جای پروژه‌های چین انجام می‌دهد. چین می‌تواند اهداف خود را به طور مستقیم از طریق اقدامات مرتبط با سازمان همکاری شانگهای و به طور غیرمستقیم با استفاده از روابط دیپلماتیک و اقتصادی آن پیش ببرد.

روابط امنیتی

پکن به دلیل منافع اقتصادی فزاینده و نگرانی در مورد جنبش‌های تروریستی منطقه‌ای، و جهت‌گیری کلی سیاست خارجی جسورانه‌تر، در حال گسترش پروفایل امنیتی خود در قزاقستان و ازبکستان است. در ابتدا، موانع عمده‌ای مانع از همکاری دفاعی سنتی‌تر بین چین و این کشورهای آسیای مرکزی می‌شد. این موانع شامل سنت‌های نظامی متفاوت آن‌ها، عدم وجود پایگاه‌های چینی در آسیای مرکزی، نگرانی‌های محلی در مورد جاه‌طلبی‌های بلندمدت پکن در منطقه و احترام جمهوری خلق چین به برتری امنیتی مسکو در آسیای مرکزی بود. موانع زبانی نیز مانع از تبادلات چین با رهبران نظامی قزاقستان و ازبکستان شده است.

با این حال، با گذشت زمان، حضور امنیتی چین در آسیای مرکزی، از جمله در قزاقستان و ازبکستان، افزایش یافته است. این گسترش منعکس‌کننده افزایش منافع پکن در منطقه و همچنین افزایش کلی فعالیت‌های سیاست خارجی و قابلیت‌های امنیتی جمهوری خلق چین است. حفاظت از شهروندان چینی در خارج از کشور به یک هدف مهم‌تر سیاست خارجی تبدیل شده است. از آنجایی که چین پروژه‌های اقتصادی خود را در آسیای مرکزی افزایش داده است، تعداد بیشتری از اتباع جمهوری خلق چین در آنجا مشغول به کار هستند که نگرانی پکن را در مورد ایمنی آن‌ها افزایش داده است.

دولت‌های چین، قزاقستان و ازبکستان به طور منظم اطلاعاتی را در مورد تهدیدات تروریستی به اشتراک می‌گذارند. جمهوری خلق چین همچنین فرصت‌های آموزشی را به پرسنل امنیتی ملی قزاقستان و ازبکستان ارائه می‌دهد. نیروهای مسلح منظم چین و قزاقستان در تمرینات دوجانبه و چندجانبه مختلف شرکت می‌کنند. چین همچنین عملیات‌های ویژه، مبارزه با مواد مخدر و تمرینات ضدتروریسم را با ازبکستان انجام می‌دهد.

اگرچه چین بودجه نظامی کلی خود را در سال‌های اخیر به طور قابل توجهی افزایش داده است، اما بودجه نسبتاً کمی صرف تقویت نیروهای مرزی چین در امتداد آسیای مرکزی شده است. با این حال، یکی از موانع قبلی برای حضور بسیار مهم‌تر در منطقه کم‌رنگ شده است، زیرا ارتش آزادی‌بخش خلق (PLA) قابلیت‌های مؤثرتری در زمینه لجستیک در مرز غربی خود توسعه داده است. در ابتدا، چین تنها تجهیزات نظامی غیرکشنده مانند بونیفرم، جیب و سایر وسایل نقلیه، سیستم‌های ارتباطی و فناوری اطلاعات به قزاقستان ارائه می‌داد. اما اخیراً، جمهوری خلق چین تجهیزات دوگانه بیشتری—اقلامی با کاربردهای نظامی و تجاری—مانند پهپادها و میکروالکترونیک‌ها به قزاقستان داده است. گزارش‌های اخیر از منابع باز نشان می‌دهد که ازبکستان ممکن است

شی به طور مشترک در اوایل سال ۲۰۲۴ در مراسم افتتاحیه دانشگاه زبان و فرهنگ پکن در آستانه شرکت کردند.

ارتش آزادی بخش خلق (PLA) تبادلات آموزشی و علمی را با اعضای نیروهای مسلح این دو کشور دنبال کرده است. مجمع شیانگشان، یک کنفرانس سالانه دفاعی و امنیتی که دیدگاه های چین را در مورد مسائل امنیتی بین المللی به اشتراک می گذارد، به طور منظم شامل نمایندگانی از هر دو کشور است. در سال ۲۰۱۴، پکن یک مؤسسه آموزشی برای افسران کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای (SCO) تأسیس کرد. مؤسسات آموزش نظامی حرفه ای (PME) چین مقامات نظامی ارشد از ازبکستان و قزاقستان را آموزش داده اند. با این وجود، موانع زبانی، فرهنگی و سایر موانع تعامل بین دانشجویان چینی و بین المللی، مانع از تلاش های جمهوری خلق چین برای گسترش PME به افسران آسیای مرکزی می شود.

با پایان محدودیت های سفر کووید-۱۹، گردشگری متقابل بین آسیای مرکزی و چین دوباره رونق گرفت. قزاقستان و چین یک رژیم ویزی آسان گيرانه برای اتباع یکدیگر اجرا کرده و اقدامات دیگری را برای جذب گردشگران یکدیگر انجام داده اند که موفقیت متوسطی داشته است. ازبکستان نیز تلاش کرده تا گردشگران چینی را جذب کند، و در رویدادی در پکن سال ۲۰۲۵ را «سال گردشگری» نام گذاری کرد. ازبکستان پیش از این در جذب بازدیدکنندگان از جمهوری خلق چین به موفقیت هایی دست یافته است؛ گردشگری چینی به ازبکستان در سال ۲۰۲۴ ۷۵ درصد افزایش یافت. پخش برنامه های تلویزیونی چین در هر دو کشور ازبکستان و قزاقستان به طور گسترده ای در دسترس است، تعداد بیشتری از مردم آسیای مرکزی از برنامه ها و سیستم های مخابراتی چینی استفاده می کنند. چین یک سازوکار اختصاصی چین-آسیای مرکزی با نشست های سران و یک دبیرخانه دائمی راه اندازی کرده است.

تعاملات روسیه و چین و پیامدها

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دولت روسیه در ابتدا تلاش کرد تا موانعی بین کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و اقتصاد چین ایجاد کند. به عنوان مثال، مقامات روسی سعی کردند با فشار بر مقامات قزاقستان برای سخت گیری در کنترل مرزها با چین، از اتحادیه گمرکی روسیه-قزاقستان-بلاروس به عنوان یک در پشتی برای قاچاق محصولات ارزان قیمت چین به روسیه جلوگیری کنند.

به دلیل میراث اقتصاد یکپارچه شوروی، قزاقستان و ازبکستان در ابتدا به شدت به حمل و نقل، ارتباطات، زنجیره های تأمین و سایر شبکه هایی وابسته بودند که یا از قلمرو روسیه عبور می کردند یا تحت کنترل روسیه بودند. از آن زمان، چین یک کمپین پایدار برای ساخت زیرساخت های حمل و نقل و سایر زیرساخت ها که چین را به این کشورها متصل می کند، آغاز کرده است. اکنون، گردش مالی تجاری قزاقستان و ازبکستان با چین برای اولین بار در قرن های اخیر از تجارت با روسیه فراتر رفته است. برای به حداقل رساندن نگرانی های عمومی روسیه و آسیای مرکزی، شرکت های چینی به طور سنتی ظاهر عمومی پایینی را در منطقه حفظ کرده اند.

رهبران روسیه چالش های بلندمدت مدیریت قدرت اقتصادی چین در آسیای مرکزی را درک می کنند. یک ارائه از استراتژی اقتصادی بلندمدت روسیه توسط نخست وزیر میخائیل میوشوستین در آوریل ۲۰۲۴ هشدار داد که حضور فزاینده چین می تواند برنامه های بلندمدت روسیه برای یکپارچگی اقتصادی اوراسیا را تضعیف کند.

با این حال، با توجه به تحریم های غربی و سایر چالش های اقتصادی روسیه، سیاست گذاران روسی با حضور اقتصادی فزاینده چین در قزاقستان و ازبکستان کنار آمده اند. دلایل آن ها شامل نزدیکی این کشورها به چین، رویکرد عموماً خیرخواهانه پکن نسبت به روسیه، ابزارهای محدود مسکو برای ممانعت از نقش اقتصادی چین در آسیای مرکزی و تقاضای زیاد چین برای منابع طبیعی است که ناگزیر حضور اقتصادی چین را تقویت می کند. علاوه بر این، روس های بانفوذ از سرمایه گذاری ها و تجارت مرتبط با چین شغل، سرمایه گذاری و سرمایه به دست می آورند. نهادهای روسی از زیرساخت های حمل و نقل در حال توسعه برای تبادل کالاهای بیشتر از طریق جمهوری خلق چین و از طریق قلمرو قزاقستان و ازبکستان استفاده کرده اند.

استراتژیست های روسی بر این باورند که تلاش های یکپارچه سازی شرق به غرب چین به مسکو اهرم فشاری بر پکن می دهد، زیرا چین نیاز به جلوگیری از موانع روسیه بر سر راه ترانزیت چین-آسیای مرکزی دارد. انتظارات مبنی بر اینکه کشورهای غربی می توانند روابط اقتصادی خود با روسیه را

هواپیماهای جنگنده پیشرفته از چین خریداری کند.

تحولات اقتصادی و انرژی

طی دو دهه گذشته، چین پیوندهای اقتصادی مهمی با قزاقستان، ازبکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی برقرار کرده است. دولت های این کشورها عموماً از فرصت تنوع بخشی در روابط تجاری و تأمین مالی پروژه های بزرگ توسعه ای در زمینه مخابرات، حمل و نقل و سایر حوزه ها استقبال کرده اند. سرمایه گذاری چین در آسیای مرکزی از سال ۱۹۹۱ به سرعت رشد کرده است. نهادهای آن سرمایه قابل توجه و تجربه زیادی در ساخت پروژه های زیرساختی عظیم دارند.

وام های بزرگ، با شرایط انعطاف پذیرتر و الزامات کمتر نسبت به تأمین مالی ایالات متحده، از ساخت شبکه های حمل و نقل شرقی-غربی، از جمله خطوط لوله انرژی از طریق قزاقستان و ازبکستان حمایت کرده اند و روابط اقتصادی رو به رشد چین و آسیای مرکزی را امکان پذیر ساخته است. نه تنها کشورهای آسیای مرکزی دارای ذخایر قابل توجه نفت و گاز هستند، بلکه نزدیکی آن ها به غرب چین نیز نیاز به تحویل های دریایی که امنیت کمتری دارند را از بین می برد.

اگرچه تجارت با آسیای مرکزی سهم کوچکی از کل تجارت خارجی چین را تشکیل می دهد، اما مقامات چین مشتاق بوده اند تا روابط اقتصادی بین آسیای مرکزی و مناطق نسبتاً فقیرتر شمال غربی کشورشان را تقویت کنند. یک نمونه آن سین کیانگ است که توسعه آن از شهرهای پرونق شرقی چین عقب مانده است. جمهوری خلق چین اخیراً یک قطار باری جدید را در مسیر ریلی بین المللی چین-اروپا راه اندازی کرده است که می تواند اقلام کوچک مصرفی تجارت الکترونیکی تولید شده در سین کیانگ را به خدمات پستی در سراسر اروپا تحویل دهد.

با این حال، جمهوری خلق چین در از بین بردن موانع غیرفیزیکی تجارت و سرمایه گذاری در آسیای مرکزی موفقیت کمتری داشته است. این موانع شامل سیاست های ویزا و گمرکی نامناسب؛ شبکه های مالی و ارتباطی ناکافی؛ تئوریسم، افراط گرایی، قاچاق مواد مخدر و سایر تهدیدات امنیتی مرزی؛ و حقوق مالکیت و حاکمیت قانون ناامن است که سرمایه گذاری خارجی را دلسرد می کند.

شی جین پینگ طرح یک کمربند، یک جاده (BRI) را در سخنرانی سال ۲۰۱۳ خود در قزاقستان راه اندازی کرد، که بر اهمیت این کشور برای این طرح و برای اقتصاد چین تأکید داشت. تجارت جمهوری خلق چین و قزاقستان در سال ۲۰۲۳ از ۴۰ میلیارد دلار فراتر رفت. قزاقستان تقریباً نیمی از تجارت چین با پنج کشور آسیای مرکزی را به خود اختصاص می دهد، در حالی که بیش از یک پنجم تجارت خارجی قزاقستان با چین است. چین همچنین روسیه را به عنوان شریک تجاری اصلی ازبکستان از نظر کل گردش مالی و واردات کنار زده است. چین به عنوان دومین مقصد صادراتی ازبکستان رتبه بندی می شود. قزاقستان در سال ۲۰۲۲، ۴۰ میلیارد متر مکعب و در سال ۲۰۲۳، ۵۰٫۸ میلیارد متر مکعب گاز به چین عرضه کرد.

از طریق BRI و ابتکارات مرتبط، جمهوری خلق چین به بهبود شبکه های حمل و نقل، انرژی و سایر شبکه های قزاقستان و ازبکستان کمک کرده است. دولت های قزاقستان و ازبکستان ابتکارات مستقل اما مکمل را برای بزرگ تر کردن و تسریع ترانزیت در قلمروهای خود راه اندازی کرده اند. از طریق ابتکارات موازی ساخت زیرساخت، چین، قزاقستان و ازبکستان جریان های تجارت و سرمایه گذاری را افزایش داده و زمان حمل و نقل در سراسر اوراسیا را کاهش داده اند. پیام رسانی جمهوری خلق چین این تعامل را به عنوان یک شراکت «برد-برد» به تصویر می کشد. صادرات چین به قزاقستان، ازبکستان و سایر کشورهای آسیای مرکزی از سال ۲۰۲۲ به شدت افزایش یافته است، که نشان می دهد زمانی که نمی تواند برخی کالاها را به دلیل تحریم های غربی به طور مستقیم به روسیه ارسال کند، آن ها را از طریق آسیای مرکزی صادر می کند.

قدرت نرم چین

چین در حالی که از مزایای زبانی منطقه ای روسیه بی بهره است، تلاش کرده تا قزاقستان و ازبکستان را در شبکه خود جای دهد. چین پنج مؤسسه کنفوسیوس در قزاقستان و دو مؤسسه در ازبکستان دارد. هزاران دانشجوی قزاقستانی و ازبکستانی در دانشگاه های چین تحصیل می کنند و پکن به بسیاری از آن ها یارانه می دهد. چین نیز مانند رویکرد روسیه، برنامه های آموزش عالی محلی خود را گسترش داده است. رئیس جمهور توکایف و

سناریوهای آینده

آسیای مرکزی همپشه کانون جغرافیایی مورد توجه روسیه و چین بوده است. اولویت های روسیه و چین در مورد قزاقستان و ازبکستان عموماً هماهنگ است. هر دو به دنبال امنیت مرزی، فرصت های تجاری، ثبات منطقه ای، رژیم های دوستانه و شرکایی برای مقابله با افراط گرایی، تروریسم و جدایی طلبی هستند. اگر شکاف هایی بین چین و روسیه پدید آید، مسکو و پکن احتمالاً واگرایی های خود را با موفقیت مدیریت خواهند کرد و مانند سایر موارد درگیری های بالقوه اما پیشگیری شده، از آسیب دیدن شرکات کلی خود توسط این اختلافات جلوگیری خواهند کرد.

چندین عامل در گذشته همکاری چین و روسیه را تقویت کرده اند و احتمالاً در آینده نیز همین طور خواهد بود. این عوامل شامل تحمل فعالیت های یکدیگر، نگرانی های مشترک در مورد تروریسم بین المللی، قاچاق مواد مخدر و سایر تهدیدات فراملی؛ عزم برای جلوگیری از انقلاب های اجتماعی و بی نظمی های گسترده در آسیای مرکزی، مانند سناریوهای جانشینی رهبری؛ پروژه های اقتصادی تعاون آمیز سودمند متقابل؛ و هدف محدود کردن نخبگان محلی از همسویی با ایالات متحده و سایر شرکای خارج از منطقه است. مسکو مطالبه چین مبنی بر اینکه دولت های آسیای مرکزی از موضع پکن در مورد تایوان، تبت و سین کیانگ حمایت کنند را به چالش نمی کشد. علاوه بر این، رهبران روسیه اصراری بر اینکه دولت های قزاقستان و ازبکستان (یا چین) رسماً از ادعاهای ارضی مسکو در قبال اوکراین یا گرجستان حمایت کنند، نداشته اند.

با وجود مشارکت های سازمان همکاری شانگهای در اهداف روسیه و چین برای آسیای مرکزی، این سازمان برای شرکات چین و روسیه حیاتی نیست. بسیاری از توافقاتی که کشورها تحت نظارت سازمان همکاری شانگهای تصویب کرده اند، عمدتاً از معاملات دوجانبه تشکیل شده اند؛ این سازمان تنها یک مکان مذاکره مناسب و یک پوشش چندجانبه فراهم می کند. نمایندگان دولت روسیه و چین، از جمله پوتین و شی، فرصت های متعدد دیگری برای ملاقات در خارج از حیطه این سازمان دارند. در آینده، قالب جدید «بریکس پلاس» ممکن است یک ساختار چندجانبه دیگر برای تعمیق همکاری و نفوذ چین و روسیه در آسیای مرکزی فراهم کند. سازمان همکاری شانگهای، به مشارکت های پایدار اعضای خود وابسته است. اگر مسکو و پکن رقابت تاریخی خود را برای اوراسیا از سر بگیرند، سازمان همکاری شانگهای به بی اهمیتی محکوم خواهد شد.

افزایش منافع چین در آسیای مرکزی می تواند آن را به بازنگری در سیاست احترام منطقه ای به مسکو سوق دهد. رهبران چینی ممکن است، برخلاف میل خود، مجبور شوند نقش امنیتی برجسته تری را در آسیای مرکزی برای دفاع از منافع ملی خود بر عهده بگیرند. آن ها هنوز در حال توسعه استراتژی ها، تاکتیک ها و ابزارهایی برای دفاع از دارایی های خود هستند. سیاست گذاران روسی، آسیای مرکزی و چینی ترجیح می دهند که پکن برای حفاظت از این دارایی ها از حملات تروریستی، تغییرات رژیم یا سایر تهدیدات برای منافع خود در آسیای مرکزی، به نخبگان محلی، که توسط مسکو حمایت می شوند، تکیه کند.

با این وجود، شکست این بازیگران دیگر ممکن است جمهوری خلق چین و سایر طرف ها را مجبور به پذیرش یک حضور قابل توجه و پایدار ارتش آزادی بخش خلق (PLA) در آسیای مرکزی کند. برعکس، پایان جنگ روسیه و اوکراین به مسکو اجازه خواهد داد تا منابع را برای تقویت برتری امنیتی خود در منطقه هدایت کند.

به طور نامحدود محدود کنند، تلاش های روسیه برای گسترش صادرات در سراسر آسیا را تقویت کرده است. در همین حال، شرکت های روسی قراردادهای بلندمدتی را برای کمک به چین در تأمین انرژی از آسیای مرکزی منعقد کرده اند.

از زمان جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲، روابط اقتصادی قزاقستان و ازبکستان با روسیه و چین به ویژه در حوزه های انرژی و حمل و نقل افزایش یافته است. تحریم های غربی، نهادهای تجاری روسی را به تغییر مسیر تجارت از اروپا به سمت شرکای آسیایی، به ویژه در چین و آسیای مرکزی، سوق داده است. علاوه بر این، کارآفرینان در قزاقستان و ازبکستان یک مشارکت سودمند متقابل را سازماندهی کرده اند که از طریق آن کالاهای تحریم شده از چین و سایر منابع از طریق آسیای مرکزی وارد قلمرو روسیه می شوند. قزاقستان و ازبکستان از تمام این پروژه ها از مزایای اقتصادی بهره مند می شوند.

به عنوان مثال، تحول بازارهای انرژی اوراسیا همکاری چین و روسیه را ترویج می دهد. در دسامبر ۲۰۲۲، شرکت هسته ای برجسته روسیه، روس اتم، سهام چندین طرح استخراج اورانیوم روسی-قزاقستانی را به شرکت های بزرگ دولتی چینی فروخت، که می تواند پیشگام گسترش همکاری سه جانبه در بخش رو به رشد انرژی هسته ای قزاقستان باشد. ازبکستان نیز به دنبال شرکای خارجی برای حمایت از جاه طلبی های خود در زمینه انرژی هسته ای است. این وضعیت اهرم فشار بیشتری را برای مسکو و پکن بر هر دو کشور فراهم می کند. در نوامبر ۲۰۲۲، پوتین خواستار تشکیل به اصطلاح «اتحادیه گاز» بین روسیه، قزاقستان و ازبکستان شد. کشورهای آسیای مرکزی می توانند از همکاری اقتصادی چین و روسیه درآمد ترانزیت و سایر مزایای تجاری کسب کنند، اما این امر آسیب پذیری هایی را ایجاد می کند که مسکو و پکن می توانند از آن ها برای پیشبرد اهداف دیگر، مانند محدود کردن روابط نظامی آسیای مرکزی با غرب، استفاده کنند.

با این حال، تحریم های غربی علاقه قزاقستان، ازبکستان و چین را به مسیرهای حمل و نقل که قلمرو روسیه را دور می زنند، تحریک کرده است. اگرچه سال هاست که در مورد ساخت راه آهن چین-قرقیزستان-ازبکستان (CKU) بحث شده است، اما این طرح توجه جدیدی را به خود جلب کرده است. این راه آهن می تواند به هر سه کشور کمک کند تا کالاها را سریع تر و ارزان تر بین چین، اروپا و خاورمیانه از طریق آسیای مرکزی ارسال کنند. در گذشته، چین از تعهد به این پروژه اکراه داشت، زیرا باید بیشتر بودجه را تأمین می کرد. مسکو نیز با CKU مخالفت می کرد، زیرا با مسیرهای جایگزین «کریدور میانی» که از قلمرو روسیه عبور می کنند، رقابت می کرد. با این حال، مقاومت روسیه کاهش یافته است.

بسیاری از تفاوت های بین روسیه و چین در مورد آسیای مرکزی رویه ای است تا ماهوی. به عنوان مثال، پکن از سازمان همکاری شانگهای (SCO) و سایر نهادهای غیرنظامی برای مشروعیت بخشیدن به سیاست های اساساً دوجانبه و یکجانبه خود در آسیای مرکزی استفاده می کند، در حالی که مسکو از سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO)، یک پیمان دفاعی جمعی که چین را شامل نمی شود، حمایت می کند. علاوه بر این، روسیه حضور نظامی گسترده ای در آسیای مرکزی دارد، از جمله چندین پایگاه بلندمدت، در حالی که ارتش آزادی بخش خلق (PLA) تنها برای تمرینات کوتاه مدت نیرو به آنجا اعزام کرده است. پکن همچنین به طور تاریخی فروش تسلیحات پیشرفته به منطقه را برای جلوگیری از تحریک مسکو محدود کرده است، اگرچه ممکن است این وضعیت در حال تغییر باشد. با وجود این تفاوت ها، دولت های روسیه و چین در این دیدگاه مشترک هستند که آسیای مرکزی باید در حوزه های نفوذ همپوشان آن ها قرار گیرد، و اینکه آن ها باید تفاوت های خاص خود در مورد منطقه را تابع جهت گیری و شرکات استراتژیک جهانی بزرگ تر خود کنند.

عوامل محرک همکاری چین و روسیه در آسیای مرکزی

- سیاست های غیرقابل نسبت به اولویت های یکدیگر: پکن برتری نظامی روسیه را می پذیرد، در حالی که مسکو حضور اقتصادی فزاینده چین را تحمل می کند.
- جهان بینی های هماهنگ که آسیای مرکزی را عمدتاً در حوزه های نفوذ هر دو کشور می داند.
- نگرانی های مشترک در مورد تروریسم بین المللی و سایر تهدیدات فراملی.
- پروژه های اقتصادی تعاونی با سودمندی متقابل.
- تمایل مشترک برای حمایت نخبگان محلی برای جلوگیری از همسویی با ایالات متحده و شرکای آن.



شبکه انرژی اوراسیایی آیا کریدور میانی می تواند معماری انرژی اوراسیا را متحول کند؟

modern diplomacy



کریدور میانی نه به عنوان یک مسیر تکمیلی، بلکه به عنوان یک ضرورت استراتژیک ظهور می کند که نمایانگر تلاشی آگاهانه برای تغییر شکل جغرافیای جریان های انرژی اوراسیا در راستای حاکمیت انرژی، استقلال ژئوپلیتیک، و خودمختاری استراتژیک است.

کشورهای آسیای مرکزی و حاشیه خزر را تقویت می کند. این توانمندسازی به این کشورها امکان می دهد تا شراکت های متنوعی را با ذینفعان اروپایی، ترکیه ای، و بین المللی ایجاد کنند، که نشان دهنده علاقه فزاینده جهانی به این کریدور است. در نتیجه، قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی دیگر تأمین کنندگان حاشیه ای وابسته به مجموعه های محدود از مسیرهای ترانزیتی نیستند؛ بلکه به عنوان «مراکز مهم انرژی» در شبکه های منطقه ای و جهانی گسترده تر در حال ظهور هستند. با ایجاد جایگزین های قابل اجرا برای شراکت های سنتی انرژی، کریدور میانی همکاری را با طیف وسیع تری از شرکای بین المللی گسترش می دهد و روابط بین المللی متعادل تر و سودمندتری را امکان پذیر می سازد، ضمن اینکه میزان قرار گرفتن در معرض فشارهای سیاسی و اقتصادی خارجی را محدود می کند.

فوریت این تنوع بخشی در سال های اخیر به ویژه آشکار شد، زیرا رویدادهای ژئوپلیتیک خطرات اتکا به مجموعه ای محدود از مسیرها و تأمین کنندگان انرژی را به نمایش گذاشتند. دهه ها برنامه ریزی زیرساختی، واردات انرژی اروپا را از طریق مجموعه ای محدود از مسیرها متمرکز کرده بود، که هم مصرف کنندگان اروپایی و هم تولیدکنندگان اوراسیایی را در برابر اختلالات و نوسانات بازار آسیب پذیر ساخت. این بحران سیاست انرژی را بازتعریف کرده است. امنیت عرضه دیگر صرفاً یک مسئله اقتصادی نیست، بلکه یک «اولویت استراتژیک» است. کریدور میانی نه به عنوان یک مسیر تکمیلی، بلکه به عنوان یک ضرورت استراتژیک ظهور می کند که نمایانگر تلاشی آگاهانه برای تغییر شکل جغرافیای جریان های انرژی اوراسیا در راستای حاکمیت انرژی، استقلال ژئوپلیتیک، و خودمختاری استراتژیک است.

این تحول با یک بیداری استراتژیک گسترده تر در سراسر آسیای مرکزی در هم تنیده شده است. کشورهای غنی از منابع مانند قزاقستان، ازبکستان، و ترکمنستان که از لحاظ تاریخی به دلیل انزوای جغرافیایی و گزینه های صادراتی

کریدور میانی، که رسماً با عنوان «مسیر حمل و نقل بین المللی ترانس خزر (TITR)» شناخته می شود، چیزی فراتر از یک جایگزین لجستیکی برای اتصال شرق و غرب است. این جریان استراتژیک که از چین، از طریق آسیای مرکزی، از دریای خزر و از طریق قفقاز جنوبی به ترکیه و اتحادیه اروپا می رسد، آماده است تا اساساً معماری انرژی اوراسیا را تغییر دهد. با تشدید تنش های ژئوپلیتیک و تسریع الزامات اقلیمی، توسعه این کریدور پیامدهای عمیقی برای امنیت انرژی، حاکمیت اقتصادی، و توسعه پایدار در سراسر منطقه دارد.

برای دهه ها، صادرات انرژی اوراسیا عمدتاً از طریق یک شبکه متمرکز از زیرساخت های موجود صورت می گرفت. این تمرکز چالش هایی را ایجاد کرده و تولیدکنندگان منطقه ای و مصرف کنندگان اروپایی را در برابر مسائل ترانزیتی، تحولات ژئوپلیتیک و نوسانات شرایط بازار آسیب پذیر کرده است.

کریدور میانی مکمل سیستم های ترانزیتی موجود است و دسترسی بیشتر و مستقیم تری را به بازارهای اروپایی و جهانی برای تولیدکنندگان انرژی فراهم می کند. این تنوع بخشی انعطاف پذیری عرضه را افزایش داده و از یک شبکه انرژی منطقه ای متعادل تر حمایت می کند. با کاهش وابستگی به قدرت های ترانزیتی سنتی، این کریدور توانایی کشورهای آسیای مرکزی و حاشیه خزر را برای متنوع سازی شراکت هایشان افزایش می دهد، در حالی که امنیت عرضه بیشتری را برای مصرف کنندگان اروپایی به ارمغان می آورد.

کریدور میانی و بیداری استراتژیک اوراسیا

اهمیت کریدور میانی بسیار فراتر از ساخت مسیرهای حمل و نقل است؛ این کریدور کاتالیزوری برای بازآرایی اساسی چشم انداز ژئوپلیتیک و اقتصادی اوراسیا است. با افزودن گزینه های ترانزیتی جدید به شبکه موجود، حاکمیت و عاملیت اقتصادی



کریدور میانی این پتانسیل را دارد که معماری انرژی اوراسیا را با تنوع بخشی مسیرهای ترانزیتی، تقویت حاکمیت انرژی منطقه ای و ادغام انرژی های تجدیدپذیر در شبکه منطقه ای متحول کند. این کریدور یک فرصت مهم برای بازآرایی معماری انرژی اوراسیا در راستای الزامات استراتژیک، اقتصادی و زیست محیطی قرن بیست و یکم است.

محدود در تنگنا بوده اند، از کریدور میانی برای اعمال کنترل بیشتر بر آینده اقتصادی و سیاسی خود بهره می برند. منابع معدنی گسترده قزاقستان، پتانسیل فزاینده ازبکستان در انرژی های تجدیدپذیر، و ذخایر گازی قابل توجه ترکمنستان، همگی ظرفیت های استفاده نشده ای را نشان می دهند که می توانند تأثیر قابل توجهی بر توازن های جهانی انرژی داشته باشند. فراتر از جابه جایی منابع، این تغییر پرسش های عمیق تری در مورد همسویی منطقه ای مطرح می کند. کریدور میانی با ارائه جایگزین هایی برای سیستم های ترانزیتی تحت کنترل روسیه و چین، این کشورها را قادر می سازد تا روابط خارجی متعادل تری را دنبال کنند، در حالی که کنترل حاکمیتی بر استراتژی های توسعه منابع خود را حفظ می کنند.

به سوی آینده ای پایدار برای انرژی اوراسیا

در سه سال گذشته، چشم انداز جهانی انرژی دستخوش تغییرات عمیقی شده است، زیرا درگیری های منطقه ای تشدید شده و نگرانی ها در مورد امنیت انرژی افزایش یافته است. نوسانات فزاینده بازارهای سوخت فسیلی و خطر اختلال در عرضه، نیاز به تنوع بخشی و گذار به انرژی پایدار را برجسته کرده است. در این زمینه، رشد سبز به یک الزام استراتژیک تبدیل شده است که نیازمند راه حل های نوآورانه در تولید انرژی، حمل و نقل، و همکاری منطقه ای است. همزمان، کریدور میانی می تواند گذار منطقه به انرژی پایدار را تسهیل کند. تلاش ها برای یکپارچه سازی تولید انرژی بادی و خورشیدی با شبکه های برق موجود، با حمایت سرمایه گذاری های سبز اتحادیه اروپا، ممکن است زمینه ساز یک بخش انرژی پاک تر و انعطاف پذیرتر شود. این امر می تواند اهداف گسترده تر انرژی اروپا را تکمیل کرده و وابستگی به واردات سوخت فسیلی را کاهش دهد، و در کنار مزایای استراتژیک، مزایای زیست محیطی نیز به همراه داشته باشد.

نکته مهم این است که کریدور میانی در موقعیت منحصربه فردی برای تسریع گذار انرژی در منطقه قرار دارد. آسیای مرکزی، منطقه ای که با چشم اندازهای متنوع و منابع طبیعی فراوان شناخته می شود، دارای پتانسیل استراتژیک و اقتصادی قابل توجهی است. قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان دارای طیف متنوعی از منابع طبیعی و همچنین پتانسیل فزاینده ای برای توسعه انرژی های تجدیدپذیر هستند. این دارایی های انرژی نه تنها می توانند به رشد اقتصادی هر کشور کمک کنند، بلکه آسیای مرکزی را به عنوان یک بازیگر کلیدی در بازارهای انرژی منطقه ای و جهانی قرار می دهند. با گذار جهان به سمت انرژی پایدار، افزایش سرمایه گذاری های منطقه در انرژی خورشیدی، بادی، و آبی، اهمیت استراتژیک آن را بیشتر می کند. هر یک از این کشورها مسیر متفاوتی را در توسعه سیاسی و اقتصادی دنبال می کنند، و همکاری منطقه ای را با منافع ملی خود متعادل می سازند. آذربایجان به دلیل موقعیت جغرافیایی سودمند خود، منابع انرژی تجدیدپذیر قابل توجهی، به ویژه در انرژی آبی، بادی و خورشیدی دارد. در حالی که این کشور به منابع سوخت فسیلی خود مانند نفت و گاز وابسته بوده است، تغییر به سمت انرژی های تجدیدپذیر نقش حیاتی در اهداف توسعه ملی و استراتژی انرژی منطقه ای آذربایجان ایفا می کند. زیرساخت های این کریدور فرصتی برای هدایت این منابع انرژی پاک به شبکه های اروپایی ایجاد می کند، که گذار تدریجی اما قاطع از سوخت های فسیلی به سمت یک ترکیب انرژی پایدارتر را تسهیل می کند. با ادغام انرژی های تجدیدپذیر در کنار هیدروکربن های سنتی، این کریدور می تواند هم به عنوان یک پل فیزیکی و هم یک پل مفهومی برای آینده انرژی سبزتر اوراسیا عمل کند.

در نتیجه، تبدیل این مسیر به یک «کریدور میانی سبز» می تواند اقدامات جامعی را برای کاهش ردپای کربن فراهم کند، از جمله برق رسانی به راه آهن ها، معرفی فناوری های حمل و نقل مبتنی بر منابع انرژی تجدیدپذیر، و توسعه شبکه های لجستیکی با بهره وری انرژی. این ابتکار نه تنها می تواند اهداف اقلیمی جهانی را برآورده کند، بلکه فرصت هایی را برای جذب سرمایه گذاری در پروژه های زیرساختی دوستدار محیط زیست ایجاد می کند و توسعه پایدار بلندمدت منطقه را تضمین می نماید.

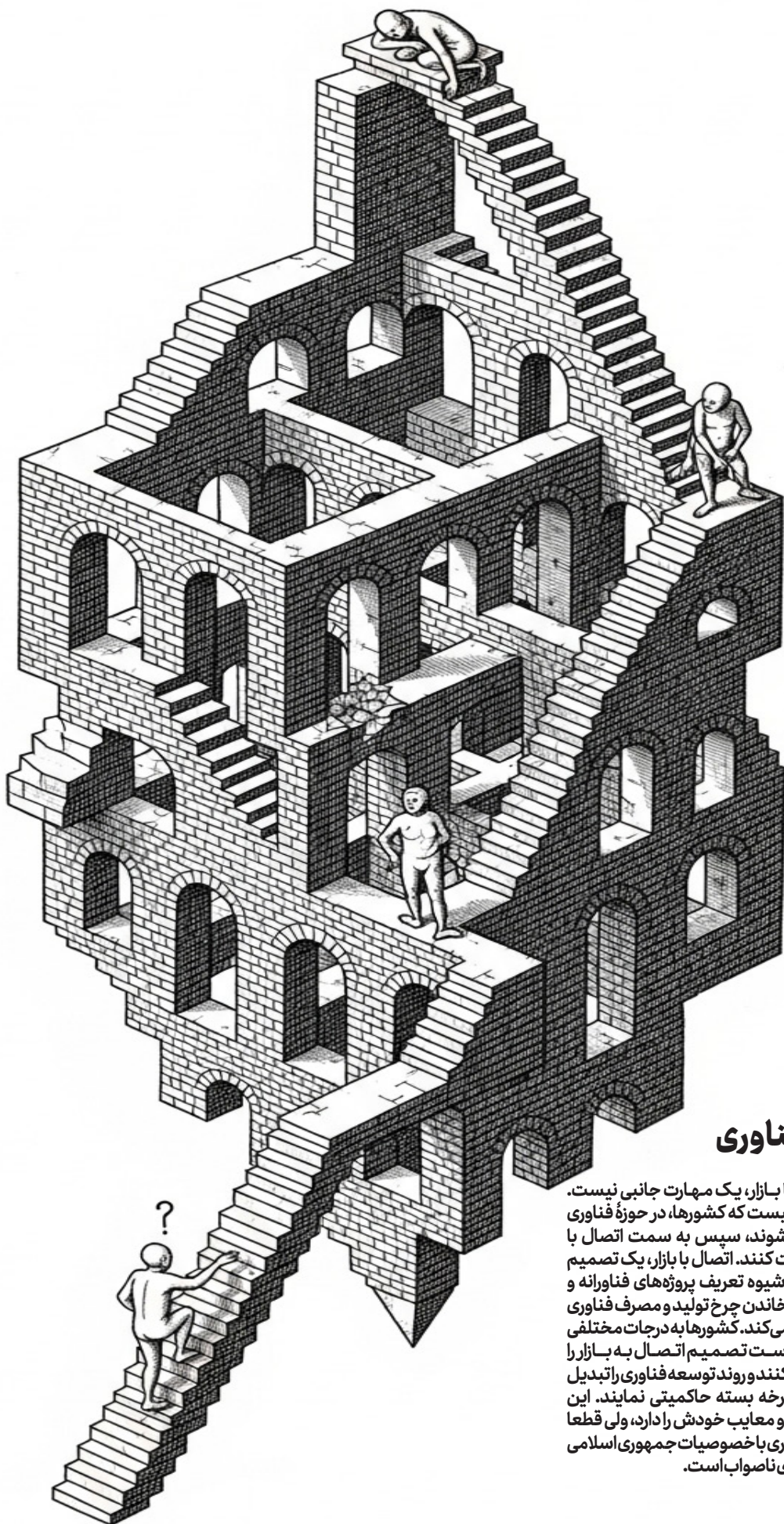
اجرای این پروژه می تواند شامل برق رسانی به حمل و نقل ریلی و گذار بیشتر آن به قطارهای برقی با سوخت منابع انرژی تجدیدپذیر باشد. این امر می تواند به کاهش انتشار گازهای گلخانه ای و توسعه یک زیرساخت جدید انرژی تجدیدپذیر، از جمله ساخت نیروگاه های خورشیدی و بادی در طول مسیر برای تأمین انرژی پایدار مراکز حمل و نقل کمک کند. گام کلیدی دیگر، هماهنگ سازی سیاست ها و استانداردهای زیست محیطی از طریق توسعه استانداردهای مشترک و هماهنگی تلاش ها بین کشورهای شرکت کننده برای ایجاد یک سیستم حمل و نقل پایدار و رقابتی است. علاوه بر این، جذب سرمایه گذاری های بین المللی و شرکای فناوری از طریق همکاری فعال می تواند پروژه را بیشتر توسعه دهد.

کریدور میانی این پتانسیل را دارد که معماری انرژی اوراسیا را با تنوع بخشی مسیرهای ترانزیتی، تقویت حاکمیت انرژی منطقه ای و ادغام انرژی های تجدیدپذیر در شبکه منطقه ای متحول کند. این کریدور یک فرصت مهم برای بازآرایی معماری انرژی اوراسیا در راستای الزامات استراتژیک، اقتصادی، و زیست محیطی قرن بیست و یکم است. همگرایی ضرورت ژئوپلیتیک، توانایی فناوری، و فوریت اقلیمی، شتاب بی سابقه ای را برای توسعه زیرساخت های تحول آفرین ایجاد کرده که بسیار فراتر از لجستیک حمل و نقل سنتی است.

با سرمایه گذاری متمرکز، همسویی سیاست ها، و همکاری پایدار بین المللی، کریدور میانی می تواند آینده انرژی اوراسیا را انعطاف پذیرتر، متصل تر و پایدارتر کند. تحول احتمالی از یک مسیر ترانزیتی ساده به یک «کریدور میانی سبز» جامع، می تواند منعکس کننده روندهای جهانی گسترده تر به سمت توسعه پایدار و استقلال انرژی باشد. توسعه این کریدور فراتر از سرمایه گذاری زیرساختی است. این امر بازتاب دهنده یک چشم انداز مشترک از همکاری منطقه ای، مسئولیت پذیری زیست محیطی، و انعطاف پذیری اقتصادی در راستای اولویت های جهانی معاصر است. در حالی که منابع انرژی فسیلی در بحبوحه گذارهای سریع به سمت انرژی سبز با آینده ای نامشخص روبرو هستند، تأکید کریدور میانی بر حمل و نقل پایدار و یکپارچه سازی انرژی های تجدیدپذیر می تواند آن را به عنوان یک راه حل آینده نگران برای چالش های منطقه ای و جهانی قرار دهد.

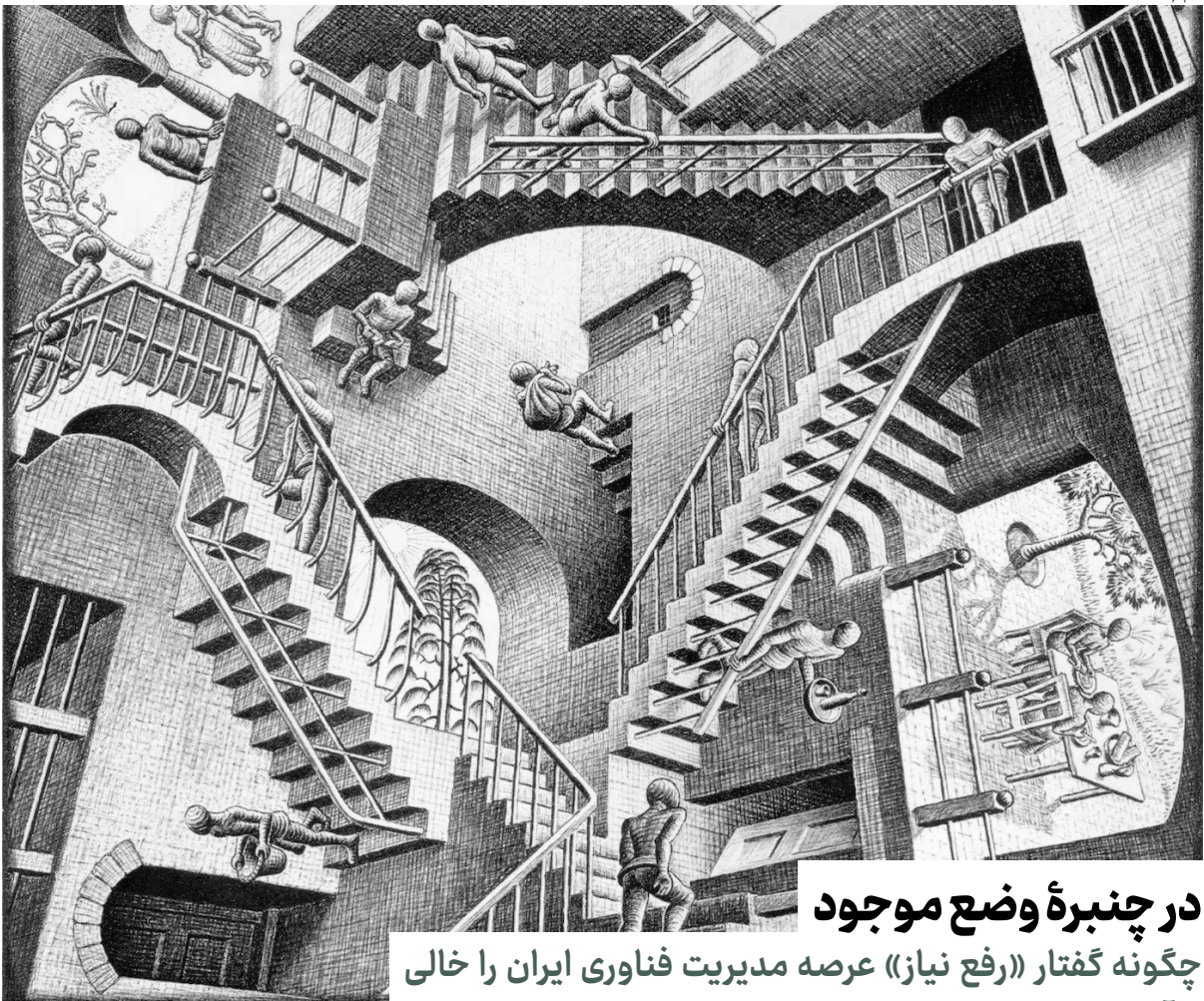
پتانسیل کریدور میانی به عنوان یک مسیر انرژی و تجارت امن، پایدار و مهم از نظر اقتصادی در اوراسیا، با تلاش های هماهنگ در توسعه زیرساخت ها، همسویی سیاست ها، تعامل دیپلماتیک و تأمین مالی مؤثر شکل خواهد گرفت. رویکردهای مشارکتی بین همه شرکت کنندگان می تواند به تضمین موفقیت و انعطاف پذیری بلندمدت آن کمک کند. با پیشبرد این اولویت ها، کشورهای شرکت کننده می توانند یک کریدور انعطاف پذیر ایجاد کنند که حاکمیت منطقه ای را افزایش می دهد، مسیرهای انرژی را متنوع می کند، از گذار به انرژی سبز حمایت می کند، و شرکات های بین المللی متعادل را ترویج می دهد، که در نهایت به آینده ای باثبات تر و مرفه تر برای اوراسیا کمک خواهد کرد.

در نهایت، کریدور میانی به عنوان یک مسیر انرژی مهم می تواند پیامدهای اقتصادی و سیاسی قابل توجهی برای همه کشورهای منطقه داشته باشد، از جمله تنوع بخشی اقتصادی، تقویت یکپارچگی منطقه ای، و افزایش نفوذ دیپلماتیک. با وجود موانع متعددی مانند موانع اقتصادی، سیاسی، و فنی که مانع از توسعه سریع و گسترده این کریدور می شوند، وضعیت فعلی جهان شتابی برای رشد آن ایجاد می کند.



پرونده فناوری

اتصال با بازار، یک مهارت جانبی نیست. اینگونه نیست که کشورها، در حوزه فناوری توانمند شوند، سپس به سمت اتصال با بازار حرکت کنند. اتصال با بازار، یک تصمیم است که شیوه تعریف پروژه‌های فناورانه و شیوه چرخاندن چرخ تولید و مصرف فناوری را تعریف می‌کند. کشورها به درجات مختلفی ممکن است تصمیم اتصال به بازار را تضعیف کنند و روند توسعه فناوری را تبدیل به یک چرخه بسته حاکمیتی نمایند. این بازی مزایا و معایب خودش را دارد، ولی قطعاً برای کشوری با خصوصیات جمهوری اسلامی ایران، امری ناصواب است.



در چنبره وضع موجود چگونه گفتار «رفع نیاز» عرصه مدیریت فناوری ایران را خالی از آینده کرده است؟

حال حاضر خود، با مسائلی روبه‌رو هستیم که ما را به رنج و زحمت انداخته است. این مسائل طیف وسیعی از نیازهای روزمره مردم، نیازهای دولت در رسیدگی به مسائل کشور و سازمان حکمرانی، و همچنین نیازهای تجارت و صنعت کشور در پیشبرد روندهایش است. وقتی تعریف پروژه فناوریانه، ناظر به رفع نیاز باشد، اقتضائات تعریف پروژه، سطح و عمق پیچیدگی فناوری مورد نیاز و همچنین اقتضائات بازاری محصول نهایی، همگی تحت الشعاع این هدف است که وضعیت حال حاضر باید بهبود پیدا کند. بنابراین هر بهبودی، می‌تواند به معنای موفقیت پروژه باشد حتی اگر منجر به جهش اقتصادی ما نشود، یا حتی اگر مسئله و نیاز مذکور را به طور قابل توجهی، رفع نکند.

بنابراین، آنچه که در پرسش کهنه کذایی دنبال می‌شود، چیزی ناظر به وضعیت آینده کشور است که می‌تواند مستقیماً ربطی به حل مسائل و مشکلات و رفع نیازهای حال حاضر ما نداشته باشد. این دو خط انقدر موازی هستند که حرکت در هر کدام از این مسیرها به تنهایی، می‌تواند تقریباً هیچ تأثیری در حرکت در مسیر دیگر، نداشته باشد.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های این درک نیازمحور، که لزوماً نمی‌تواند جایگاه اقتصادی و سیاسی کشور را در جهان ارتقا دهد، چرخه بسته تحقیق، تولید و خرید است که سیاست‌گذاری و همچنین تصویب قوانین حمایتی، آن را تبدیل به یک چرخه نامولد کرده است. در این چرخه، دولت، حامی تحقیقات است، تسهیل‌گر تولید

این سیاست‌گذاری ظاهراً موفق داشته باشد. آن پرسش این است: شرکت‌های دانش‌بنیان و فناوری، چه سهمی در نرخ فعلی تولید ناخالص ملی و مهم‌تر از آن چه نقشی در جهش و ارتقای رشد اقتصادی و قدرت ملی در سالیان پیش‌رو دارند؟

ظاهراً سیاست‌گذاری مذکور، با وجود تمامی دستاوردهایش، به یک تفکیک اساسی میان وضعیت حال و آینده قائل است. آنچه سیاست‌گذاری فناوری در طول دو دهه اخیر دنبال کرده است و حتی امروز نیز ردپایی از تجدیدنظر در آن دیده نمی‌شود، با کلیدواژه «رفع نیاز» قابل درک است. عمده پروژه‌های فناوریانه و شبه‌فناورانه‌ای که در لیست دستاوردهای سیاست‌گذاری فناوری در ایران آورده می‌شود، ناظر به رفع یا حل یک مسئله یا نیاز در کشور بوده است. ممکن است در بدو امر، این شیوه نگاه، بسیار درست، ضروری و مبارک به نظر برسد با این حال باید نمای دوربین را کمی دورتر برد تا بفهمیم «رفع نیاز» در واقع یعنی چه؟ رفع نیاز در دوگانه وضعیت حال/آینده، نماینده وضعیت حال است. ما در وضعیت

ما در برهه‌ای از تاریخ ایران زندگی می‌کنیم، که بخش عمده‌ای از استعدادهای دانشگاهی، به سمت توسعه فناوری سوق داده می‌شوند. این جهت‌دهی تا آنجا شدید بوده است که با مفاهیمی نظیر فناوری‌های نرم، تلاش شده است تا حوزه‌های علمی محض یا ظاهراً بی‌ارتباط به فناوری را نیز نظیر علوم انسانی به داخل این سبک از توسعه کسب‌وکار بکشانند. این سیاست‌گذاری تقریباً ۲۰ ساله، امروز صاحب دستاوردهای ملموسی است و نسبت به دهه‌های قبل، بخش قابل توجهی از از نیازهای دولت، بازار و همچنین زندگی روزمره مردم، توسط فناوران ایرانی رفع می‌شود. البته این تنها دستاورد این سیاست‌گذاری نبوده است بلکه این سیاست‌گذاری خود منجر به تولید نسلی بی‌سابقه از مدیران و راهبران فناوری شده است که هم در شکل شخصی و هم در شکل نهادی، توانسته‌اند تبدیل به سرمایه‌ای قابل توجه برای تداوم این روند شوند.

با این حال، پرسشی که در طول سالیان اخیر، تبدیل به یک پرسش کهنه و بی‌پاسخ شده است، می‌تواند درست ریشه در شکل و ماهیت

سیاستگذار فناوری در ایران باید درک درستی از آنچه که باید به شکل مردمی، و با صرفه بالای اقتصادی، به سمت آن رفت، داشته باشد. این صرفه بالای اقتصادی و این مشارکت مردمی، لزوماً به تقلید از سطح بالای تحقیقات فناورانه در کشورهای بزرگ نظیر چین و آمریکا، محقق نمی‌شود. مثلاً واضح است که اگر کسی بخواهد با کشورهایی نظیر چین و آمریکا در هوش مصنوعی، یک رقابت «مستقیم» داشته باشد، نه خواهد توانست مشارکت مردمی را در زنجیره ارزش آن، محقق کند، نه خواهد توانست کوچکترین توفیق اقتصادی‌ای داشته باشد چه برسد به جهش و خلق قدرت ملی.



سیاست‌گذاری مذکور، با وجود تمامی دستاوردهایش، به یک تفکیک اساسی میان وضعیت حال و آینده قائل است. آنچه سیاست‌گذاری فناوری در طول دو دهه اخیر دنبال کرده است و حتی امروز نیز ردپایی از تجدیدنظر در آن دیده نمی‌شود، با کلیدواژه «رفع نیاز» قابل درک است. عمده پروژه‌های فناورانه و شبه‌فناورانه‌ای که در لیست دستاوردهای سیاستگذاری فناوری در ایران آورده می‌شود، ناظر به رفع یا حل یک مسئله یا نیاز در کشور بوده است.

از این رو، اساساً مقایسه وضعیت فناوری در ایران با وضعیت فناوری در جهان، می‌تواند منجر به واکنش‌های زیانبار و اشتباه شود. به عبارت دیگر، وقتی فناوری در یک درک جهان‌شمول و در یک رقابت جهانی درک می‌شود، آنگاه امکان یک مقایسه محض میان همه کشورها، فراهم می‌گردد. مقایسه‌ای که در آن، دو واکنش اشتباه محتمل است ولی هردو این واکنش‌ها، مشتمل بر این الزام اشتباه است که ما باید به «وضعیت» کشورهای پیشرفته، «برسیم». واکنش اول، مایوسانه، «رسیدن» را غیرممکن و در نتیجه وابستگی مصرفی به کالاهای جهانی را تجویز می‌کند، واکنش دوم، امیدوارانه، تعریف پروژه‌های بلندپروازانه را برای رسیدن، تجویز می‌کند. در حالی که مسئله فناوری در ایران، نباید «رسیدن» به بقیه باشد، بلکه باید پیدا کردن تناسب میان ماهیت جمهوری اسلامی ایران با ماهیت فناوری‌هایی باشد که به سمت آن می‌رود.

ایران و سیاستگذاران فناوری آن، باید متوجه آن خصوصیت منحصر بفردی باشند که ایران را از قدرت‌های جهانی و حتی کشورهای در حال توسعه متمایز می‌کند. با درک این جوهر متمایز، آنگاه می‌توان فناوری‌های متمایز نیز خلق کرد. فناوری‌هایی که بتوانند منجر به نفوذ هرچه بیشتر این جوهر در کالبد جغرافیای جهان شوند و نه تنها به استقلال سیاسی و اقتصادی ما کمک کنند بلکه قابلیت این را داشته باشند که با آن‌ها، بتوان به پروژه استقلال‌خواهی کشورهای دیگر جهان نیز، کمک کرد.

با این حال، همانطور که در شماره پیشین کرانه نیز به این مسئله اشاره شد، اینجا یک گسست وجود دارد. برخلاف این پروژه‌های «تماماً» حاکمیتی، پروژه‌هایی هستند که به دلیل آینده‌دار بودن، یک تماس بی‌واسطه با مردم چه در تامین مالی و چه در انجام کار و چه در خرید محصول، دارند. یکی از مثال‌های جدید این سنخ فناوری‌ها برای کشوری در قد و قواره آمریکا، صنعت هوش مصنوعی است که طیف وسیعی از راهکارهای سرمایه‌گذاری مردمی در آن، توسعه داده شده است. واضح است که ایران نه می‌تواند و نه مطلوب است در درک موضوعی در این زمینه، تقلیدی عمل کند بلکه مسئله دیدن شیوه‌ای از توسعه فناوری است که ما هیچ‌وقت تجربه‌ای در آن نداشته‌ایم. ما نه در هوش مصنوعی که فعلاً بازی بزرگان است، بلکه حتی در نقاطی که ظاهراً بسیار موفق عمل کرده‌ایم، تجربه تماس واقعی و غیرمعمولی با بازار را نداشته‌ایم. این فقدان تجربه، نه به خاطر این است که ما نوپا هستیم، بلکه مستقیماً متأثر از شیوه نگاه ماست. این شیوه نگاه، می‌تواند تا صدها سال آینده نیز، ما را متمرکز بر رفع نیازهای بالفعل خودمان کند، و اینگونه در یک حلقه بسته تضمینی، تمامی بازیگران از کارفرمای تحقیقات و مجری فناوری تا کاربر فناوری، روزبه‌روز در باتلاق توجه به وضع موجود، از آینده بیشتر عقب بمانیم.

با این حال، درک اینکه گشودن بازی‌های فناورانه آینده‌ساز در ایران، چه چیزهایی هستند، یک فعالیت فکری ساده نیست. ما در طول دهه‌های اخیر، کم نداشته‌ایم انسان‌های بلندپروازی را که تلاش کرده‌اند از چارچوب رفع نیازهای بالفعل فراتر بروند و اهدافی را تعیین کنند که بسیار سطح بالا بوده است. با این حال، آینده‌سازی، مفهومی لزوماً متطبق بر بلندپروازی نیست. اینکه آینده کشوری نظیر ایران چه می‌تواند (یا چه باید) باشد، صرفاً نیازمند این نیست که ما سطح پیشرفته‌بودن پروژه‌های فناورانه خود را بالا ببریم یا به عرصه‌های نوین و نوظهور پا بگذاریم. بلکه در بدو امر، نیازمند داشتن یک درک سیاسی از ماهیت ایران و جمهوری اسلامی و جایگاه آن در میان قدرت‌ها و به طور کلی کشورهای جهان است.

نمونه بسیار هوشمندانه این مسئله، حرکت به سمت پهبادسازی بوده است. ما در این نقطه، اگرچه تحقیقات فناورانه وسیعی داشته‌ایم، اما هیچگاه به دنبال سامانه‌های بسیار پیچیده‌تر نظیر جنگنده‌ها حرکت نکرده‌ایم. این مسئله برخلاف تصور، یک نوع واقع‌بینی درباره توان علمی و مالی ما نبوده است. ما اگر صدها میلیارد دلار، صدها سال زمان، و بهترین استعداد‌های جهان را نیز در اختیار داشتیم، بر اساس درکی که از جایگاه جغرافیایی و سیاسی خود در جهان داریم، تحقیقات روی پهباد را به تحقیقات روی جنگنده‌ها، اولویت می‌بخشیدیم. همین درک هوشمندانه در بعضی حوزه‌های عمدتاً دفاعی، که به دنبال این است که فناوری را از وضعیت خام‌دستانه جهان‌شمول خارج کند و آن را تبدیل به یک شیوه ملی در انتخاب فناوری کند، می‌بایست در کل پهنه فناوری‌های تجاری نیز شکل بگیرد.

این یعنی باید از خود بیرسم ماهیت سیاسی ما، اقتضا می‌کند چطور بازیگری در عرصه بازار منطقه‌ای و جهانی باشیم. پاسخ به این سوال است که سیاستگذار فناوری را در انتخاب فناوری‌های مورد نیاز، توانمند می‌سازد.

است و در بسیاری از موارد، یا موظف است تا تحت این فشار است که محصول نهایی را نیز بخرد. واضح است که چنین چرخه‌ای، تعریف پروژه فناورانه را در سیکلی می‌اندازد که هر پژوهشی را تنها به اندازه‌ای جلو ببرد که بتواند در تمامی زنجیره‌های این چرخه، حلقه اتصال خود را پیدا و قلابش به دهان یک حامی، گیر کند.

این حلقه بسته چه در تحقیقات دفاعی و چه در تحقیقات ناظر به مسائل ملی، می‌تواند نوعی سرکوب استعدادهای فناورانه تلقی شود که با بزرگ «رفع نیاز» می‌توان به آن مشروعیت بخشی کرد. این در حالی است که اساساً آمیدی که می‌توان به مفهوم «فناوری» داشت، چیزی فراتر از این نگاه است. فناوری برای کشوری با مشخصات سیاسی و هویتی ایران، ضرورتاً یک راه میانبر است، یک ابزار جهش اقتصادی و یک سنگر امیدبخش برای خلق آینده.

این طرح مسئله‌ای است که ما هنوز با آن بیگانه‌ایم. از اولین تلاش‌های جهادی ما در عرصه فناوری تا امروز که یک اکوسیستم پهن‌آور از نهادهای مدیریت فناوری و مجموعه‌های فناوری‌پایه، داریم، همیشه تماس با بازار، به معنای حقیقی و جامع آن، غایب بوده است. این مسئله را وقتی می‌توانیم به‌نحو غیرقابل انکاری مشاهده کنیم که تماس بازار را نه فقط در نقطه خرید محصول (که می‌توان آن را با الزامات حقوقی، تعرفه‌های وارداتی و یارانه‌ها، به شکل مصنوعی مهیا کرد)، بلکه در نقطه تولید و حتی تحقیقات فناوری، نیز غایب ببینیم.

به عبارت واضح‌تر، سیاستگذاری فناوری در ایران، هیچ‌گاه به پول‌های بیرون حاکمیت، خصوصاً پول‌های دست مردم، طمع نکرده است و این استعنا، مستقیماً در درک او از شیوه تعریف پروژه فناورانه، دخیل شده است. پروژه‌هایی که نیاز ندارند مردم را متقاعد سازند در تحقیقات (ریسک فناوری)، تولید (ریسک تولید) و فروش (ریسک بازاریابی) مشارکت کنند، ماهیتاً با پروژه‌هایی که در تمامی این امور، دستان خود را به سوی مردم دراز می‌کنند، تفاوت دارد. واضح است که اینجا در حال صحبت درباره کسب‌وکارهایی هستیم که به شکل اصلی، مبتنی بر فناوری هستند و بنابراین ریسک‌ها و البته سودهای قابل توجهی دارند. وگرنه مشارکت‌های متعارف مردم در حوزه‌های نامولدی نظیر سوداگری ساخت مسکن، محل بحث ما نیست.

ما در حرکت در جاده اول پروژه‌های با حلقه بسته حاکمیتی- روزبه‌روز با تجربه‌تر شده‌ایم. امروز هم حاکمیت هم سازمان‌های مدیریت فناوری مرتبط با آن، کارآمدتر از ۲۰ سال قبل هستند و حتی می‌توانند نیاز کشور را نه در وضع فعلی، بلکه در درازمدت تشخیص و به سمت رفع آن حرکت کنند. تا جایی که می‌توانیم به بعضی از دستاوردهای خیره‌کننده و بسیار پیشرفته خود در این جاده، نظیر دستاوردهای هسته‌ای و موشکی، ببالیم. برای کشوری نظیر ایالات متحده هم، مسیر اول، دستاوردهای مشخصی داشته است. مثلاً پروژه موقعیت‌یاب جهانی (GPS) یک پروژه حاکمیتی بوده است که ضرورت‌های راهبردی در حوزه امنیت ملی، آن را اقتضا کرده است. لذا اگرچه دستاوردهای اقتصادی آن در طول چند دهه اخیر، به‌طرز خیره‌کننده‌ای برای آمریکا بالا بوده است- تا جایی که اخیراً ناسا یک سند مفصل در این باره منتشر کرد- اما در بدو امر قرار نبوده است در هیچ‌کدام از حلقه‌های تعریف پروژه تا خروجی آن، با مردم کوچه و بازار در تماس باشند.



سرکنگبین نوآوری صفرا فروز

سرمایه گذاری بی محابای چین روی نوآوری، منجر به رقابت شدید و درون فرسا روی حوزه های خاص شده است

Economist

کسی رشد کند.



حالا رهبران از رقابت «درون فرسا» (involuntary) شکایت دارند: شرکت ها برای جذب مشتری قیمت ها را به شدت کاهش می دهند و رقبایشان را مجبور به همان کار می کنند؛ و در نتیجه، سود همه کاهش می یابد بدون آن که سهم بازار کسی رشد کند.

حامیان این وضعیت می گویند همه اینها بخشی از نقشه است: دولت آگاهانه ورود بیش از حد به حوزه های نویدبخش را تشویق می کند تا رقابت شدید نوآوری را برانگیزد. بعد که بهترین ها توان خود را ثابت کردند، دولت بقیه را حذف می کند. اما این روند همیشه نوآورترین یا کارآمدترین شرکت ها را برجای نمی گذارد؛ گاهی این شرکت های دارای حامیان استانی دست و پا زدن را با آن هایی که آنقدر بزرگ اند که حذف شان ممکن نیست.

علاوه بر این، سیاست صنعتی چین به همه اهداف خود نرسیده است. صنایعی چون هوافضای غیرنظامی و تولید تراشه های پیشرفته همچنان دست نیافتنی اند. همچنین همه موفقیت ها ناشی از سیاست های صریح دولت نبوده است. برای مثال، شرکت DeepSeek در واقع پروژه جانبی یک صندوق پوشش ریسک (hedge fund) بود؛ صنعتی که پکن چندان از آن خوشش نمی آید.

پوشش نوآوری چین دستاوردهای انکارناپذیری هم داشته است. در جشن های سال نو چینی امسال، رقصنده های رباتی ستاره برنامه شدند. اما «طراحی صنعتی» دولت به این نظم و هماهنگی نبود. بیشتر شبیه «المپیک ربات ها»ی اخیر در پکن بود؛ زمین هایی مملو از ربات های رقابت کننده که کنترل کنندگان انسانی شان نفس زنان کنارشان حرکت می کردند، درست مانند مقامات محلی پیش از حد مراقب. با این حال، چند ربات روی صورتشان زمین خوردند و برخی دیگر برای ماندن در مسیر خود مشکل داشتند.

مجموعاً هدفشان جذب بیش از ۱۰ تریلیون یوان (۴/۱ تریلیون دلار) است. این مبلغ می تواند نوآوری های زیادی به بار آورد اما با رشد این صندوق ها، سرمایه گذاری خصوصی خطرپذیر تقریباً خشکیده و فساد و هدررفت منابع هم فشار خود را وارد کرده است. یکی از صندوق های بزرگ ویژه صنعت نیمه هادی - معروف به «صندوق بزرگ» - به دلیل فساد گسترده بدنام شد و باعث بازداشت یا تحقیق در مورد دست کم دوازده نفر گردید.

Spending on industrial policy 2019 estimates, % of GDP

China	17
South Korea	0.7
France	0.6
Japan	0.5
Germany	0.4
United States	0.4

Source: Centre for Strategic and International Studies

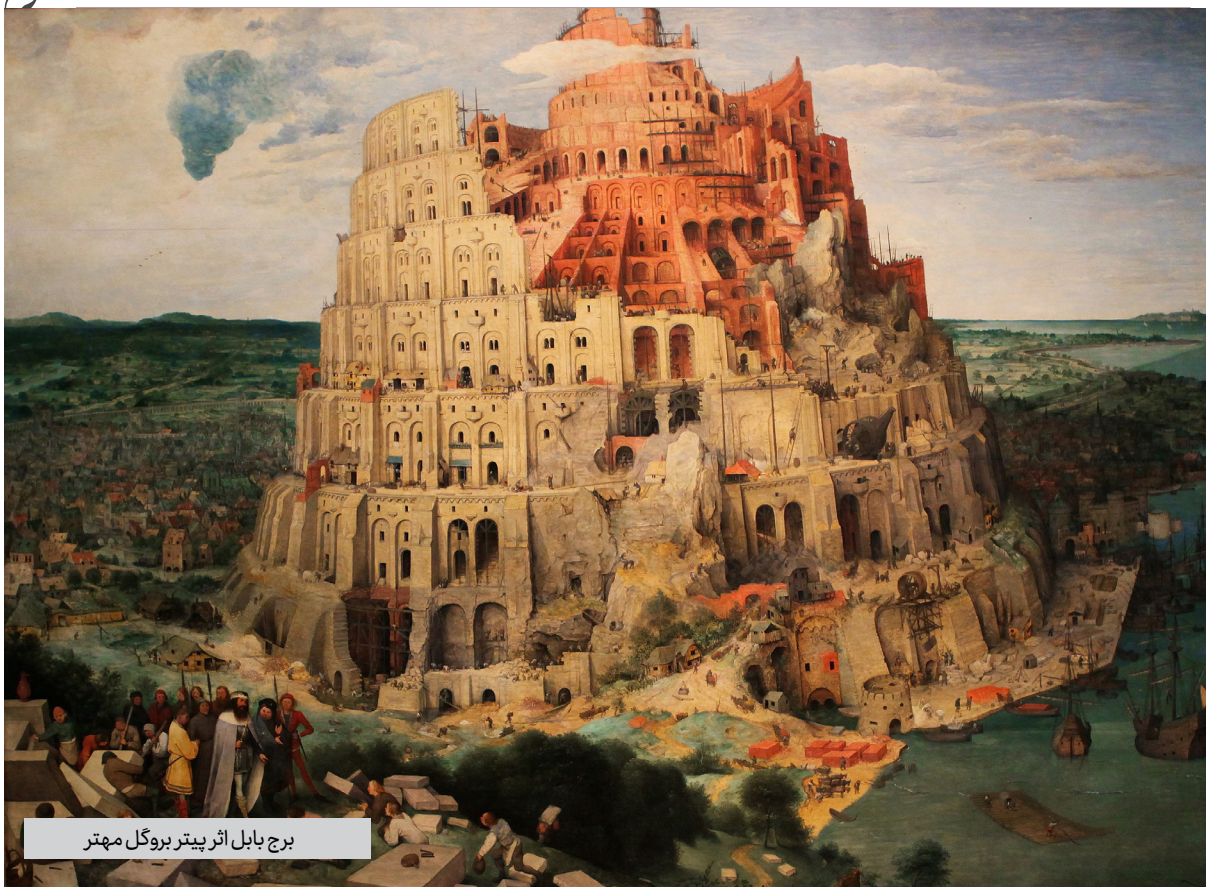
حتی در سرمایه گذاری های سالم هم سیاست گذاران همیشه انتخاب های عاقلانه نمی کنند. شی جین پینگ در ماه ژوئیه گلايه کرد که مقامات محلی «همیشه همان چند حوزه را ترویج می کنند: هوش مصنوعی، قدرت محاسباتی، خودروهای نوانرژی». این رویکرد موجب انباشت بیش از حد نگاه ها در صنایع مشابه و جنگ قیمتی شدید شده است. حالا رهبران از رقابت «درون فرسا» (involuntary) شکایت دارند: شرکت ها برای جذب مشتری قیمت ها را به شدت کاهش می دهند و رقبایشان را مجبور به همان کار می کنند؛ و در نتیجه، سود همه کاهش می یابد بدون آن که سهم بازار

در سال های نه چندان دور، غربی ها چین را صرفاً یک تقلیدکار، دنباله رو سریع یا «اژدهای چاق فناوری» می نامیدند؛ کشوری که مقادیر عظیمی پول و نیروی انسانی مصرف می کند اما به ندرت به پرواز درمی آید. اما حالا که چین در صنایع پیشرفته ای همچون خودروهای برقی، انرژی پاک و هوش مصنوعی بهینه، به پیروزی رسیده، نگاه از بالا به پایین جای خود را به تحسین، ترس و حتی حسادت داده است.

امروز برخی دولت های غربی چنان از «کشور کپی کار» الهام گرفته اند که حتی سیاست هایشان را تقلید می کنند. اتحادیه اروپا به شرکت های باتری سازی چینی که دانش فنی خود را به اشتراک بگذارند، یارانه می دهد. دولت آمریکا هم با خرید سهام اینتل - شرکت نیمه جان و روزی قدرتمند - امیدوار است با مالکیت دولتی جان تازه ای به آن بدهد. در خود چین، خوش بینی فناوریانه به رشد بازار کمک کرده است. شرکت Cambricon که رقیبی بالقوه برای انویدیا به شمار می رود، گزارش داده که درآمد نیمه اول سال آن نسبت به سال پیش، بیش از ۴۰۰٪ رشد داشته است.

با وجود این موج امید و هیجان، ممکن است ایراد گرفتن از «جهش نوآوری» چین بدبینانه به نظر برسد: هزینه های سنگین مالی، اعوجاج بازار و تکرار سیاست ها. اما نادیده گرفتن این تله ها اشتباه است، به خصوص که خود دولت چین اخیراً با این مشکلات روبه رو شده است. حتی یکی از برجسته ترین منتقدان سیاست صنعتی چین کسی نیست جز معمار آن: شی جین پینگ، رهبر عالی کشور.

یارانه های صنعتی چین - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - در سال ۲۰۱۹ معادل بیش از ۱۰۷ درصد تولید ناخالص داخلی بود، در حالی که این رقم در فرانسه دولت محور حدود ۶ درصد است. کشور بیش از دو هزار صندوق سرمایه گذاری هدایت شده توسط دولت دارد که در سراسر چین پراکنده اند و



برج بابل اثر پیتر بروگل مهتر

تصمیم ضروری ولی غیرممکن اروپا

شرکت های بزرگ فناوری آمریکا بر بازار جهانی رایانش ابری سلطه دارند

BBC

دست داده است. دیوان کیفری بین المللی برای چند مقام بلندپایه اسرائیل از جمله بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر، به دلیل نقششان در جنگ اسرائیل-غزه حکم بازداشت صادر کرده بود؛ اقدامی که ترامپ آن را «غیرقانونی» خواند. خان از آن زمان تا پایان تحقیقات یک پرونده سوء رفتار جنسی علیه او، موقتاً کنار رفته است.

مایکروسافت می گوید «در هیچ زمانی» ارائه خدمات به دیوان کیفری بین المللی را متوقف نکرده، هرچند اذعان می کند که «در طول فرآیندی که منجر به قطع ارتباط شد» با این نهاد در تماس بوده است. از آن زمان، موضوع «حاکمیت دیجیتال» در بروکسل در اولویت قرار گرفته و برخی نهادهای دولتی به دنبال جایگزین های غیر آمریکایی هستند. اما آیا واقع بینانه است که اروپا بتواند خود را از فناوری آمریکا جدا کند؟

حاکمیت دیجیتال یعنی چه؟

حاکمیت دیجیتال را می توان به طور کلی، توانایی یک نهاد حاکمیتی در کنترل داده ها و سامانه های فناوری در درون مرزهای خود دانست. یکی از مشکلات اصلی در این مسیر، نبود جایگزین های هم سطح است. اروپا ارائه دهندگانی مثل OVHCloud فرانسه، یا Delos و T-Systems آلمان در حوزه رایانش ابری دارد. اما سهم خیلی کوچکی از بازار دارند و مقیاس یا توانایی های آن ها با غول های آمریکایی قابل مقایسه نیست. این را داریو مایستو، تحلیلگر ارشد حوزه حاکمیت دیجیتال در شرکت مشاوره کسب و کار بین المللی «فورستر» می گوید. همچنین جایگزین های متن باز (open source) برای نرم افزارهایی مانند Office و Windows موجود است که طرفدارانش می گویند شفاف تر و در دسترس ترند، اما هنوز جامعیت و شهرت نمونه های آمریکایی را ندارند. مایستو می گوید گذار به راهکارهای بومی «یک شبه رخ نمی دهد»، اما این تصور که «امکان پذیر نیست» یک افسانه است.

او اشاره می کند که ایالت شلزویگ-هولشتاین آلمان در حال حذف محصولات مایکروسافت مانند Office

تصور کنید رئیس جمهور ایالات متحده، دونالد ترامپ، بتواند با فشار یک کلید، اینترنت اروپا را خاموش کند. ممکن است این سناریو خیالی یا حتی دیوانه وار به نظر برسد. اما در ماه های اخیر، این احتمال به طور جدی در میان فعالان صنعت فناوری و محافل سیاست گذاری مطرح شده است؛ مخصوصاً با بالا گرفتن تنش ها با واشنگتن و مطرح شدن دوباره نگرانی ها درباره وابستگی اتحادیه اروپا به فناوری آمریکایی.

ریشه اصلی این نگرانی ها این است که تنها سه غول آمریکایی -گوگل، مایکروسافت و آمازون- حدود ۷۰ درصد زیرساخت رایانش ابری اروپا را در اختیار دارند؛ زیرساختی که بسیاری از خدمات آنلاین به آن وابسته اند.

برخی می پرسند که آیا ممکن است یک رهبر غیر قابل پیش بینی آمریکا، در صورت تیره شدن جدی روابط، این وضعیت را به ابزاری سیاسی تبدیل کند؛ مثلاً با دستور به این شرکت ها برای قطع خدمات خود در اروپا.

رابین برزون، کارشناس حکمرانی دیجیتال و مشاور سیاست گذاران اتحادیه اروپا، می گوید: در آن صورت، داده های حیاتی غیر قابل دسترسی می شد، وب سایت ها خاموش می شدند و خدمات حیاتی دولتی مثل سیستم های آی تی بیمارستان ها دچار هرج و مرج می شدند.

او باور دارد که نگرانی درباره چیزی که آن را «کلید مرگ» (kill switch) آمریکا می نامند، باید جدی گرفته شود: سخت است بگوئیم چقدر دچار مشکل می شویم.

مایکروسافت، گوگل و آمازون می گویند که راهکارهای «ابر حاکمیتی» (sovereign cloud) ارائه می دهند که داده های مشتریان اتحادیه اروپا را محافظت کرده و مانع از بروز چنین سناریویی می شود. بی بی سی از وزارت خزانه داری آمریکا برای اظهار نظر در این باره درخواست پاسخ کرده است.

واقعیت این است که نگرانی ها درباره فقدان «حاکمیت دیجیتال» در اروپا همیشه وجود داشته است؛ جایی که شرکت های آمریکایی نه فقط بر بازار رایانش ابری، بلکه بر سخت افزار، اینترنت ماهواره ای و اکنون هوش مصنوعی سلطه دارند. حتی سیستم عامل های اصلی موبایل -آپل و اندروید- و شبکه های پرداخت -مسترت کارت و ویزا- نیز آمریکایی هستند.

این ترس ها در ماه مه شدت گرفت، زمانی که مشخص شد کریم خان، دادستان ارشد «دیوان کیفری بین المللی» مستقر در لاهه، پس از آنکه توسط کاخ سفید تحریم شد، دسترسی خود را به حساب ایمیل مایکروسافت اوتلوک از

معدود پایگاه های قدرتمند جهان را داراست.

آینده حاکمیت دیجیتال

برخی معتقدند بدون مقررات الزام آور که سازمان ها و دولت ها را مجبور به خرید فناوری بومی کند، تغییری رخ نخواهد داد اما به گفته برژون، اتحادیه اروپا در این زمینه کند عمل می کند:

قطعا علاقه سیاسی وجود دارد، اما مسئله این است که چگونه آن را به یک استراتژی مشترک تبدیل کنیم.

ماتیاس بائر، مدیر مرکز اروپایی اقتصاد سیاسی بین المللی، می گوید هدف باید تقویت بخش فناوری اروپا باشد تا بتواند با آمریکا و چین رقابت کند.

در گزارش رقابت پذیری اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۴ که توسط ماریو دراگی، رئیس پیشین بانک مرکزی اروپا، ارائه شد، آمده است که اروپا «به شدت» در فناوری های نو عقب افتاده و تنها چهار شرکت از ۵۰ شرکت برتر فناوری جهان اروپایی هستند.

به گفته بائر:

برای یک شرکت فناوری مستقر در اتحادیه اروپا بسیار سخت تر است که بتواند در سراسر اتحادیه گسترش یابد، در مقایسه با یک شرکت در آمریکا. شما با زبان های مختلف، قوانین قرارداد متفاوت، قوانین بازار کار، مالیات و همچنین مقررات بخشی مختلف روبه روهستید.

در مورد این نظریه که ترامپ عملاً اینترنت اروپا را قطع کند، او تردید دارد:

این سناریو تنها در صورتی واقع بینانه است که ما در آستانه جنگ باشیم، که به نظر من چنین چیزی در افق دیده نمی شود.

با این حال، مایستو می گوید سازمان ها باید حتی این خطر کم رانیز جدی بگیرند:

دو سال پیش فکر نمی کردیم در سال ۲۰۲۵ این طور درباره این مسائل صحبت کنیم. اما حالا سازمان ها می خواهند آماده هر احتمالی باشند.

دهند.

در مقابل، مایکروسافت، آمازون و گوگل می گویند هم اکنون هم راهکارهایی دارند که این دغدغه ها را رفع می کنند، از جمله ذخیره داده ها روی سرورهای داخل کشور یا منطقه مشتری، نه در آمریکا. گوگل همچنین می گوید با شرکت های محلی معتبر اتحادیه اروپا مانند T-Systems همکاری می کند تا کنترل رمزگذاری داده های مشتریان در اختیار همان شرکت اروپایی باشد و به مشتریان «حق و توتی فنی» برای داده هایشان بدهد. ارتش آلمان از جمله مشتریان گوگل است. برد اسمیت، رئیس مایکروسافت، نیز قول داده که در «بسیار بعیدترین حالت ممکن» که دولت آمریکا دستور توقف خدمات دهد، شرکت علیه آن اقدام حقوقی خواهد کرد و این تعهد را در قراردادهای اروپایی خود خواهد گنجاند.

اروپا چه کار می تواند بکند؟

زاگ مایرز، پژوهشگر اندیشکده CERRE در بروکسل، می گوید منطقی است که اروپا یک ابر حاکمیتی محدود مخصوص داده های حساس دولتی ایجاد کند، اما حذف کامل شرکت های آمریکایی از زنجیره تأمین واقع بینانه نیست.

او به پروژه Gaia X اشاره می کند که در سال ۲۰۲۰ با هدف ایجاد جایگزین اروپایی برای پلتفرم های ابر متمرکز بزرگ راه اندازی شد، اما با انتقادها و تأخیرهای زیادی روبه رو شده است:

بازارهای فناوری اغلب برنده همه چیز هستند، و وقتی کسی نخستین حرکت را انجام داده، برای دیگران سخت است که به او برسند.

به نظر او، اروپا باید روی حوزه هایی تمرکز کند که امکان پیشی گرفتن در آن ها وجود دارد؛ مثلاً کاربرد صنعتی هوش مصنوعی، چرا که اروپا پایگاه صنعتی بزرگ تر و قدرتمندتری نسبت به آمریکا دارد. یا نسل بعدی تجهیزات ساخت تراشه، به ویژه در حوزه «فوتولیتوگرافی» که اروپا یکی از

۳۶۵ و Windows و جایگزینی آن ها با نرم افزارهای متن باز مانند Linux و LibreOffice است. وزارت دیجیتال سازی دانمارک نیز طرح مشابهی را آزمایش می کند. به گفته او: گاهی ارزش نرم افزارهای مالکیتی را بیش از حد برآورد می کنیم. برای خدمات کلیدی مثل پردازش متن یا ایمیل، راهکارهای متن باز کاملاً کارآمد هستند.

دلایل اصلی عدم استفاده سازمان ها از متن باز، «کمبود آگاهی» و «ترس های بی مورد درباره امنیت سایبری» است. پیش بینی او این است که طی پنج تا ده سال آینده به دلیل این «زنگ خطر»، حرکت شتابانی به سمت این راهکارها آغاز خواهد شد.



واقعیت این است که نگرانی ها درباره فقدان «حاکمیت دیجیتال» در اروپا همیشه وجود داشته است؛ جایی که شرکت های آمریکایی نه فقط بر بازار رایانش ابری، بلکه بر سخت افزار، اینترنت ماهواره ای و اکنون هوش مصنوعی سلطه دارند. حتی سیستم عامل های اصلی موبایل - اپل و اندروید - و شبکه های پرداخت - مسترکارت و ویزا - نیز آمریکایی هستند.

نقش شرکت های اروپایی و واکنش آمریکایی ها

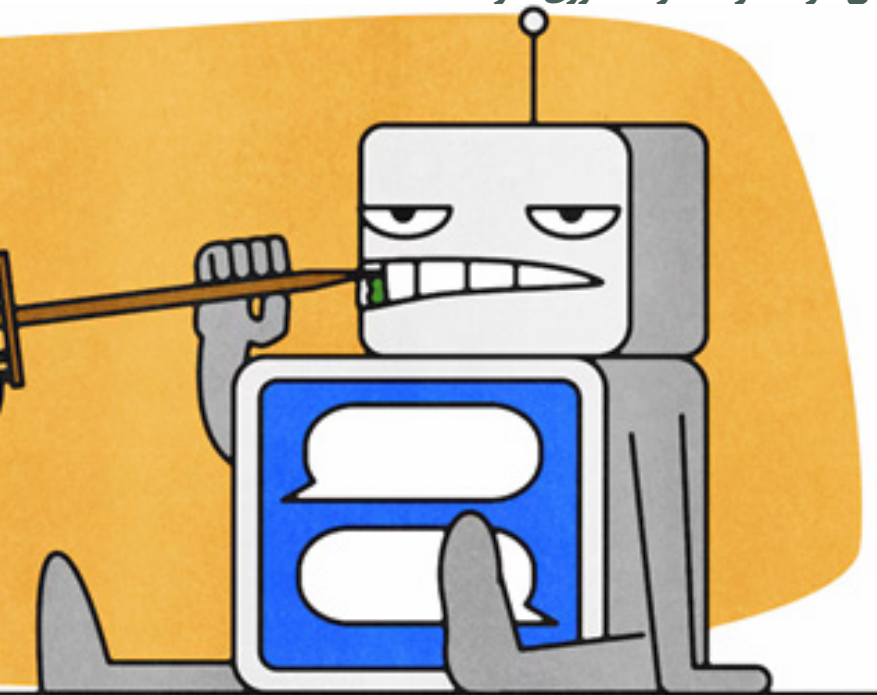
بنجامین روکوشی، مدیر OVHCloud، به بی بی سی می گوید شرکت هایی مانند او آماده اند نیازهای حاکمیتی بخش خصوصی و عمومی اروپا را برآورده کنند:

تنها ارائه دهندگان اروپایی که مقر و حاکمیت شان در اتحادیه اروپاست می توانند مصونیت از قوانین خارج از اروپا را برای حفاظت از داده های حساس و شخصی ارائه



برای مظنون پاپوش دوخته اند

هوش مصنوعی واقعاً چه سهمی در مصرف سرانه انرژی دارد؟



Washington Post

هوش مصنوعی شهرتی یافته که آن را به عنوان یک هیولای پرمصرف و تشنه انرژی می شناسند. اما در زندگی دیجیتال ما، ردپای کربنی فقط به هوش مصنوعی محدود نمی شود؛ چیزهای دیگری هم هستند که شاید آلوده تر باشند.

همین حالا که پژوهشگران سرک می کشند به قبوض برق غول های فناوری، «هوش مصنوعی» لقب یک موجود تشنه و انرژی بلع را گرفته است. فقط یک جلسه پرسش و پاسخ با یک مدل زبانی بزرگ (LLM) می تواند برای خنک کردن سرورها، بیش از نیم لیتر آب شیرین مصرف کند. گفته می شود یک سؤال از چت جی پی تی، تقریباً ۱۰ برابر بیشتر از یک جستجوی معمولی در گوگل برق می بلعد. و تولید یک تصویر با هوش مصنوعی، از منظر انرژی برابر است با یک بار شارژ کامل گوشی هوشمند.

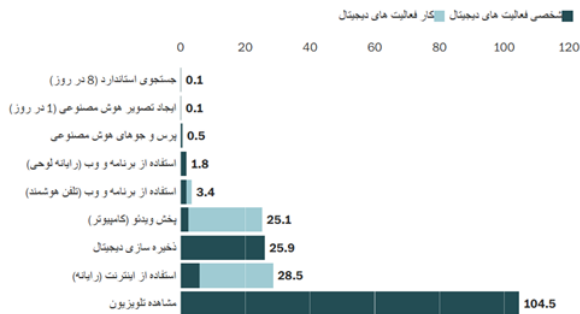
اما باید از این بابت واقعاً نگران باشیم؟

پنج سال پیش، اتفاق مشابهی افتاد؛ موجی از ترس و نگرانی درباره ویدئوهای آنلاین. یک اندیشکده فرانسوی تخمین زده بود که تماشای نیم ساعت یک برنامه تفلیکس می تواند به اندازه چهار مایل رانندگی،

ندارند. عواملی مثل اندازه مدل، قدرت استدلال، ترکیب منابع برق، و نوع درخواست (متن، تصویر یا ویدئو) می تواند میزان انتشار را حتی تا پنجاه برابر تغییر دهد. خود د فریز فرآیند تخمینش را «کاه به کاه جستن» توصیف کرده بود.

اما روند کلی روشن است: پیشرفت عظیم در بهره‌وری. گوگل گفته است که میزان انتشار کربن ناشی از یک پاسخ متنی Gemini، در سال گذشته ۴۴ برابر کاهش یافته است.

انتشار گازهای گلخانه‌ای شخصی از فعالیت‌های دیجیتال برای یک آمریکایی معمولی در سال



انتشار گازهای گلخانه‌ای بر حسب کیلوگرم معادل CO2. کار بر گویا بر اساس نظرسنجی‌های استفاده از زمان/فناوری از Nielsen DataReportal، اداره سرشماری ایالات متحده. هشت هوش مصنوعی/جستجو را فرض می‌کند. یک پرس و جو تصویر در روز

فعلاً سهم کوچکی از ردپای دیجیتال ماست

برای یک کاربر عادی، بعید است آن قدر سؤال روزانه از چت‌جی‌پی‌تی، پریلکسی یا سایر سرویس‌های مشابه بپرسد که اثر محسوس بر کل ردپای کربنی سالیانه‌اش بگذارد. داده‌های ما نشان می‌دهد حتی پرسیدن ۸ سؤال متنی ساده در هر روز از سال، کمتر از ۱٪ اونس گازهای گلخانه‌ای تولید می‌کند؛ یعنی فقط ۰.۰۰۳ درصد از ردپای کربنی یک آمریکایی متوسط.

پاسخ‌های پیچیده‌تر طبیعتاً انرژی بیشتری مصرف می‌کنند، اما باز هم در مقیاس سالانه عدد ناچیزی خواهند بود. استثنا، تولید ویدئو با هوش مصنوعی است: یک کلیپ پنج ثانیه‌ای حدود ۹۴۴ وات ساعت برق می‌طلبد، معادل دو چرخه سواری ۳۸ مایل با یک دوچرخه برقی.

در مجموع، آلاینده‌ی دیجیتال ناشی از کار و زندگی شخصی ما عمدتاً از سه حوزه می‌آید: تلویزیون، ذخیره‌سازی دیجیتال، و استفاده از اینترنت یا ویدئو روی رایانه. و چرا تلویزیون تا این حد پر مصرف است؟ آمریکایی‌ها به طور متوسط روزی ۴٫۵ ساعت تلویزیون تماشا می‌کنند، و نمایشگرهای بزرگ برای نمایش با کیفیت بالا و حتی در حالت استندبای، برق زیادی می‌کشند.

آب: تشنگی سروورها و گاوها

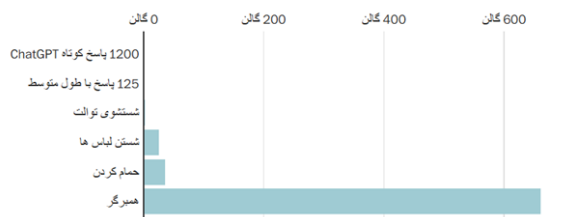
مرکز داده آب زیادی مصرف می‌کنند. اما دامداری هم بی‌نیصیب نیست. تولید یک همبرگر کامل (نان و گوشت) به حدود ۶۶۰ گالن آب نیاز دارد. در مقایسه، هر پاسخ چت‌جی‌پی‌تی تنها ۰.۰۰۰۰۸۵ گالن آب مصرف می‌کند؛ چیزی معادل یک پانزدهم فاشیو چای خوری، بر اساس داده‌های خود شرکت (که با برآوردهای محققان مستقل همخوان است). گوگل هم می‌گوید Gemini حتی کمتر، یعنی تقریباً پنج قطره آب در هر پاسخ متنی، مصرف دارد.

و این ما را به یک اصل کلی می‌رساند: بزرگ‌ترین اهرم تغییر برای کاهش انتشار، در سه گانه «آنچه می‌خوریم، چگونه جابه‌جا می‌شویم، و چگونه خانه‌هایمان را گرم یا خنک می‌کنیم» نهفته است.

هیچ‌یک از فعالیت‌های دیجیتال شما، حتی به گرد پای اثرات رفت و آمد روزانه با خودرو نمی‌رسد. فقط همین کار، هشت برابر بیشتر از مجموع اثرات کربنی فعالیت‌های دیجیتال شخصی و کاری شما، گاز گلخانه‌ای تولید می‌کند. (این خودش دلیلی دیگر علیه بازگشت اجباری به محل کار است.)

به گفته «میراندا گورمن»، مدیر بخش راهکارهای اقلیمی در Planet FWD: گاهی یادمان می‌رود که بسیاری از این پیشرفت‌های فناورانه در واقع به ما امکان بهره‌وری بالاتر می‌دهند و نباید همیشه آنها را شیطنی ببینیم. اگر بتوانید به جای رانندگی، از خانه کار کنید، آلاینده‌ی ناشی از کار در خانه بسیار ناچیز خواهد بود.

مصرف آب بر اساس فعالیت



دی‌اکسید کربن در جو آزاد کند. به دنبال آن تخمین، این تصویر جهانی شکل گرفت که غول استریم، سالانه به اندازه برق مصرفی کل بریتانیا، انرژی مصرف می‌کند تا برنامه‌هایی مثل «تایگر کینگ» را به خانه‌ها بفرستد.

اما بعداً مشخص شد آن محاسبات بر فرضیات نادرستی درباره مصرف انرژی مراز داده و شیوه استریم بنا شده بود. بر اساس محاسبات «جورج کامیا»، تحلیلگر سابق آژانس بین‌المللی انرژی، میزان واقعی انتشار کربن ۲۵ تا ۵۳ برابر کمتر از آن چیزی بود که تصور می‌شد.

اکنون که هوش مصنوعی بخش بزرگ‌تری از لحظه‌های دیجیتال ما را می‌بلعد، دوباره باید پرسید: آیا واقعاً این فناوری همان قدر حریص و پرمصرف است که می‌ترسیم؟ و اگر بله، ما چه نقشی می‌توانیم در کنترلش داشته باشیم؟

برای پاسخ، با شرکت «Planet FWD» که در تحلیل داده‌های کربنی و راهکارهای کربن‌زدایی تخصص دارد، همکاری کردیم. انتشار گازهای گلخانه‌ای مرتبط با فعالیت‌های دیجیتال معمولی‌مان را بررسی کردیم و دیدیم که هوش مصنوعی، چه جایگاهی در این سبد مصرف دارد.

داده‌هایی که به دست آمد، نشان می‌دهد که پرسیدن سؤال‌های متنی از مدل‌های زبانی، خود به تنهایی مشکل بزرگی نیست. پاسخ‌های متنی خیلی کم مصرف هستند. مشکل اصلی، جا افتادن هوش مصنوعی در همه جاست: از تماس‌های خدمات مشتری، تا الگوریتم‌هایی که نقش «رئیس دیجیتال» را بازی می‌کنند، تا کاربرد هایش در جنگ افزارها.

با اینکه بهره‌وری انرژی در این حوزه رشد چشمگیری داشته است، اما این افزایش کارایی، غالباً صرف ساخت مدل‌های بزرگ‌تر و حریص‌تر می‌شود که همچنان با برق حاصل از سوخت‌های فسیلی تغذیه می‌شوند و همین، می‌تواند همان هیولای انرژی‌خواری را بسازد که از آن می‌ترسیم.

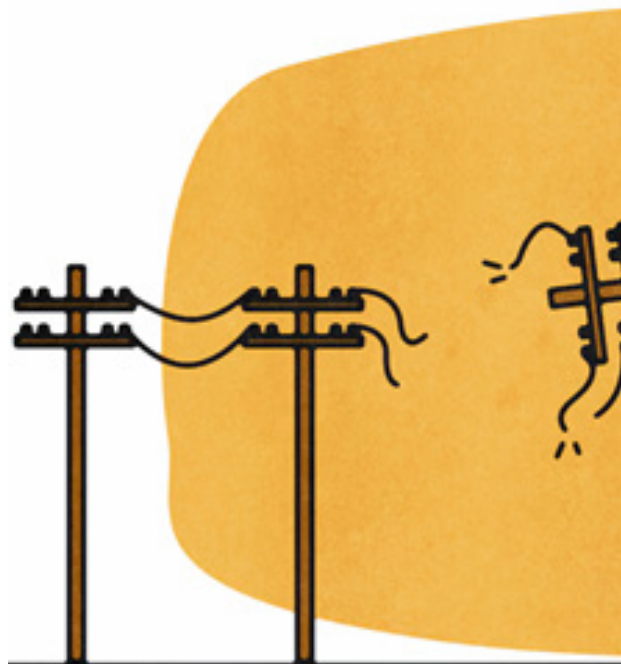
هوش مصنوعی آلاینده‌تر از جست و جواست

هیچ تردیدی نیست که یک پرسش از هوش مصنوعی، بیشتر از نوشتن آن پرسش در بکس جست‌وجوی گوگل انرژی می‌برد، هرچند که این دو سرویس روزبه‌روز بیشتر به هم شبیه می‌شوند و در هم ادغام می‌گردند. ساخت یک مدل زبانی بزرگ هم انرژی عظیمی می‌طلبد و پردازش درخواست‌ها هم سهمی جداگانه دارد. اما این سهم چقدر است؟

در سال ۲۰۲۳، «الکس د فریز»، پژوهشگر هلندی، این رقم را ۲۳ تا ۳۰ برابر جست‌وجوی معمولی برآورد کرد؛ معادل ۹ تا ۱۷ وات ساعت (به اندازه روشن نگه داشتن یک لامپ LED استاندارد برای حدود یک ساعت). آژانس بین‌المللی انرژی یک سال بعد تخمین خود را پایین آورد: ۲٫۹ وات ساعت برای یک درخواست به چت‌جی‌پی‌تی؛ تقریباً ده برابر مصرف یک جست‌وجوی هم‌تراز در گوگل.

از آن زمان این رقم حتی کمتر شده است: بنابه گزارش شرکت «Epoch AI»، به حدود ۰٫۳ وات ساعت رسیده که دلیلش استفاده از مدل‌های کوچک‌تر و بهینه‌تر است. گوگل هم تأیید کرده که پاسخ متنی «Gemini»، ابزار هوش مصنوعی‌اش، اندکی کمتر از این مصرف دارد: حدود ۰٫۲۴ وات ساعت.

البته این اعداد مطلق و قطعی نیستند. شرکت‌های فعال در حوزه هوش مصنوعی تمایل چندانی به انتشار عمومی داده‌های دقیق و مستقلاً تأیید شده آلاینده‌ی خود





عبارت «ارزان به حدی که نشود اندازه گرفت» پیشینه‌ای بدشگون دارد. در سال ۱۹۵۴، «لوئیس استراوس» رئیس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا، آینده‌ای را وعده داد که برق هسته‌ای آن قدر ارزان شود که عملاً کنترل زدن برایش بی معنا باشد. او گفت این روز «شاید به زودی» فرا برسد و امیدوار بود خودش آن صحنه را ببیند. این پیش بینی هرگز واقعیت نیافت و به کابوسی برای صنعت انرژی هسته‌ای بدل شد.

برای یک کاربر عادی، بعید است آن قدر سؤال روزانه از چت جی پی تی، پرپلکسی یا سایر سرویس های مشابه بپرسد که اثر محسوس بر کل ردپای کربنی سالیانه اش بگذارد. داده های ما نشان می دهد حتی پرسیدن ۸ سؤال متنی ساده در هر روز از سال، کمتر از ۰.۱ اونس گازهای گلخانه ای تولید می کند؛ یعنی فقط ۰.۰۰۳ درصد از ردپای کربنی یک آمریکایی متوسط.

از مراکز داده تا نیروگاه ها

نمی خواهم اهمیت موضوع را کوچک جلوه بدهم: درست است که ردپای فردی ما کوچک است، اما تقاضای جمعی برای برق، بسیار عظیم است. این بزرگ ترین محرک رشد مراکز داده است. تحلیل «گلدمن ساکس» می گوید تا سال ۲۰۳۰، مراکز داده ۸ درصد کل برق ایالات متحده را مصرف خواهند کرد (اکنون: ۳ درصد).

۸.۲ میلیارد نفر روی زمین به زودی می خواهند - و خواهند توانست - روی هر دستگاهی که از پس آن برمی آید، از هوش مصنوعی استفاده کنند. شرکت ها و دولت ها صدها میلیارد دلار خرج این فناوری می کنند تا برتری کسب کنند. آینده ای را تصور کنید که هوش مصنوعی همه جا حاضر است: شرکت ها روزانه میلیارد ها بار آن را برای ارائه خدمات پایه به کار می گیرند. پزشکان در هر مشاوره یک «دستیار هوش مصنوعی» کنارشان دارند. دستیار مجازی گوشی شما ساعت ها به درخواست های شما گوش می کند و پاسخ می دهد. و فیدهای اجتماعی شما انباشته از ویدئوهای پیچیده و پرمصرف است.

شرکت های فعال در این حوزه، پیشرفت های بزرگ بهره وری را به رخ می کشند. واقعیت هم این است که تراشه های امروز کمتر از ۱ درصد انرژی مورد نیاز برای همان توان پردازشی در سال ۲۰۰۸ را مصرف می کنند. «ویجای گادپالی»، دانشمند ارشد در آزمایشگاه لینکلن MIT، یافته که با راهکارهایی ساده - سخت افزارهای کارآمدتر، مدل های آموزشی سبک تر، و هماهنگ کردن زمان مصرف با تولید انرژی های تجدیدپذیر - می توان تا ۲۰ درصد از تقاضای جهانی مراکز داده کاست و انتشار بعضی عملیات را حتی تا ۸۰ درصد پایین آورد.

اما این کافی نخواهد بود. همان طور که از عصر انقلاب صنعتی و موتورهای زغال سنگی انگلستان تا امروز دیده ایم، کارآمدتر شدن اغلب به مصرف بیشتر منجر می شود، نه کمتر. به قول «ساتیا نادلا» مدیرعامل مایکروسافت: هرچه هوش مصنوعی کارآمدتر و در دسترس تر شود، استفاده از آن سر به آسمان خواهد زد و تبدیل به کالایی می شود که هیچ وقت از آن سیر نمی شویم.



منابع انرژی؛ از کجا و به چه بهایی؟

منابع جدید انرژی با حداکثر سرعت ممکن در حال ورود به مدار هستند اما بخش بزرگی از آن، کثیف تر از ظرفیت های پاکی است که سالانه به شبکه اضافه می شود. پروژه «استارگیت» (به رهبری OpenAI) قصد دارد طی چهار سال آینده تا ۲۰ مرکز داده جدید بسازد و ۵۰۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری کند. یکی از این مراکز شامل یک نیروگاه گاز طبیعی ۳۶۰ مگاواتی خواهد بود که می تواند یک شهر متوسط را تغذیه کند.

گسترش دو منبع جدید و ارزان یعنی باد و خورشید هم به دلیل سیاست های دولت ترامپ کند شده. پروژه های احیای نیروگاه هسته ای «تری مایل آپلند»، راه اندازی رآکتورهای همجوشی و حفر برای انرژی زمین گرمایی، فاصله زیادی (احتمالاً سال ها یا دهه ها) تا بهره برداری تجاری دارند.

در ایالت ویرجینیا، که بزرگ ترین خوشه مراکز داده جهان را در خود جای داده، تلاش برای تأمین برق مورد نیاز غالباً از طریق سوخت های فسیلی صورت می گیرد؛ هزینه ای که شهروندان با قبض های بالاتر و هوای آلوده تر می پردازند.

وعده های بزرگ و آینده ی نامطمئن

برای شرکت های هوش مصنوعی، وعده ی «هوش فراگیر» آن قدر مهم است که حتی کند کردن سرعت را بر نمی تابند. «سم آلتمن»، مدیرعامل OpenAI، می گوید:

هوشی که آن قدر ارزان باشد که دیگر لازم نباشد هزینه اش را اندازه بگیریم، کاملاً در دسترس است. با خودکار شدن تولید مراکز داده، هزینه ی هوش در نهایت باید به اندازه ی هزینه ی برق نزدیک شود.



گنبد طلایی یا کریستالی؟

گنبد طلایی ترامپ می تواند عرصه فضا را پرتنش کند، بی آنکه به اهداف دفاعی اش نائل شود

scientificamerican



لونیس می گوید این فقط به پول محدود نمی شود. برای بعضی، دفاع موشکی یک «راه حل تمیز» برای پایان دادن به تهدید هسته ای است، حتی اگر عملی نباشد. بسیاری به بازدارندگی متقابل اعتقاد ندارند و به دنبال فرار فناورانه از آسیب پذیری هستند. او این طرز فکر را به خیال زندگی در مریخ برای فرار از تغییرات اقلیمی تشبیه می کند.

موضوع همه مشکلات فنی و فیزیکی ایده گنبد طلایی را حل نمی کند. مشکلات اساسی چیست؟ با محاسبات دوره SDI، حتی برای رهگیری یک موشک باید یک صورتقلکی کامل در مدار داشته باشید، چون رهگیرها باید در مدار پایین باشند و دائماً روی زمین جابه جایی شوند.

موشک های مدرن موتورشان را کمتر از سه دقیقه می سوزانند (در مقایسه با چهار دقیقه موشک های قدیمی شوروی)، و تازه شلیک فقط در لحظه پوست ممکن است. تشخیص، تأیید هدف و اجازه شلیک هم زمان می برد. این یعنی رهگیر باید درست همان جا و همان لحظه آماده باشد، و همین الزام باعث می شود تعداد رهگیرهای لازم در سامانه به طور چشمگیری افزایش یابد.

کیفیت رهگیرها اهمیت حیاتی دارد؛ اگر شتابشان به ۸ تا ۱۰ کیلومتر بر ثانیه برسد، به ماهواره های کمتری نیاز دارید؛ اگر فقط ۴ کیلومتر بر ثانیه باشد، تعداد رهگیرها بسیار بالا می رود. بنابراین برآوردهایی که با ۲۰۰۰ رهگیر وعده موفقیت می دهند، به وقوع چند «معجزه» فنی پشت سر هم وابسته اند که احتمال زیادی ندارند.

اقدامات متقابل دشمنان

فرض طرفداران این طرح این است که دشمنان واکنش نشان نمی دهند، اما چین، روسیه و حتی کره شمالی روش هایی برای بی اثر کردن یا نابود کردن چنین سامانه ای خواهند ساخت؛ از پرتاب سلاح هسته ای به مدار برای نابودی دسته جمعی ماهواره ها گرفته تا کور کردن حسگرها با لیزر.

و بله، ماهواره ها باید به طور مرتب جایگزین شوند، چون مانند استارلینک، در مدار پایین فرسوده می شوند و هر سه تا پنج سال یک بار باید بخشی از کل صورتقلکی جایگزین شود. اگر ۱۰ هزار ماهواره باشد، در بهترین حالت باید ۲۰۰۰ ماهواره جدید در سال پرتاب شود که حتی با فرض قیمت «ارزان» ۲۰ میلیون دلار برای هر رهگیر، سالانه ۴۰ میلیارد دلار هزینه نگه داری خواهد داشت، بدون محاسبه هزینه عملیات، اثرات زیست محیطی مداری و جوی.

انگیزه واقعی چیست؟

لونیس می گوید این فقط به پول محدود نمی شود. برای بعضی، دفاع موشکی یک «راه حل تمیز» برای پایان دادن به تهدید هسته ای است، حتی اگر عملی نباشد. بسیاری به بازدارندگی متقابل اعتقاد ندارند و به دنبال فرار فناورانه از آسیب پذیری هستند. او این طرز فکر را به خیال زندگی در مریخ برای فرار از تغییرات اقلیمی تشبیه می کند.

نتیجه احتمالی

لونیس پیش بینی می کند این پروژه «هدررفت عظیم پول» خواهد بود که زیر فشار هزینه و پیچیدگی فرو می پاشد. شاید چند رهگیر آزمایشی پرتاب شوند و حتی یک موشک هم هدف قرار دهند، اما این فقط توجیهی برای گسترش محدود خواهد بود، و در همین حال، رقابت تسلیحاتی فضایی شدت می گیرد و خطر برای همه افزایش می یابد.

او هشدار می دهد که مدار زمین بسیار شکننده تر از آن است که وارد چنین رقابت هایی بشود، و حتی اگر جنگ سرد چنین نکرد، گنبد طلایی می تواند فضا را از محیطی نسبتاً بی خطر به عرصه خصمانه نظامی تبدیل کند.

برنامه ۱۷۵ میلیارد دلاری کاخ سفید برای حفاظت آمریکا از نابودی هسته ای، احتمالاً بسیار بیش از این رقم هزینه خواهد داشت و دستاوردش بسیار کمتر از آن چیزی خواهد بود که ادعا شده است. این را جفری لونیس، کارشناس تسلیحات هسته ای، می گوید.

۲۰ مه ۲۰۲۵، در جریان یک نشست خبری در دفتر بیضی کاخ سفید، دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، از برنامه دولتش برای «گنبد طلایی» رونمایی کرد؛ سامانه ای پیشرفته و بلندپروازانه که قرار است ایالات متحده را در برابر حملات موشک های بالستیک، کروز و مافوق صوت از سوی دشمنان خارجی محافظت کند. ترامپ - که وزیر دفاع، پیت هگست، و فرمانده برگزیده پروژه، ژنرال مایکل گوتلین از نیروی فضایی آمریکا، در کنارش بودند - اعلام کرد که گنبد طلایی ظرف سه سال و با هزینه ۱۷۵ میلیارد دلار تکمیل خواهد شد.

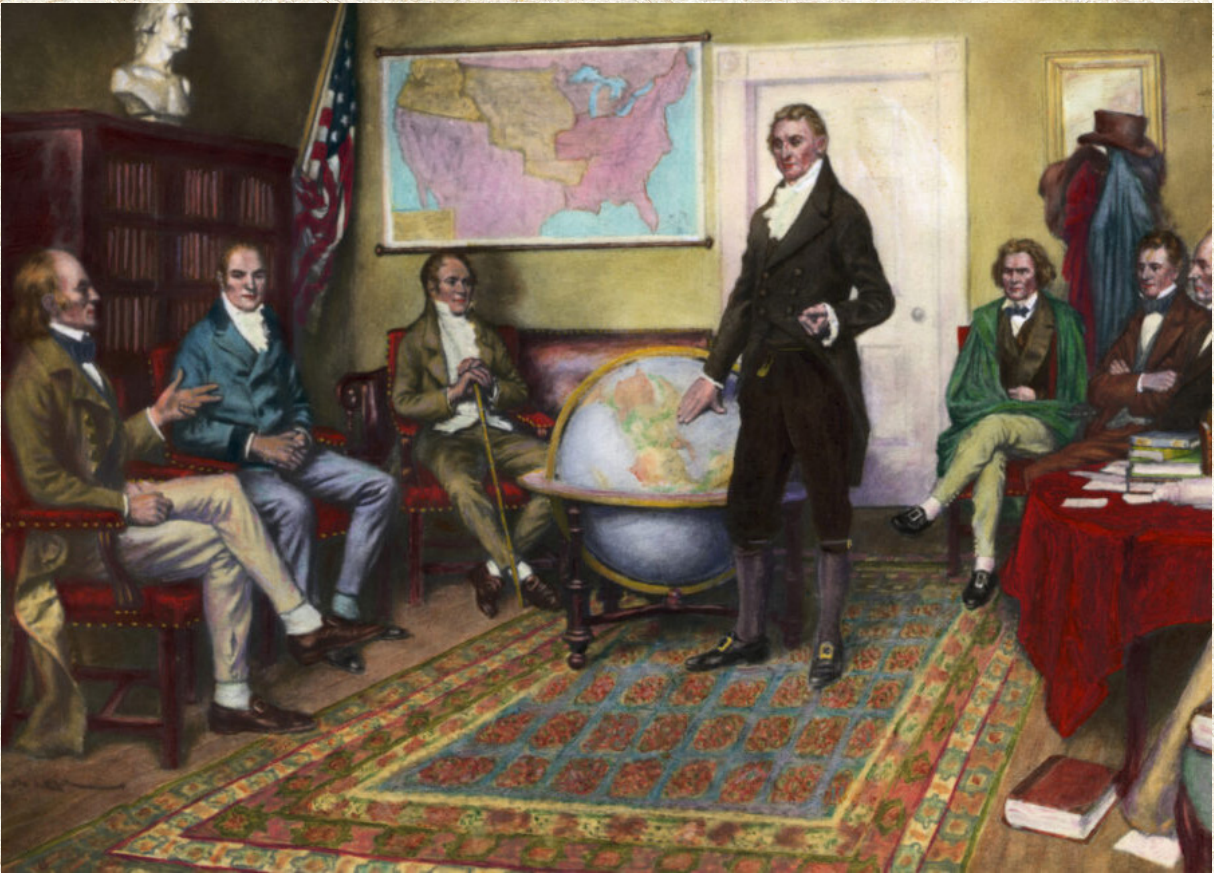
این طرح که از وعده های انتخاباتی ترامپ بود، نام خود را از سامانه دفاع موشکی «گنبد آهنین» اسرائیل گرفته است؛ کشوری که از نظر مساحت، ۴۰۰ برابر کوچک تر از آمریکاست. محافظت از پهنه وسیع ایالات متحده نیازمند قابلیت هایی بسیار متفاوت از گنبد آهنین است که با رهگیرهای زمینی، موشک ها و راکت های کوتاه برد را ساقط می کند. مهم تر از همه، گنبد طلایی باید به فضا گسترش یابد؛ همانند «اینگار دفاع استراتژیک» (SDI) دولت ریگان در دهه ۱۹۸۰ که به دلیل دشواری های فنی هرگز به هدفش برای نابودی موشک های بالستیک بین قاره ای هسته ای اتحاد شوروی در میانه مسیر پرواز نرسید و به «جنگ ستارگان» معروف شد.

ترامپ گفت: «ما واقعاً کار رئیس جمهور ریگان را که ۴۰ سال پیش آغاز کرد، به طور کامل به پایان می رسانیم و برای همیشه تهدید موشکی علیه سرزمین آمریکا را پایان خواهیم داد.» او گفت گنبد طلایی شامل فناوری های نسل جدید زمینی، دریایی و فضایی، از جمله حسگرها و رهگیرهای فضایی خواهد بود.

در حالی که لایحه بودجه پیشنهادی جمهوری خواهان ۲۵ میلیارد دلار ابتدایی به این پروژه اختصاص داده است، دفتر بودجه کنگره برآورد کرده که هزینه واقعی می تواند تا ۵۴۲ میلیارد دلار برسد. منتقدان داخلی و خارجی هشدار داده اند که این سامانه می تواند آغازگر یک رقابت تسلیحاتی جدید و بی ثبات کننده در جهان باشد و محیط مداری زمین را به شدت نظامی سازی کند. برای بررسی ابعاد ماجرا، ساینترفیک امریکن با جفری لونیس، کارشناس ژئوپلیتیک تسلیحات هسته ای در «مرکز مطالعات عدم اشاعه جیمز مارتین» گفت و گو کرده است.

آیا شرایط تغییر کرده است؟

لونیس: بله و خیر. در دهه ۸۰ بزرگ ترین نکته علیه رهگیرهای فضایی این بود که به هزاران ماهواره نیاز داشتید و عملاً امکان پرتاب چنین تعدادی وجود نداشت. امروز با وجود شرکت هایی مثل اسپیس ایکس که تاکنون بیش از ۷۰۰۰ ماهواره استارلینک پرتاب کرده اند و هزینه و امکانات پرتاب ارزان تر، دیگر داشتن صورتقلکی ماهواره ای بزرگ از نظر فنی ممکن است. اما این



دکترین مونرو

گزیده پیام جیمز مونرو، رئیس جمهور ایالات متحده

به کنگره، ۲ دسامبر ۱۸۲۳

درباره روح سیاست خارجی آمریکا

در تاریخ سیاسی جهان، برخی اسناد صرفاً سیاست‌ها را اعلام نمی‌کنند، بلکه روح جهت‌گیری یک کشور در صحنه جهانی را روشن می‌نمایند. «دکترین مونرو»، که در دسامبر ۱۸۲۳ در قالب پیامی به کنگره ارائه شد، چنین سندی بود؛ شناسنامه ژئوپلیتیک ایالات متحده که با آن، هم رسماً خود را از بازی‌های قدرت اروپای کهن جدا می‌کرد و هم قاره آمریکا را به عنوان حوزه نفوذ انحصاری خود تعریف می‌نمود. این دکترین که در آغاز یک سپر دفاعی هوشمندانه بود، در طول زمان تکامل یافت و منطق آن از مرزهای قاره فراتر رفت تا به الگویی برای مداخله‌گرایی جهانی آمریکا در قرن بیستم بدل شود؛ تحولی که نقطه اوج آن را می‌توان در بازتفسیر بنیادین فرانکلین روزولت از امنیت ملی در آستانه جنگ جهانی دوم یافت.

در پاییز ۱۸۲۳، طرح بزرگ وزیر خارجه، جان کوئینسی آدامز، برای یک آمریکای شمالی مستقل با خطری جدی روبه‌رو بود. «اتحاد مقدس»، ائتلافی از پادشاهان اروپایی، با اعزام نیروی نظامی، انقلاب لیبرال اسپانیا را سرکوب کرده بود و اکنون شایع بود که آماده می‌شود تا جمهوری‌های تازه استقلال یافته آمریکای جنوبی را به زیر یوغ استعمار بازگرداند. همزمان، روسیه نیز ادعاهای ارضی خود را از آلاسکا به سمت جنوب گسترش می‌داد. در این میان، بریتانیا که منافع اقتصادی‌اش در تجارت آزاد با کشورهای جدید بود، پیشنهاد صدور بیانیه‌ای مشترک علیه مداخله اروپا را با آمریکا مطرح کرد.

این پیشنهاد با حمایت گسترده کابینه مونرو و حتی رؤسای جمهور سابق مواجه شد؛ اما با مخالفت سرسختانه آدامز روبه‌رو گشت. او این اقدام را در شان آمریکا نمی‌دانست که «همچون زورقی کوچک، در سایه ناو جنگی بریتانیا حرکت کند». آدامز دو هدف استراتژیک داشت:

اول، اثبات استقلال و قدرت آمریکا با اقدامی یک‌جانبه؛ و دوم، بازنگه داشتن دست آمریکا برای گسترش ارضی آینده به مناطقی چون کوبا و تگزاس، گزینه‌ای که یک بیانیه مشترک آن را مسدود می‌کرد. مونرو با او موافقت کرد و نتیجه، اعلامیه‌ای قاطع بود که هرگونه استعمار یا مداخله سیاسی اروپا در نیم‌کره غربی را تهدیدی برای صلح و امنیت آمریکا تلقی می‌کرد. این یک بلوف استنادانه بود؛ چراکه آمریکا فاقد قدرت نظامی برای اجرای آن بود؛ اما می‌دانست که با تکیه بر هم‌سویی منافعتش با بریتانیا، می‌تواند موفق به یک تهدید مؤثر علیه دخالت قدرت‌های اروپایی شود.

این سپر دفاعی به تدریج تغییر ماهیت داد. در سال ۱۸۶۵، آمریکا با فشار دیپلماتیک و نظامی، از رئیس جمهور مکزیک، بنیتو خوارس، در برابر امپراتور ماکسیمیلیان که دست‌نشانده فرانسه بود، حمایت کرد. اما نقطه عطف واقعی در سال ۱۹۰۴ با «متمم روزولت» فرا رسید. تئودور روزولت اعلام کرد که آمریکا حق دارد به عنوان یک «پلیس بین‌المللی» در منطقه عمل کند تا از «خطاکاری‌های مزمن» که ممکن است پای اروپا را باز کند، جلوگیری نماید. این تفسیر جدید، فصل تازه‌ای از مداخلات نظامی در سانتو دومینگو (۱۹۰۴)، نیکاراگوئه (۱۹۱۱) و هائیتی (۱۹۱۵) را گشود و دکترین مونرو را از سیاست «اروپا، دخالت نکن» به «مجوز «آمریکا، دخالت می‌کند» تبدیل کرد.

وقوع جنگ‌های جهانی، اصل بنیادین عدم مداخله در امور اروپا را عملاً منسوخ کرد. فرانکلین روزولت، با بازتعریفی اساسی از امنیت ملی، مسیر سیاست خارجی آمریکا را برای همیشه تغییر داد. او در سخنرانی‌های تاریخ‌ساز خود، به ویژه نطق مشهور «چهار آزادی»، استدلال کرد که امنیت آمریکا دیگر تنها با دفاع از مرزهای جغرافیایی‌اش تأمین نمی‌شود. این رویکرد تازه، با طرح تقابل «جهان آزاد» در برابر «جهان استبداد»، به دکترین تازه سیاست خارجی آمریکا بدل شد و مشروعبیت لازم را برای گسترش حوزه نفوذ این کشور به هر نقطه‌ای از جهان فراهم آورد. به بیان روزولت، جهانی که در آن آزادی‌های اساسی ناپود شود، ذاتاً تهدیدی برای موجودیت ایالات متحده است؛ حتی اگر این تهدید هزاران کیلومتر دورتر باشد. این منطق، سیاست انزواگرایانه را به



در خلال گفتگوهایی که این موضوع برانگیخته و در چارچوب توافقاتی که ممکن است به آن منجر شود، فرصت مناسب دانسته شده است تا این اصل را، که حقوق و منافع ایالات متحده به آن گره خورده است، اعلام کنیم: قاره های آمریکا، با توجه به شرایط آزاد و مستقلی که به دست آورده و حفظ کرده اند، از این پس نباید به عنوان سوزهای برای استعمار آینده، توسط هیچ قدرت اروپایی در نظر گرفته شوند.

چالش کشید و زمینه را برای کمک های گسترده به متفقین، مانند قانون «وام و اجاره»، فراهم کرد. با این حال، تصمیم نهایی آمریکا برای ورود به جنگ جهانی دوم پس از حمله به پل هاربر در دسامبر ۱۹۴۱، این تحول را عملی کرد. این حمله، مشروعیت مخالفین دکتترین تازه روزولت را از بین برد و ثابت کرد که اقیانوس ها دیگر سپری محافظ نیستند و تهدیدهای جهانی می توانند مستقیماً به خاک آمریکا برسند. این لحظه، نقطه عطفی بود که در آن آمریکا رسماً انزوگرایی را کنار گذاشت و رسالت خود را نه فقط دفاع از نیمکره غربی، بلکه رهبری و حفاظت از تمام «جهان آزاد» تعریف کرد. بر این اساس، ورود آمریکا به جنگ، نه به عنوان نقض دکتترین مونرو، بلکه گویا اجرای نسخه جهانی شده و تکامل یافته آن به حساب می آمد؛ حفاظت از امنیت ملی از طریق مقابله با هر «سیستم سیاسی متخاصم»، پیش از آنکه به مرزهای آمریکا برسند. این تحول، آمریکا را از یک قدرت منطقه ای منزوی به یک هژمون جهانی با مأموریت شکل دهی به نظم بین المللی تبدیل کرد؛ میراثی که تا به امروز، سیاست خارجی این کشور را تعریف می کند.

اصول کلی

داشتن شناختی دقیق از روابطمان با قدرت های خارجی، به ویژه در زمینه مذاکرات و تعاملات با هر یک از آن ها، امری کاملاً ضروری به نظر می رسد. به همان اندازه لازم است که ما برآوردی درست از منابع، درآمد و پیشرفت خود در تمام زمینه هایی که با شکوفایی ملی و دفاع عمومی مرتبط است، داشته باشیم. با اجرای عدالت در قبال دیگر ملت ها است که می توانیم از آن ها انتظار عدالت داشته باشیم و تنها با توانایی ما در مقابله با تعرضات و جبران بی عدالتی ها است که می توانیم از وقوعشان جلوگیری کنیم.

واکنش به رویدادهای جهانی

۱. جنبش استقلال خواهان یونان

مدت ها است این امید استوار، که بر مبارزه قهرمانانه یونانیان بنا شده، در دل ها زنده است که آن ها در نبرد خود پیروز خواهند شد و جایگاه برابرشان را در میان ملت های جهان باز خواهند یافت. باور ما این است که تمام جهان متضمن، عمیقاً به سرنوشت آن ها علاقه مند است. اگرچه هیچ قدرتی رسماً به نفعشان اعلام موضع نکرده، اما طبق اطلاعات ما، هیچ یک علیه آن ها نیز اقدامی نکرده است. آرمان و نامشان، آن ها را از خطراتی مصون داشته که هر ملت دیگری را تاکنون درهم شکسته بود. به نظر می رسد محاسبات عادی مبتنی بر منفعت و کشورشایی که همواره در تعاملات ملت ها نقش دارد، در مورد آن ها بی اثر بوده است. بر اساس حقایق که به دست ما رسیده، دلیل محکمی وجود دارد که باور کنیم دشمنان سلطه خود را برای همیشه بر آنان از دست داده است و یونان بار دیگر به ملتی مستقل تبدیل خواهد شد. رسیدن به این جایگاه، آرزوی قلبی ماست.

۲. مداخله قدرت های اروپایی در اسپانیا

در آغاز تنشست پیشین کنگره، اشاره شد که تلاشی بزرگ در اسپانیا و پرتغال برای بهبود وضعیت مردم آن کشورها در جریان است و به نظر می رسد که این تلاش با اعتدالی چشمگیر پیش می رود. نیازی به گفتن نیست که تاکنون نتایج با آنچه در آن زمان پیش بینی می شد، بسیار متفاوت بوده است. ما همواره ناظرانی نگران و علاقه مند به رویدادهای آن گوشه از جهان بوده ایم که با آن پیوندهای بسیار و ریشه های مشترک داریم. رویدادهای اخیر در اسپانیا و پرتغال نشان می دهد که اروپا همچنان بی ثبات است. برای این حقیقت مهم، هیچ گواهی قوی تر از این نمی توان یافت که

قدرت های متحد، بر اساس اصولی که برای خودشان قانع کننده بوده، صلاح دیده اند که با زور در امور داخلی اسپانیا مداخله کنند. اینکه چنین مداخله ای بر همان اساس تا کجا می تواند پیش برود، پرسشی است که تمام قدرت های مستقلی که حکومت هایشان با آن ها متفاوت است، حتی دورترینشان، به آن حساس هستند و قطعاً هیچ یک بیش از ایالات متحده نگران آن نیست.^۲

۳. به رسمیت شناختن جمهوری های تازه تأسیس آمریکای جنوبی^۳

سفیرانی که در نشست قبلی کنگره برای جمهوری های کلمبیا و بونئوس آیرس منصوب شدند، کمی بعد به مقاصد خود عزیمت کردند. هنوز خبر رسمی از ورودشان دریافت نشده است. سفیر منصوب شده برای جمهوری شیلی تا چند روز دیگر حرکت خواهد کرد. انتصاب [سفیر] برای مکزیک نیز به زودی انجام خواهد شد. سفیری از کلمبیا پذیرفته شده و به دیگر دولت ها نیز اطلاع داده شده است که بسته به ترجیحشان، سفیر یا نمایندگان دیپلماتیک با درجه پایین تر از سوی آن ها پذیرفته خواهند شد.^۴

بخش سوم: اصول دکتترین مونرو

اصل اول: پایان دوران استعمار

بنا به پیشنهاد دولت امپراتوری روسیه، که از طریق سفیر امپراتور در اینجا مطرح شد، اختیارات تام و دستورالعمل های لازم به سفیر ایالات متحده در سن پترزبورگ ابلاغ شده است تا از طریق مذاکراتی دوستانه، درباره حقوق و منافع متقابل دو ملت در سواحل شمال غربی این قاره به توافق برسند. پیشنهادی مشابه از سوی اعلی حضرت امپراتور به دولت بریتانیای کبیر نیز ارائه شده که مورد موافقت قرار گرفته است. دولت ایالات متحده مشتاق بوده است تا از طریق این اقدام دوستانه، ارزش والایی را که همواره برای دوستی با امپراتور قائل بوده و علاقه مندی خود را برای ایجاد بهترین تفاهم با دولت ایشان، به نمایش بگذارد. در خلال گفتگوهایی که این موضوع برانگیخته و در چارچوب توافقاتی که ممکن است به آن منجر شود، فرصت مناسب دانسته شده است تا این اصل را، که حقوق و منافع ایالات متحده به آن گره خورده است، اعلام کنیم: قاره های آمریکا، با توجه به شرایط آزاد و مستقلی که به دست آورده و حفظ کرده اند، از این پس نباید به عنوان سوزهای برای استعمار آینده، توسط هیچ قدرت اروپایی در نظر گرفته شوند.

اصل دوم: جدایی دو نیمکره و عدم مداخله

شهروندان ایالات متحده دوستانه ترین احساسات را نسبت به آزادی و سعادت هم نوعان خود در آن سوی اقیانوس اطلس در دل دارند. ما هرگز در جنگ های قدرت های اروپایی که به خودشان مربوط بوده، دخالت نکرده ایم و چنین کاری با سیاست ما نیز سازگار نیست. تنها زمانی که حقوق ما مورد تجاوز قرار گیرد یا به طور جدی تهدید شود، به تعرض ها پاسخ می دهیم یا برای دفاع از خود آماده می شویم. ما ضرورتاً با تحولات این نیمکره ارتباطی بی واسطه نداریم و دلایل آن باید برای همه ناظران آگاه و بی طرف آشکار باشد. نظام سیاسی قدرت های متحد از این منظر، اساساً با نظام سیاسی آمریکا متفاوت است. این تفاوت از ساختار حکومت های هر یک از ما سرچشمه می گیرد و تمام این ملت، خود را وقف دفاع از نظام حکومتی خویش کرده است؛ نظامی که با فداکردن خون ها و ثروت های بسیار به دست آمده، با خرد روشن اندیش ترین شهروندانش به بلوغ رسیده و ما در سایه آن از سعادت بی مثال برخوردار بوده ایم. از این رو، به حکم صراحت و روابط دوستانه ای که میان ایالات متحده و آن قدرت ها وجود دارد، وظیفه خود می دانیم اعلام کنیم که هر تلاشی از سوی آن ها برای گسترش نظامشان به هر بخشی از این نیمکره را برای صلح و امنیت خود خطرناک تلقی خواهیم کرد، ما در مستعمرات یا وابستگان کنونی هیچ قدرت اروپایی دخالت نکرده و نخواهیم کرد. اما در مورد دولت هایی که استقلال خود را اعلام کرده و آن را حفظ کرده اند، و ما نیز استقلالشان را پس از بررسی های دقیق و بر اساس اصولی عادلانه به رسمیت

پانویس:

۱. اشاره به جنگ استقلال یونان علیه امپراتوری عثمانی که از سال ۱۸۲۱ آغاز شده بود.

۲. در سال ۱۸۲۳، فرانسه به نمایندگی از «اتحاد مقدس» (اتلافی از پادشاهی های محافظه کار شامل روسیه، پروس و اتریش) به اسپانیا حمله نظامی کرد تا انقلاب لیبرال آن کشور را سرکوب کرده و شاه فردیناند هفتم را به قدرت مطلق بازگرداند. این مداخله موفق، این نگرانی جدی را در واشنگتن ایجاد کرد که این اتلاف اروپایی ممکن است گام بعدی خود را در جهت سرکوب جمهوری های تازه استقلال یافته در قاره آمریکا و بازگرداندن آن ها به سلطه استعماری اسپانیا بردارد.

۳. جنگ های استقلال آمریکای لاتین مجموعه ای از انقلاب ها و شورش ها بودند که در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ به وقوع پیوستند و منجر به استقلال کشورهای مختلف در این منطقه شدند. این جنگ ها به ویژه تحت تأثیر انقلاب های آمریکا و فرانسه قرار داشتند و به تغییرات عمده ای در ساختار سیاسی و اجتماعی کشورهای مستعمره انجامیدند. پیش از آن، این کشورها، از جمله مکزیک، کلمبیا (که در آن زمان شامل چندین کشور امروزی بود)، آرژانتین (که پایتخت آن بونئوس آیرس است) و شیلی، برای قرن ها مستعمرات امپراتوری اسپانیا بودند.

۴. اهمیت این بند، در اعلام عملی سیاست به رسمیت شناختن جمهوری های جدید آمریکای لاتین است. ایالات متحده از سال ۱۸۲۲، یعنی یک سال پیش از این سخنرانی، استقلال این کشورها را به رسمیت شناخته بود. ارسال و پذیرش سفیر، که بالاترین سطح روابط دیپلماتیک محسوب می شود، در آن مقطع یک پیام سیاسی قدرتمند و آشکار به «اتحاد مقدس» اروپا بود. این اقدام نشان می داد که ایالات متحده این ملت ها را دولت هایی مستقل و برابر می داند و هرگونه تلاش اروپا برای بازگرداندن سلطه استعماری بر آن ها را به چالش خواهد کشید. این اقدامات عملی، نشان می داد که سیاست اعلامی آمریکا در این پیام، تنها یک بیانیه نیست؛ بلکه با تصمیمات مهم سیاسی پشتیبانی می شود.

بخش چهارم: توجیه دکترین؛ نمایش قدرت رو به رشد آمریکا

این بخش پایانی به عنوان پشتوانه‌ای برای این دکترین عمل می‌کند و با اشاره به رشد سریع جمعیت، قلمرو و قدرت ایالات متحده، نشان می‌دهد که این کشور توانایی دفاع از سیاست اعلام شده خود را دارد.

اگر وضعیت کنونی اتحادیه خود را با حالت واقعی آن در پایان انقلابمان مقایسه کنیم، تاریخ جهان هیچ نمونه‌ای از پیشرفت در تمام شرایط مهمی که سعادت یک ملت را می‌سازد، به یاد ندارد که شباهتی به ما داشته باشد. در آن دوره نخست، جمعیت ما از سه میلیون نفر فراتر نمی‌رفت. طبق آخرین سرشماری، این رقم به حدود ده میلیون نفر رسیده است و شگفت‌انگیزتر آنکه تقریباً تمام این جمعیت، بومی هستند؛ زیرا مهاجرت از دیگر کشورها ناچیز بوده است.

در آن دوره نخست، نیمی از قلمرو در مرزهای شناخته شده ما، خالی از سکنه و یک بیابان بود. از آن زمان، سرزمین‌های جدیدی با وسعت پهناور به دست آمده که رودخانه‌های بسیاری، به‌ویژه می‌سی‌سی‌پی، را در بر می‌گیرد که کشتیرانی در آن تا اقیانوس، برای ایالت‌های اولیه از بالاترین اهمیت برخوردار بود. جمعیت ما در سراسر این قلمرو در هر سو گسترش یافته و ایالت‌های جدیدی تأسیس شده‌اند که تعدادشان تقریباً با ایالت‌هایی که نخستین پیمان اتحادیه ما را تشکیل دادند، برابر است. این گسترش جمعیت و پیوستن ایالت‌های جدید به اتحادیه ما، خوشایندترین تأثیر را بر تمام منافع والای آن داشته است.

ضمیمه سند:

شناخته‌ایم، هرگونه مداخله از سوی هر قدرت اروپایی به قصد سرکوب آن‌ها یا کنترل سرنوشتشان را مستقیماً نمایش نگرشی غیردوستانه علیه ایالات متحده تلقی خواهیم کرد. ما هنگام به رسمیت شناختن این دولت‌های جدید، در جنگ آن‌ها با اسپانیا بی‌طرفی خود را اعلام کردیم و همچنان به آن متعهدیم؛ مگر آنکه تغییری رخ دهد که به تشخیص دولت ما، اتخاذ رویکردی متقابل را برای امنیت ایالات متحده ضروری سازد.

سیاست ما در قبال اروپا، که در مراحل اولیه جنگ‌هایی که مدت‌ها آن گوشه از جهان را به آشوب کشیده بود، اتخاذ شد، همچنان پابرجاست: عدم مداخله در امور داخلی هر یک از قدرت‌های آن؛ به رسمیت شناختن هر دولت «دفاکتو» به عنوان دولت مشروع از نظر ما؛ ایجاد روابط دوستانه با آن و حفظ این روابط با سیاستی صریح، استوار و مردانه؛ پاسخ‌گویی به مطالبات برحق همه قدرت‌ها و در عین حال، تحمل نکردن بی‌عدالتی از سوی هیچ‌یک. اما در خصوص این قاره‌ها، شرایط به شکل برجسته و آشکاری متفاوت است.

غیرممکن است که قدرت‌های متحد بتوانند نظام سیاسی خود را به بخشی از هر یک از این دو قاره گسترش دهند، بدون آنکه صلح و سعادت ما را به خطر اندازند؛ و هیچ‌کس نمی‌تواند باور کند که برادران جنوبی ما، اگر به حال خود رها شوند، داوطلبانه چنین نظامی را بپذیرند. بنابراین، برای ما نیز به همان اندازه غیرممکن است که چنین مداخله‌ای را به هر شکلی با بی‌تفاوتی نظاره کنیم. اگر به توان و منابع نسبی اسپانیا و این دولت‌های جدید و فاصله آن‌ها از یکدیگر بنگریم، واضح است که اسپانیا هرگز نخواهد توانست آن‌ها را تحت سلطه خود درآورد. سیاست حقیقی ایالات متحده همچنان این است که طرفین را به حال خود رها کند، به این امید که دیگر قدرت‌ها نیز همین رویه را دنبال کنند.



از این رو، به حکم صراحت و روابط دوستانه‌ای که میان ایالات متحده و آن قدرت‌ها وجود دارد، وظیفه خود می‌دانیم اعلام کنیم که هر تلاشی از سوی آن‌ها برای گسترش نظامشان به هر بخشی از این نیمکره را برای صلح و امنیت خود خطرناک تلقی خواهیم کرد. ما در مستعمرات یا وابستگان کنونی هیچ قدرت اروپایی دخالت نکرده و نخواهیم کرد. اما در مورد دولت‌هایی که استقلال خود را اعلام کرده و آن را حفظ کرده‌اند، و ما نیز استقلالشان را پس از بررسی‌های دقیق و بر اساس اصولی عادلانه به رسمیت شناخته‌ایم، هرگونه مداخله از سوی هر قدرت اروپایی به قصد سرکوب آن‌ها یا کنترل سرنوشتشان را مستقیماً نمایش نگرشی غیردوستانه علیه ایالات متحده تلقی خواهیم کرد.

پیوست سند

خطی بر اقیانوس

ترجمه فصل پنجم نوموس زمین (نیمکره غربی) اثر
کارل اشمیت، فیلسوف و حقوق‌دان آلمانی
درباره چگونگی جابه‌جایی مرکز قدرت جهانی از اروپا
به آمریکا و تولد «نیمکره غربی»

رضا محمدی، کارشناسی ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

اشاره: چگونه آمریکا در قامت سرزمین نجات برگزیدگان آشکار شد؟ این طرح، که از دل انزوای ملی آمریکایی برآمده بود، برگستره جهان چنبره زد و ایالات متحده را به مرکز جهان و غرب جدید بدل کرد؛ نظمی که کشورهای اروپایی را به «وضع طبیعی پیش‌آزادی» فروگاست. چگونگی سربازوردن این طرح، خود را در اعلامیه رئیس‌جمهور مونرو در سال ۱۸۲۳ و دیدگاه رئیس‌جمهور جفرسون آشکار می‌سازد. کارل اشمیت، حقوق‌دان برجسته اروپایی، وجوه این گفتار را در فصل پنجم از کتاب مهم «نوموس زمین» پی می‌گیرد که بخش‌هایی از آن در ادامه آمده است.

همچنان نمونه‌های بنیادین برای مسئله فضا در حقوق بین‌الملل مدرن به شمار می‌رود. نخست اینکه این اعلامیه، برخلاف موارد پیشین، به مفهوم آمریکا و محدودیت‌های ذاتی آن پایبند بود؛ سیاستی سنتی که همواره فراتر از مرزهای ایالات متحده را در بر می‌گرفت. افزون بر این، منطقه امنیتی مذکور تأثیری بزرگ و حسی داشت؛ زیرا گستره آب‌های ساحلی را از سه مایل سنتی به سیصد مایل افزایش داد و بدین ترتیب، موازین پیشین را عملاً بی‌معنا کرد. در نهایت، این اقدام یک فضای بزرگ دریایی را پدید آورد؛ به این معنا که برای منفعت کشورهای بی‌طرف، نوع جدیدی از محدودسازی دریای آزاد به‌عنوان صحنه جنگ را مطرح کرد.

دو ویژگی اصلی دکترین مونرو، یعنی جنبه‌های زمینی و دریایی آن، در اعلامیه پاناما دستخوش تغییری مهم شدند. تا پیش از آن، هرگاه سخن از دکترین مونرو به میان می‌آمد، عمدتاً حوزه زمینی نیم‌کره غربی در ذهن تداعی می‌شد و اقیانوس‌ها بر اساس مفهوم قرن نوزدهمی «آزادی دریاهای»، آزاد پنداشته می‌شدند. اما اکنون، مرزهای آمریکا بر روی دریا ترسیم شده بود. این شکل نوینی از تصاحب دریا بود که مفاهیم پیشین را برهم می‌زد.

این نکته پایانی اهمیتی ویژه دارد. جهان در حال گذار از عصر خشکی به عصر دریا، شاهد دگرگونی پیش‌بینی‌نشده‌ای در تاریخ بود. این امر بر ساختار بنیادین حقوق بین‌الملل اروپا و بر تمایز قاطع میان خشکی باثبات و دریای آزاد تأثیر گذاشت. تا زمانی که «نیم‌کره غربی» صرفاً یک توده خشکی قاره‌ای فهمیده می‌شد، با یک تقسیم‌بندی ریاضی‌فیزیکی و شکلی تاریخی مرتبط بود. اما گسترش و جابه‌جایی آن به دریا، مفهوم «نیم‌کره غربی» را حتی از معنای صرفاً غربی و ریاضی‌جغرافیایی‌اش نیز انتزاعی‌تر کرد. همان‌طور که فریدریش راتسل بیان کرده است، «فضا» به «گستره» ارتقا یافته بود.

در مباحثات علمی‌نظامی و راهبردی، گاهی با این عبارت صریح از یک نویسنده فرانسوی مواجه می‌شویم که: «دریا سطحی بی‌مانع است که هر راهبردی بر روی آن به هندسه فروکاسته می‌شود». البته، این نگاه به دریا به‌عنوان یک سطح صرف، به تعلیق تقابل میان خشکی و دریا انجامید و بی‌درنگ «فضای هوایی» را به‌عنوان بعدی جدید در یک ساختار فضایی نوین مطرح کرد.

۲. تعیین حدود نیم‌کره غربی

با توجه به کاربرد سیاسی مفهوم «نیم‌کره غربی»، جغرافی‌دانان به‌تازگی به این مسئله پرداخته‌اند. آنچه توجه‌ها را به خود جلب می‌کند، تعیین دقیق جغرافیایی نیم‌کره غربی است. در همین زمینه، اس. دبلیو. باگز، جغرافی‌دان وزارت امور خارجه، اظهار داشت که درک مفهوم نیم‌کره غربی با دکترین مونرو پیوند خورده است. به گفته او، این نیم‌کره همان جهان جدیدی است که کریستف کلمب کشف کرد. اما از سوی دیگر، مفاهیم شرق و غرب، نه برآمده از طبیعت‌اند و نه حاصل توافقات مرسوم. نقشه‌نگاران معمولاً نیم‌کره غربی را با خطی مشخص می‌کنند که از اقیانوس اطلس در ۲۰ درجه طول جغرافیایی غربی گرینویچ می‌گذرد. این بدان معناست که آזור و جزایر کبک ورد به نیم‌کره شرقی تعلق دارند؛ که البته، به گفته باگز، با برداشت تاریخی آمریکا از جهان قدیم در تضاد است. با این حال، در محاسبات جغرافی‌دانان آمریکایی، گرینلند تقریباً به‌طور کامل به نیم‌کره غربی تعلق دارد؛ هرچند نه کلمب آن را کشف کرده و نه بخشی از قاره آمریکا است. باگز اشاره‌ای به قطب شمال و منطقه جنوبگان در قطب جنوب نمی‌کند. در سمت اقیانوس آرام نیز مرز دقیقاً با نصف‌النهار ۱۶۰ درجه انطباق ندارد؛ یعنی ۲۰ درجه نزدیک‌تر از خط بین‌المللی تاریخ در ۱۸۰ درجه طول جغرافیایی. او با این مرزبندی، برخی از نواحی شمالی و جنوبی را نیز به این نیم‌کره ضمیمه می‌کند. از دیدگاه او، جزایر آلیوتی و همچنین نیوزلند کاملاً به غرب تعلق دارند، درحالی‌که استرالیا متعلق به نیم‌کره دیگر است.

برای او پذیرش این مسئله که پهنه وسیع اقیانوس آرام (دست‌کم به‌طور موقت) در محدوده منافع نیم‌کره غربی

نیم‌کره غربی، در برابر جهان‌بینی اروپامحور، خط‌مشی جهانی نوینی را ترسیم کرد که دیگر صورتی اروپامحور نداشت و جایگاه اروپای کهن را به چالش می‌کشید. تاریخ عمومی این خط‌مشی جدید در حقوق بین‌الملل با اعلامیه‌ای موسوم به «دکترین مونرو» در ۲ دسامبر سال ۱۸۲۳ آغاز می‌شود.

جورج واشنگتن در نقطه وداع خود در سال ۱۷۹۶، که وصیت‌نامه سیاسی او به شمار می‌رود، از نیم‌کره غربی بدون هیچ ویژگی جغرافیایی خاصی سخن گفته بود. در مقابل، رئیس‌جمهور مونرو عامدانه واژه «نیم‌کره» را به کار برد و اعلامیه او تأکید ویژه‌ای داشت بر تعریف فضای آمریکا به‌عنوان «این قاره و این نیم‌کره». این عبارت، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، در این بستر بیانگر آن بود که نظام سیاسی نیم‌کره غربی، به‌عنوان قلمرو آزادی، در تقابل با نظام سیاسی مطلق‌گرای اروپاست. از همان زمان، دکترین مونرو و نیم‌کره غربی به یکدیگر پیوند خوردند. آن‌ها قلمرو منافع ویژه ایالات متحده را تعریف می‌کنند؛ فضایی که بسیار فراتر از مرزهای خود این دولت است؛ یعنی یک «Gorau» یا «فضای بزرگ» در مفهوم حقوق بین‌الملل.

بر اساس تفسیر سنتی آمریکا در حقوق بین‌الملل، این دکترین از منظر حقوقی، یک منطقه دفاع از خود را بنیان می‌نهد. هر امپراتوری حقیقی در سراسر جهان، چنین حوزه‌ای از حاکمیت فضایی را فراتر از مرزهای خود ادعا کرده است. این در حالی بود که حقوق‌دانان اروپای مرکزی، به دلیل مرزهای به‌هم‌پیوسته دولت‌هایشان و درک محدودشان از تمامیت ارضی، به‌ندرت با چنین مفهومی روبه‌رو شده بودند. بیش از یک قرن، دکترین مونرو به تفصیل بررسی شد؛ اما اهمیت آن برای ساختار فضایی زمین در حقوق بین‌الملل نادیده گرفته می‌شد و هیچ تمایلی برای تعیین دقیق جغرافیایی آن وجود نداشت. این موضوع نشان می‌دهد که آمریکا تا چه اندازه از تفکر رایج اروپایی فاصله گرفته بود.

سرانجام در سال ۱۹۳۹، به نظر می‌رسید که اصطلاح «نیم‌کره غربی» جایگاه خود را یافته است. این اصطلاح در اعلامیه‌های مهم حکومت ایالات متحده به کار رفت؛ چنان‌که در بحبوحه ظهور نظم نوین جهانی، به یک شعار سیاسی آمریکایی بدل شد. با این حال، اعلامیه‌های دیگر دولت‌های نیم‌کره غربی، به‌ویژه اعلامیه وزیر امور خارجه پاناما در سال ۱۹۳۹ و وزیر امور خارجه کوبا در ژوئیه ۱۹۴۰، نه از «نیم‌کره غربی»، بلکه صرفاً از «آمریکا»، «قاره آمریکا» (در مفهوم مفرد)، یا «مناطق که از نظر جغرافیایی به آمریکا تعلق دارند» یاد می‌کردند. با وجود این، در ماه مه ۱۹۴۳، رئیس‌جمهور برزیل در اعلامیه خود درباره اشغال جزیره مارتینیک فرانسه از سوی آمریکا، بیان داشت که این جزیره به «نیم‌کره غربی» تعلق دارد.

۱. منطقه امنیتی آمریکا

اعلامیه پاناما در ۳ اکتبر ۱۹۳۹، برای مسئله فضا در حقوق بین‌الملل، اهمیت ویژه‌ای داشت. این اعلامیه به‌منظور حفاظت از بی‌طرفی ایالات متحده، انجام‌دادن اقدامات خصمانه را در یک منطقه امنیتی مشخص ممنوع کرد. خط این منطقه امنیتی بی‌طرف تا ۳۰۰ مایل دریایی در اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام از سواحل آمریکا امتداد داشت. در سواحل برزیل، این منطقه به ۲۴ درجه طول جغرافیایی غربی گرینویچ و در شمال به ۲۰ درجه غربی می‌رسید؛ خطی که به‌طور سنتی مرز میان غرب و شرق را مشخص می‌کرد.

اهمیت عملی این منطقه امنیتی، با ازبین‌رفتن بی‌طرفی ادعایی ایالات متحده، در اکتبر ۱۹۳۹ به‌سرعت رنگ باخت. با این وجود، این اقدام



به‌طرزی شگفت‌انگیز، اصطلاح

«نیم‌کره غربی» دقیقاً در برابر

اروپا، یعنی «غرب قدیم» و «جهان قدیم»، قرار گرفت. این تقابل در برابر آسیا یا آفریقای قدیم نبود، بلکه در برابر غرب قدیم بود. غرب جدید ادعا می‌کرد که غرب حقیقی، جهان حقیقی و اروپای حقیقی است. غرب جدید، یعنی آمریکا، جایگزین غرب قدیم می‌شد، نظم تاریخی جهان قدیم را دگرگون می‌کرد و خود به مرکز زمین بدل می‌شد. غرب، و هر آنچه از نظر اخلاقی، متمدنانه و سیاسی به واژه «جهان قدیم» تعلق داشت، نه حذف یا نابود می‌شد و نه حتی از جایگاهش خلع می‌شد؛ بلکه تنها جابه‌جا می‌شد.

پانویس:

۱. با آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، وزرای امور خارجه ۲۱ جمهوری آمریکایی برای «نخستین مشورتی پان-آمریکن» در پاناما گرد هم آمدند. این نشست به صدور «اعلامیه پاناما» منجر شد. مهم‌ترین بخش این اعلامیه، ایجاد یک «منطقه امنیتی» دریایی بود که به‌طور میانگین ۳۰۰ مایل از سواحل قاره آمریکا امتداد داشت. بر اساس این توافق چندجانبه، کشورهای متخاصم اروپایی از هرگونه اقدام جنگی در این منطقه منع شدند. به این ترتیب، مفهوم «نیم‌کره غربی» برای اولین بار از یک دکترین سیاسی یک‌جانبه (دکترین مونرو) به یک واقعیت حقوقی-جغرافیایی مشخص و مورد توافق کشورهای منطقه تبدیل شد که هدف آن، ایزوله‌کردن قاره از دگرگونی‌های جهان قدیم بود.



این نکته پایانی اهمیت ویژه دارد. جهان در حال گذار از عصر خشکی به عصر دریا، شاهد دگرگونی پیش‌بینی‌نشده‌ای در تاریخ بود. این امر بر ساختار بنیادین حقوق بین‌الملل اروپا و بر تمایز قاطع میان خشکی باثبات و دریای آزاد تأثیر گذاشت. تا زمانی که «نیم کره غربی» صرفاً یک توده خشکی قاره‌ای فهمیده می‌شد، با یک تقسیم‌بندی ریاضی فیزیکی و شکلی تاریخی مرتبط بود. اما گسترش و جابه‌جایی آن به دریا، مفهوم «نیم کره غربی» را حتی از معنای صرفاً غربی و ریاضی جغرافیایی‌اش نیز انتزاعی‌تر کرد. همان‌طور که فریدریش راتسل بیان کرده است، «فضا» به «گستره» ارتقا یافته بود.

قرار گیرد، دشوار نبود؛ موضوعی که بیشتر دغدغه نقشه‌نگاران بود. با این وجود، در پاییز ۱۹۴۰، فیلیپ سی. جساپ، متخصص حقوق بین‌الملل آمریکایی، این نظر تکمیلی را به رساله باکر افزود: «امروز شرایط به‌سرعت در حال تغییر است و تمایلی که ما در سال ۱۸۶۰ به کوبا داشتیم، امروز با تمایل ما به هاوایی مطابقت دارد. شاید استدلال دفاع از خود، روزی ایالات متحده را به جنگ در یانگ‌تسه، ولگا یا کنگو بکشاند.»

مشکل ترسیم چنین خطوطی برای جغرافی‌دانان متخصص، جدید نبود. نخست آنکه، به‌طور انتزاعی، تعیین یک نصف‌النهار صفر در هر نقطه‌ای به‌صورت دلخواه ممکن است؛ درست همان‌طور که از نظر زمانی، هر نقطه دلخواهی می‌تواند نقطه پایانی یک توالی زمانی در نظر گرفته شود. افزون بر این، روشن است که مفهوم نیم‌کره غربی یا شرقی، مفهومی چالش‌برانگیز است؛ زیرا زمین گره‌ای است که حول محور شمال به جنوب می‌چرخد. به همین دلیل، به نظر می‌رسد شمال و جنوب را می‌توان با دقت بیشتری تعیین کرد. زمین توسط خط استوا به نیم‌کره‌های شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود و این تقسیم‌بندی، برخلاف تقسیم به شرق و غرب، مشکل‌ساز نیست. ما یک قطب شمال و یک قطب جنوب داریم، نه یک قطب شرق و یک قطب غرب. تضاد میان چپ و راست، چه از نظر وسعت و چه از نظر درجه، با تضاد میان بالا و پایین متفاوت است. این موضوع، برای نمونه، در این واقعیت نیز آشکار می‌شود که عنوانی مانند «نژاد نوردیک»، اگرچه صرفاً جغرافیایی است، همچنان دقیق‌تر از تضاد به همان اندازه جغرافیایی «نژادهای غربی و شرقی» است. همه می‌دانند که «نیم‌کره غربی» از تیم‌کره شرقی خاص‌تر است. این تفاوت از دوران باستان آشکار بوده است. برای مثال، در افق طبیعی، شمال و جنوب نمایانگر حدود تاریخی و روشنایی‌اند، درحالی‌که شرق و غرب در یکدیگر جریان دارند و صرفاً «جریان‌های متضاد اندکی به سوی تاریکی و روشنایی» هستند. بنابراین، تا زمانی که این حدود بر توافقات قراردادی به رسمیت شناخته‌شده استوار نباشند، تمام شروط و مرزبندی‌ها، به‌ویژه خطوط ترسیم‌شده در اقیانوس‌ها، اموری غیرقطعی و دلبخواهانه به شمار می‌روند.

۳. اهمیت اخلاقی انزوا

اصطلاح «نیم‌کره غربی» در حقوق بین‌الملل همچنان دارای مضمونی سیاسی و تاریخی-جهانی است که از مرزهای ریاضی-جغرافیایی‌اش فراتر می‌رود. در عرصه‌های سیاست و حقوق بین‌الملل، این مفهوم منابع قدرت ویژه خود و در نتیجه، مرزهای درونی خود را دارد. راز تأثیر تاریخی و انکارناپذیر آن در همین مرزها نهفته است. «نیم‌کره غربی» بخشی از یک سنت تاریخی بزرگ است و با پدیده‌هایی بسیار خاص از آگاهی جهانی و تاریخی مدرن پیوند خورده است. در مقایسه با دو نوع خط جهاتی پیشین، یعنی «رایاها» و «خطوط دوستی»، این نیم‌کره مهم‌ترین نمونه از آن چیزی است که می‌توان آن را «تفکر خط‌محور جهانی راسیونالیسم غربی» نامید.^۱

خط آمریکایی نیم‌کره غربی نه یک «رایا» است و نه یک «خط دوستی». تمام خطوطی که پیش‌تر ذکر شد، به تصاحب زمین مربوط می‌شدند. اما در اعلامیه رئیس‌جمهور مونرو در سال ۱۸۲۳، ادعاهای اروپاییان برای تصاحب زمین رد شد. از دیدگاه آمریکایی، این خط در ابتدا ماهیتی دفاعی در برابر قدرت‌های اروپای کهن داشت و اعتراضی بود به تصاحب بیشتر سرزمین‌های آمریکایی از سوی اروپاییان. به‌سادگی می‌توان دریافت که این خط، در عمل، دست ایالات متحده را برای تصاحب سرزمین‌های باقی‌مانده در نیم‌کره غربی باز می‌گذاشت؛ چراکه هنوز مناطق

وسیع و گشوده‌ای در قاره آمریکا وجود داشت. اما موضع آمریکا در برابر اروپای سلطنتی قدیم، به معنای گسست کامل نبود؛ ایالات متحده همچنان به حوزه تمدن اروپایی و آنچه اساساً جامعه جامعۀ حقوق بین‌الملل اروپایی به شمار می‌رفت، تعلق داشت.

یک متخصص برجسته، برنارد فی، حتی نتیجه گرفت که واژه «تمدن» در آغاز قرن نوزدهم رواج یافت و برای تأکید بر تداومی طراحی شده بود که دوران باستان اروپایی را با فرانسه و ایالات متحده پیوند می‌داد. نه نطق وداع واشنگتن و نه دکتترین مونرو، هیچ‌کدام برای ایجاد یک حقوق بین‌الملل فرااروپایی نبودند. از همان ابتدا، انگیزه آمریکا بیشتر معطوف به نمایندگی از تمدن اروپایی و حقوق بین‌الملل آن بود. دولت‌های آمریکای لاتین نیز که در آن زمان به وجود آمدند، به «خانواده ملت‌های اروپایی» و جامعه حقوق بین‌الملل آن تعلق داشتند. در قرن نوزدهم، کتاب‌های درسی حقوق بین‌الملل در آمریکا این ادعا را بدیهی می‌دانستند؛ حتی زمانی که از یک حقوق بین‌الملل مشخصاً آمریکایی در مقایسه با حقوق بین‌الملل اروپایی سخن می‌گفتند. اگرچه خط جهانی نیم‌کره غربی آشکارا برای کنارگذاشتن اروپای کهن ترسیم شده بود، تنها از یک جهت می‌توان آن را ضداروپایی نامید. اما از جهتی دیگر و بر اساس ادعای اخلاقی و فرهنگی آن، حتی می‌توان گفت که این خط، تجلی بخش اروپای واقعی و حقیقی و بنیادین است. با این وجود، این ادعا در ابتدا پنهان بود؛ زیرا با انزواطلبی شدیدی آمیخته بود. در نگاه نخست، خط مرزی نیم‌کره غربی یک خط انزوا به معنایی بسیار خاص است. در تضاد با رایاهای توزیعی و خطوط دوستی ستیزه‌جو، این خط، نوعی کاملاً متفاوت، یعنی نوع سوم، را به نمایش می‌گذارد: «خط انزوی خودخواسته». ما بر صورت‌بندی‌های روشن و منسجم این نوع تفکر، که مشخصه «خط جفرسون» است، تمرکز می‌کنیم. با توجه به ارتباط آن‌ها با دکتترین مونرو، کافی است دو بیانیه معروف را که به ترتیب در ۲ ژانویه ۱۸۱۲ و ۴ اوت ۱۸۲۰ بیان شده‌اند، نقل کنیم. در هر دو، نفرت از انگلستان و تحقیر اروپای کهن آشکار است. به‌ویژه موضعی که ایالات متحده در دفاع از حقوق دریایی اروپا در برابر انگلستان اتخاذ کرد، درخور توجه است: «سرنوشت انگلستان... تقریباً معین شده است و صورت کنونی وجود آن به پایان خود نزدیک می‌شود... هنگامی که قدرت ما اجازه دهد تا قانون نیم‌کره خود را وضع کنیم، باید نصف‌النهار میانه اقیانوس اطلس خط مرزی میان جنگ و صلح باشد؛ آن‌سوی به در آن هیچ عمل خصمانه‌ای انجام نشود و شیر و بره در کنار هم با آرامش بیاورند». هنوز هم می‌توان به‌روشنی رگه‌هایی از ماهیت یک «خط دوستی» را در آن تشخیص داد، اما آمریکا دیگر «باز و گشوده» و صحنه دگرگونی‌های بی‌رحمانه به معنای قرون ۱۶ و ۱۷ نیست، بلکه قلمرویی صلح‌آمیز است؛ درحالی‌که باقی جهان به صحنه جنگ بدل شده است؛ جنگ «دیگران» که آمریکا خود را از آن دور نگه می‌دارد. به نظر می‌رسد معنای ستیزه‌جویانه و ماهیت آنچه مشخصه خطوط دوستی قدیمی بود، در اینجا معکوس شده است.

در سال ۱۸۲۰، جفرسون نوشت: «روزی دور نیست که ما رسماً یک نصف‌النهار تقسیم را از طریق اقیانوسی که دو نیم‌کره را از هم جدا می‌کند، مطالبه کنیم؛ در هر سوی آن، صدای هیچ تفنگ اروپایی یا آمریکایی شنیده نخواهد شد.» همانند اعلامیه مونرو، اصطلاح «نیم‌کره غربی» به این معنا به کار رفته است که ایالات متحده خود را با تمام کشورهای که از لحاظ اخلاقی، فرهنگی یا سیاسی به جوهره این نیم‌کره تعلق دارند، یکسان می‌داند.

ایده‌های جفرسون را نباید بیش از حد بزرگنمایی کرد؛ اما اگر بخواهیم تصویری روشن از ماهیت تاریخی و سیاسی-جهانی تعیین‌کننده چنین خط انزوایی داشته باشیم، نباید آن‌ها را نادیده بگیریم. این آگاهی از برگزیده‌بودن از یک دیدگاه کالونیستی-پیوریتانی سرچشمه می‌گیرد که در شکلی ربوبیت‌باورانه و سکولار شده به حیات خود ادامه می‌دهد و از قضا، اغلب شدیدتر هم می‌شود؛ زیرا آن حس وابستگی مطلق به خدا، به این سادگی‌ها سکولار نمی‌شود. در ربع پایانی قرن هجدهم، پس از

پانویس:

۱. رایاها (Rays)؛ خطوط فرضی بودند که در دوران استعمار و توسط قدرت‌های اروپایی (به‌ویژه اسپانیا و پرتغال) برای تقسیم دنیای جدید کشف‌شده ترسیم می‌شدند. مشهورترین آنها پیمان تردسیاس (۱۴۹۴) بود که جهان را با یک نصف‌النهار بین دو قدرت استعماری تقسیم کرد. این خطوط، مرزهای انحصاری برای اکتشاف و بهره‌برداری بودند و مبنایی برای ادعاهای سرزمینی به شمار می‌رفتند.

خطوط دوستی (Amity Lines)؛ این مفهوم به خطوطی اطلاق می‌شد که در سده‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی در عمل شکل گرفتند. بر اساس این ایده، در غرب این خطوط (عمدتاً در قاره آمریکا و اقیانوس اطلس)، قوانین، معاهدات و صلح اروپایی لزوماً اعتبار نداشتند و حالت «جنگ بدون دشمن» یا رقابت خارج از چارچوب حاکم بود. این خطوط عملاً منطقه‌ای را تعریف می‌کردند که خارج از حاکمیت مستقیم قوانین اروپایی و عرصه رقابت و دگرگونی استعمارگران بود.

وضعیت عادی وجود داشته باشند. در اروپای کهن، جایی که شرایط اسارت حاکم بود، حتی فردی با اصل و نسب و شخصیتی والا نیز می‌توانست به یک مجرم و قانون شکن تبدیل شود. اما در آمریکا، تمایز میان خیر و شر، عدالت و بی‌عدالتی، و فرد محترم و مجرم، با شرایط نادرست و «عادات» ناپسند پیچیده نمی‌شد. این اعتقاد عمیق که وضعیت آمریکا عادی و صلح آمیز و وضعیت اروپا غیرعادی و ستیزه جوینه است، همچنان در سال ۱۹۲۵ در بررسی مسئله اقلیت‌ها توسط جامعه ملل در دیدگاه ملو فرانکو قابل تشخیص بود. در نتیجه، خط جهانی به نوعی قرنطینه برای کنترل آفات می‌مانست که یک منطقه آلوده را از یک منطقه سالم جدا می‌کرد. این موضوع نه به صراحت در اعلامیه رئیس جمهور مونرو، بلکه در بیانیه‌های جفرسون مطرح شد. اما هرکس که چشم بینا و گوش شنوا داشت، می‌توانست در واژه‌ها و عبارات‌های اعلامیه مونرو، هم آن لحن اخلاقی بنیادین در نفی تمامیت نظام سیاسی سلطنتی اروپا و هم اهمیت سیاسی و قدرت اسطوره‌ای نهفته در خط انزوای آمریکا را به خوبی درک کند.

به طرز شگفت انگیز، اصطلاح «نیم کره غربی» دقیقاً در برابر اروپا، یعنی «غرب قدیم» و «جهان قدیم»، قرار گرفت. این تقابل در برابر آسیا یا آفریقای قدیم نبود، بلکه در برابر غرب قدیم بود. غرب جدید ادعا می‌کرد که غرب حقیقی، جهان حقیقی و اروپای حقیقی است. غرب جدید، یعنی آمریکا، جایگزین غرب قدیم می‌شد، نظم تاریخی جهان قدیم را دگرگون می‌کرد و خود به مرکز زمین بدل می‌شد. غرب، و هر آنچه از نظر اخلاقی، متمدنانه و سیاسی به واژه «جهان قدیم» تعلق داشت، نه حذف یا نابود می‌شد و نه حتی از جایگاهش خلع می‌شد؛ بلکه تنها جابه‌جا می‌شد. حقوق بین الملل دیگر مرکز نقل خود را در اروپای قدیم نداشت و مرکز تمدن، بیش از پیش به سوی غرب، یعنی به سوی آمریکا، حرکت کرد. اروپای قدیم نیز، درست مانند آسیای قدیم و آفریقای قدیم، به گذشته پیوسته بود. همچون همیشه، «قدیمی» و «جدید» در اینجا نه فقط برای محکومیت، بلکه مهم‌تر از آن، برای بازتوزیع نظم و جهت‌گیری به کار رفته‌اند. به این ترتیب، این مفاهیم، بنیان والاترین ادعاهای تاریخی، سیاسی و حقوقی می‌شوند. این مفاهیم، ساختار حقوق بین الملل اروپایی را از مدت‌ها پیش دگرگون کرده بودند. از سال ۱۸۹۰، با پیوستن دولت‌های آسیایی، به ویژه ژاپن، جامعه حقوق بین الملل اروپایی به یک حقوق بین الملل جهانی و نامحدود از نظر مکانی گسترش یافت.

در اینجا به این مسئله نمی‌پردازیم که ادعاهای جفرسون و مونرو تا چه اندازه از نظر اخلاقی و سیاسی موجه بودند، یا اعتقادشان به نمایندگی از یک جهان نوین تا چه حد منطقی بود. اما واقعیت این بود که بخشی از فرهنگ اروپایی در خاک آمریکا ریشه دوانده و شکوفا شده بود. اروپاییان جهان قدیم باید این واقعیت را بپذیرند که مردانی چون جورج واشنگتن و سیمون بولیوار، اروپاییان بزرگی بودند؛ حتی شاید به تحقق معنای آرمانی «اروپا» از بسیاری از دولتمردان بریتانیایی و اروپایی هم عصر خود نزدیک‌تر بودند. افزون بر این، با توجه به فساد پارلمانی انگلستان در قرن هجدهم، انحطاط مطلق گرایی در فرانسه، و محدودیت‌های احمای دوران پساناپلئونی و ارتجاع مترنخی در قرن نوزدهم، آمریکا از ظرفیت‌های عظیمی برای بازآفرینی یک اروپای حقیقی و آزموده شده برخوردار بود.

اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۷۷۵، این احساس آمریکایی، نیروی جدیدی از قدرت‌های اخلاقی کاملاً زمینی و دنیوی را از فرانسه دریافت کرد. فیلسوفان روشنگری، از جمله راینال و کندرسه، تصویر نوینی از تاریخ بشر آفریده بودند. فتح قاره آمریکا از سوی اروپاییان در قرن شانزدهم، یعنی همان تصاحب بزرگ سرزمین که کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها آن را مأموریتی برآمده از ایمان مسیحی توجیه می‌کردند، اکنون از دیدگاهی اومانستی، عملی غیرانسانی و وحشیانه به نظر می‌رسید. پیداکردن مطالبی در آثار لاس کاساس برای حمایت از این دیدگاه، کار دشواری نبود.

منشور حقوق آمریکایی به منزله نوعی تولد دوباره انسانیت تصور می‌شد. برای فیلسوف قرن هفدهم، هابز، آمریکا قلمرو «وضع طبیعی» باقی ماند؛ به معنای مرحله‌ای پیشادولتی و عرصه نزاع آزادانه غرایز و منافع خودخواهانه. همان‌طور که دیدیم، برای لاک نیز آمریکا، هرچند به معنایی متفاوت، در آستانه تمدن و در وضع طبیعی قرار داشت. اما در اواخر قرن هجدهم، فیلسوفان روشنگری فرانسه به آمریکای شمالی به عنوان سرزمینی آزاد و مستقل می‌نگریستند؛ نوعی دیگر از وضعیت بدوی، یعنی وضع طبیعی از دیدگاه روسو؛ سرزمینی که هنوز به فساد اروپای بیش از حد متمدن، آلوده نشده بود. تأثیر اقامت بنجامین فرانکلین در فرانسه، نه فقط به دلیل توافقات منعقد شده میان فرانسه و ایالات متحده در سال ۱۷۷۸، بلکه با توجه به این برادری معنوی نیز تعیین کننده بود. بدین ترتیب، برای دومین بار در آگاهی اروپایی، آمریکا به قلمرو آزادی و طبیعت گرایی بدل شد؛ هرچند این بار با مضمونی مثبت. در واقع، معنای قدیمی خط جهانی ستیزه جوینه دگرگون شد و خط انزوا معنایی مثبت یافت.

از منظر سیاسی، این انزوای بنیادین، نظمی فضایی و نوین برای زمین ایجاد کرد. این نظم می‌کوشید با جداسازی قلمرو صلح و آزادی تضمین شده از قلمرو استبداد و فساد، به این هدف دست یابد. اگر نیم کره غربی همان جهان جدید و دست نخورده‌ای بود که هنوز به فساد جهان قدیم آلوده نشده بود، پس بدیهی است که در حقوق بین الملل نیز باید جایگاهی متفاوت از جهان قدیم فاسد می‌داشت؛ جهانی که تا آن زمان، هم مرکز زمین بود و هم آفریننده و نماینده حقوق بین الملل اروپایی-مسیحی یا همان «حقوق عمومی اروپایی». اگر آمریکا سرزمینی بود که برگزیدگان در آن نجات یافته و در شرایطی بکر، شکلی نوین و ناب از هستی را تجربه می‌کردند، در این صورت تمام ادعاهای اروپاییان بر خاک آن باطل می‌شد. خاک آمریکا اکنون در حقوق بین الملل، در قیاس با تمام وضعیت‌های پیشین، جایگاهی کاملاً جدید یافت. همان‌طور که دیده‌ایم، حقوق عمومی اروپایی چندین وضعیت برای خاک تعریف کرده بود. پس از آن، خاک آمریکا به هیچ یک از وضعیت‌هایی که حقوق بین الملل اروپایی در قرن نوزدهم به رسمیت می‌شناخت، تعلق نداشت؛ نه سرزمینی بی صاحب (و در نتیجه، آماده تملک) بود؛ نه خاکی مستعمراتی؛ نه بخشی از قلمرو دولت‌های اروپایی؛ نه میدان جنگی به معنای خطوط دوستی قدیمی؛ و نه قلمرویی با حقوق فراسرزمینی و صلاحیت کنسولی، مانند کشورهای آسیایی.

پس از ترسیم این خط جدید، جایگاه نیم کره غربی در نظم حقوق بین الملل اروپا چه بود؟ جایگاهی کاملاً استثنایی و بی سابقه. اغراق نیست اگر بگوییم، دست کم از یک دیدگاه بسیار منسجم، آمریکا پناهگاه عدالت و کارایی به شمار می‌رفت. اهمیت بنیادین این «خط برگزیدگان» بیش از هر چیز در این واقعیت نهفته بود که تنها در خاک آمریکا شرایطی فراهم بود که در آن، نگرش‌های معنادار، قانون و آزادی می‌توانستند به عنوان یک



نیم کره غربی، در برابر جهان بینی اروپا محور، خط مشی جهانی نوینی را ترسیم کرد که دیگر صورتی اروپا محور نداشت و جایگاه اروپای کهن را به چالش می کشید. تاریخ عمومی این خط مشی جدید در حقوق بین الملل با اعلامیه‌ای موسوم به «دکترین مونرو» در ۲۳ دسامبر سال ۱۸۲۳ آغاز می شود.

اروپا مطلع ظهور و بستر دوام قوانین حقوق بشری،
استانداردهای جهانی و قواعد زیست محیطی است. اروپاییان
می‌پندارند که ماموریت آنان، حفاظت از ساحت حقیقت و
پاسداری از حریم ارزش‌هایی است که جهان بر آنها بنا شده
است. سازمان‌های حقوق بشری، نهادهای بین‌المللی و
ائتلاف‌های جهانی همگی حامل ارزشی هستند و باید جایگاه
جهان‌شمول و مقدس حقیقت را حفظ کنند و البته که بهترین
ابزار نیل به این هدف نیز هستند. پس نهادها آمده‌اند که حق را
حفظ کنند و تضمینی باشند که حق هرگز به خطر نخواهد افتاد؛
غافل از آنکه خطر کردن و به میدان آمدن، خود ضامن زنده
شدن و حیات یافتن هر چیزی است. اروپا برای حفظ نظم موجود
خطر نمی‌کند و مدام به قوانین و ارزش‌های جهانی بازمی‌گردد؛
علیه نقض اصول حقوق بشری ائتلاف می‌سازد و حتی ممکن
است در این بین دست به تنبیه متحدان ژئوپلیتیک خود نیز
بزند. او به این دلیل برای به رسمیت شناختن فلسطین تلاش
می‌کند که مشروعیت خود را در خطر می‌بیند و این مشروعیت
برایش مرادف زنده ماندن است. غافل از اینکه ارزش‌گذاری‌های
مطلق و التزامات اخلاقی، خود چون موریه‌ای به دل عمارت
کهن و باشکوه اروپا افتاده و آن را از درون پوچ ساخته است.
بدین ترتیب هرگاه اروپا تلاش کرده است تا با ابتکاری خارج از
نظم آمریکایی عمل کند، راه به جایی نبرده است. زیرا خارج
از نظم آمریکایی عمل کردن به معنای تغییر دادن مناسباتی
است که از قضا اقتضائات قدرتمندی در شکل دادن به آن
سهیم بوده‌اند و بدون حاضر شدن در صحنه توسط اروپا،
تغییری در مناسبات ایجاد نخواهد شد. زمانی که صلح ارزشی
مطلق است و تقابل را ضدارزش می‌دانید، سستی به هنگام رزم
جزئی از معماری بنای سیاست شما خواهد بود و در نقطه‌ای
که مجبور به جنگیدن برای بقای خود شوید درمی‌یابید واژه
سستی تا چه حد به آوای مرگ نزدیک است.